
استاد شهید مرتضی مطهری



بسم الله الرحمن الرحیم

اندیشه های تربیتی استاد مرتضی مطهری (ره)

نویسنده:

شهاب الدین مشایخی راد

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اندیشه های تربیتی استاد مرتضی مطهری (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مشایخی راد، شهاب الدین، ۱۳۴۳-

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه های تربیتی استاد مرتضی مطهری(ره) / شهاب الدین مشایخی راد

مشخصات نشر: قم: دفتر عقل، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص. (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۳۷۸)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۶۳-۲۵-۲

موضوع: مطهری، مرتضی، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۸. -- نظریه درباره اسلام و آموزش و پرورش

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۵م۶م/۷/۲۳۳ BP

رده بندی دیویی: ۴۸۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۶۳۱۲۰

ص:۱

اشاره

اندیشه های تربیتی استاد مرتضی مطهری(ره)

کد: ۱۳۷۸

نویسنده: شهاب الدین مشایخی راد

ویراستار: مرضیه علاقه بند

تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: دفتر عقل

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۵۰۰۰

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش¬های اسلامی صدا و سیما

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۰ _ ۰۲۵۱ دورنگار : ۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

info@irc.ir www.irc.ir

شابک: ۲-۲۵-۵۵۶۳-۶۰۰-۹۷۸ / ۲-۲۵-۵۵۶۳-۶۰۰-۹۷۸ :ISBN

دیباچه

بی شک، شهید مطهری، چهره درخشانی در تاریخ فرهنگ و معارف اسلامی قلمداد می شود. جریان شناسی سیر معارف اسلامی در قرن حاضر با فراز و نشیب های بسیاری روبه رو بوده است. در این میان، برخی چهره ها در مسند جریان سازی فرهنگی، سلسله جنبان این روند بوده اند. حرکت های اصلاحی در فرهنگ و معارف اسلامی و رشد روزافزون آموزه های دینی، ثمره ارزشمند رویارویی فرهنگ غرب با فرهنگ اسلامی است. در این جهاد فرهنگی، اندیشمندان بزرگی چون شهید مطهری به دستاوردهای تحسین برانگیزی دست یافته اند.

در طول تاریخ، از تقابل فرهنگ و عقیده، آثار ارزشمندی پدید آمده است، چنان که می توان گفت دقیق ترین و بزرگ ترین آثار در زمینه معارف دینی، از رهگذر اختلاف ها و دفاعیه های فرهنگ دینی در برابر مهاجمان به این فرهنگ به دست آمده است. آنچه چهره جهاد فرهنگی را در آثار شهید

مطهری متفـاوت می سـازد، تنوع موضوع هـا و پرداختن به محورهـای جدیـدی است که در سنّت تقابل فرهنگی مرسوم نبوده است.

در گذشـته، بیشتر دفـاعیه هـای معرفتی، بر محور کلام و بحث های تاریخی و فقهی دور می زد. در آن زمان، کمتر سـخنی از اخلاق و فلسـفه اخلاق، امور اجتماعی و روان شـناختی، مباحث تربیتی و زیباشـناختی، فلسفه های مضاف و مانند آن بود، ولی در آثـار شـهید مطهری مجمـوعه ای غنی از این مبـاحث به چشم می خورد. رویکرد این مجموعه، نـاظر بر نفی و اثبـات است؛ نفی دیگر مذهب های معرفتی و اثبات معارف ناب دینی.

شهیـد مطهری بـا برخورداری از انـدیشه نـاب حوزوی و انـدوخته ای پربـار از معـارف دینی، به موضوع هایی کاملاً متفاوت با گذشـته پرداخت و با این روش توانست فرهنگ ناب دینی را به قشـرهای مختلف برسانـد. وی با زبانی متفاوت، از سنّت رایج حوزه، گفتمانی جدید پی ریزی کرد که بر اساس آن، آموزه های فنی در مدرسه های دینی، به سـطح جامعه، وارد و متناسـب با فهم قشـرهای گوناگون مردم بیان و عرضه شـد. این کار از دیگر ویژگی های ممتاز استـاد بود که گفتمان رایـج حوزه را از شکـل پیچیـده و فنی آن به گفتمـانی روان و در عین حال عمیق در سـطح جامعه تغییر داد. این ویژگی سـبب شـد حتی پس از گذشت ربع قرن از شهادت وی، از آثارش به عنوان پرتیراژترین آثار در حوزه معارف دینی همچنان استقبال شود و در گستره بین المللی به زبان های گوناگون چاپ و منتشر گردد.

مجموعه حاضـر با عنوان انـدیشه های تربیتی شـهید مطهری، بخشـی ویژه از آموزه های تربیتی این شـهید بزرگوار است که در قالب یک نظام تربیتی عرضه می شود. استاد شهید، در سراسر آثار خود به مباحث اصولی تربیت

و راه کارهـای آن پرداخته است و بـا تـوجه به اینکه فیلسـوفی نظریه پرداز در حوزه معـارف اسـلامی بود، در تمـام محورهـای معرفتی دیـدگاهی ساختـاری داشت؛ از جمله در محور تربیت و اخلاق که به صورت همه جانبه و چندبعـدی آن را در آثارش بررسی کرده است.

بحث هـای تربیـتی ایـن اندیشـمند گران قـدر چنـان ژرف و پربـار است که انتقـال آن به پژوهشـگران عرصه تربیت و اخلاق ضروری به نظر می رسد. بر این اساس، در این نوشتار سعی شده است حفظ امانت و پای بندی به متن کلام آن شهید بزرگوار رعـایت شود. نگارنـده این اثر معتقـد است جـامعه پژوهشـی ما در مرحله نخست، نیازمنـد بازتاب آموزه های تربیتی و اخلاقی شهیـد مطهری در ساختـاری برگرفته از آثار اوست، ولی از آنجا که چنین اثری تا به حال به دست اهل تحقیق نرسـیده، بهترین کمک به پژوهشـگران این است که نخست چکیده ای از آثار این شـهید در زمینه تربیت، عرضه و در گام های بعدی، دیدگاه های تحلیلی و تطبیقی درباره آن مطرح شود.

حجم مطـالب در این زمینه در آثـار شـهید بزرگوار به انـدازه ای است که مـا را از قلم زنی مجـدد برای بازسازی و تبیین حلقه های گم شـده بی نیاز می سازد؛ زیرا با مراجعه به آن آثار می توان به مطالب نسـبتاً جامعی با عنوان هر یک از عناصـر سازنده نظـام تربیتی دست یـافت. دلالت های آشـکار و نسـبتاً روشن این مطالب، مجموعه ای پربار از معارف تربیتی به دست می دهد که گردآوری و موضوع بندی آن در قالب چارچوب نظام تربیتی، راه را بر اهل نظر و مربیان تربیتی هموار می سازد.

پیش گفتار

انقلاب اسلامی ایران در جهان پرهیاهوی معاصر، خود را داعیه دار یک مکتب عظیم و یک نظام فکری منسجم و طلایه دار اندیشه اسلام ناب محمدی می داند. ضمن آنکه آزادیخواهان و مظلومان عالم نیز چشم ِدل به استواری و یاری این انقلاب دوخته اند. بدیهی است، رسالت اسلامی و انقلابی ما ایرانیان اقتضا می کند که برای تحقق بخشیدن به آن شعارها و پاسخگویی به این انتظارها، اندیشه های دینی را اساس و بنای رفتار و تصمیم گیری های ملی و فراملی مان قرار دهیم و در عمل، آن را به جهانیان تبیین و اثبات کنیم. در این میان، نکته مهم این است که باید همه جنبه های دین را در نظر بگیریم و اندیشه های ناب اسلامی شیعی را به دور از هر گونه شائبه ای بی کم و کاست مطرح کنیم.

استاد آیت الله مرتضی مطهری، این شهید بزرگوار، شخصیتی بود که بار سنگین این مسئولیت را به خوبی بر دوش می کشید... . او با طهارت روح و اندیشه های متصل به دریای بیکرانِ معارف قرآن و اهل بیت(ع) به جست و جوی راهی ملموس بود تا به حقیقت خواهی نسل جوان، با زبان روز پاسخ دهد.

راستی رمز جاودانگی اندیشه های مطهری در چیست؟ مطهری، عالمی وارسته و بزرگوار، مجاهدی تمام عیار، فیلسوفی عالی قدر و عارفی والامقام

بود، ولی همه اینها هنوز همه مطهری نبود. مطهری مربی بزرگی بود که به مسائل جهان و انسان واقع بینانه می نگریست. او در مورد انسان، همه جانبه می اندیشید. درباره هدف ها، اصول و روش های تربیتی، راهکارهای مشخص و راهنمای عملی ارائه می کرد. تضادی میان اندیشه و گفتار و رفتارش وجود نداشت، یعنی به آنچه می گفت، عمل می کرد. او نمونه ای کامل از اندیشه های تربیتی بود که خود آن را تبلیغ می کرد.

اکنون مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما بر آن شده، تا با بهره گیری از دیدگاه های روشنگرانه استاد آیت الله شهید مرتضی مطهری(ره)، به گردآوری مباحث نظام تربیتی اسلام بپردازد. بدان امید که مربیان تربیتی، برنامه سازان و مدیران محترم سازمان، بتوانند از رهنمودهای نظری ایشان به خوبی بهره گیرند.

گروه روان شناسی و علوم تربیتی

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

فصل اول: کلیات

چیستی تربیت

تربیت چیست؟ یکی از اصلی ترین نکته ها در بحث های تربیتی شهید مطهری، درک درست از واژه تربیت است. مقایسه مفهوم تربیت با دیگر مفاهیم هم سو، چون اخلاق، پرورش، عادت، ادب و صنعت و نیز درک امتیازها و ویژگی های اختصاصی مفهوم تربیت، راهی مطمئن برای فهم عمیق تر این مفهوم است.

تربیت و اخلاق

از دیدگاه شهید مطهری، اخلاق نوعی تربیت و از مصداق های آن است. ایشان معتقد بود «اخلاقیات به معنای خُلقیات و خوی های انسانی که مربوط به روح و شخصیت فرد است، برخلاف خَلقیات که مربوط به بدن و شخص انسانی است، قابل تغییر و تحول و طرح و بنای مجدد است. هرچند قسمتی از استعدادهای اخلاقی، مربوط به سرشت و مرحله قبل از تولد است، اما انسان می تواند شخصیت خود را پس از تولد بسازد و

معمار و مهندس روح و بنّا و سازنده اخلاق خود باشد.» (۱) بنابراین، اخلاق نیز نوعی تربیت است، ولی فن اخلاق همان فن تربیت نیست، بلکه تفاوتی اساسی میان این دو وجود دارد. تربیت اخلاقی یا فن اخلاق، دربرگیرنده هدفی ارزشمند و مقدس است، در حالی که تربیت به معنای عام، پی گیر چنین هدفی نیست، بلکه به دنبال ساختن و پروراندن است.

«تربیت، مفهوم پرورش و ساختن را می رساند و بس. از نظر تربیت، فرق نمی کند که تربیت چگونه و برای چه هدفی باشد؛ یعنی در مفهوم تربیت، قداست نخوابیده که بگوییم تربیت؛ یعنی کسی را آن طور پرورش بدهند که یک خصایص مافوق حیوان پیدا کند، بلکه تربیت جانی هم تربیت است و این کلمه در مورد حیوانات نیز اطلاق می شود. یک سگ را هم می توان تربیت کرد؛ اعم از اینکه تربیت شود برای اینکه با صاحبش رفتار خوبی داشته باشد یا برای گله که گرگ را بگیرد و یا برای اینکه خانه را پاسبانی کند، همه تربیت است. این لژیون هایی که اغلب کشورهای استعماری از افراد جانی تأسیس می کنند و اینها را کمی هم به اصطلاح جانی تر بار می آورند که باکی از هیچ چیز نداشته باشند و هر فرمانی را بدون اینکه فکر کنند در چه زمینه ای است، اجرا کنند، کارشان تربیت است.

اما در مفهوم اخلاق، قداستی نهاده شده است و لهذا کلمه «اخلاق» را در مورد حیوان به کار نمی برند. مثلاً وقتی اسبی را تربیت می کنند، نمی گویند که به او اخلاق تعلیم می دهند. اخلاق اختصاص به انسان دارد

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۵، صص ۴۶۱ و ۴۶۲.

و در مفهومش نوعی قـداست خوابیـده است. لـذا اگر بخواهیم بـا اصـطلاح صـحبت کنیم، بایـد بگوییم فن اخلاق و فن تربیت یکی نیست و دوتاست. فن تربیت وقتی گفته می شود که منظور، مطلق پرورش باشد به هر شـکل. این دیگر تابع غرض ماسـت که طرف را چگونه و برای چه هـدفی پرورش دهیم، امـا علم اخلاق یا فن اخلاق، امری تابع غرض ما نیست که بگوییم اخلاق بالاخره اخلاق است. حال هر جور که ما بار بیاوریم. در مفهوم اخلاق نوعی قداست خوابیده است». (۱)

تربیت و ادب

تربیت و تـأدیب بـا یکـدیگر متفاوتنـد. دامنه محـدودی از تربیت، به ادب آموزی اختصـاص داده می شود. در حقیقت، تأدیب نوعی تربیت خاص است که بر محور آداب صورت می گیرد. حلقه آداب به سه محور مشخص محدود می شود:

۱. آداب به معنای فنون و مهارت ها؛

۲. آداب به معنای مستحبات و سنن شرعی؛

۳. آداب به معنای تشریفات.

منظور از آداب به معنـای فنون و مهـارت هـا، همـان اموری است که در هر زمـانی به صورت هـای گونـاگون و متفـاوت رایج است. برای مثال، مهارت نوشـتن، خیاطی و اسب سواری از جمله آداب است. این آداب در هر زمان فرق می کنـد. اینکه گفته می شود «لاـ تُؤَدِّبوا أَوْلادَکُمْ بِاَخْلاقِکُمْ»، به این معناست که فرزنـدان خود را به آداب زمان خودمان تربیت نکنیم، بلکه آنها را متناسب با آداب زمان خودشان تربیت کنیم. زمانی ادب و مهارت اسب

۱- . مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج۲۲، صص ۵۷۶ و ۵۷۷.

سواری مطرح بود و امروزه که مرکب تغییر کرده، باید رانندگی آموخت. کسی نباید بگوید من فلان شغل را داشته ام، فرزندم نیز باید همان را ادامه دهد؛ زیرا زندگی تغییر کرده است و باید منافع جدید را در نظر گرفت. بنابراین، آداب به این معنا با مقتضیات زمان تغییر می کند.

بخشی دیگر از آداب، به سنن و رفتارهای مستحب مربوط است که شارع روی آن نظر دارد و چنین نیست که یک نوع تشریفات قلمداد شود. برای مثال، اگر شارع می گوید طول دادن نشستن بر سر سفره، زیاد جویدن غذا و بسم اللّه گفتن مستحب است، اینها تشریفات نیست، حقایق است. اسلام به سلامت انسان اهمیت می دهد و می خواهد دندان، معده و اعصاب او سالم باشد.

قسمی دیگر از آداب به رسوم تشریفاتی مربوط می شود که در آن تکلیفی از جانب اسلام مشخص نشده است. در این موارد دستور اسلام این است که مردم آزاد باشند و به اصطلاح، تکلیفی در این امور نداشته باشند، نه اینکه اصلاً دستوری وجود نداشته باشد. خداوند در برخی موارد دوست دارد مردم آزاد باشند و بنا بر ذوق و سلیقه خود رفتار کنند، همان گونه که در برخی موارد دوست دارد مردم مطابق حکم او عمل کنند و می فرماید: «اِنَّ اللّه یُحِبُّ اَنْ یُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ کَما یُحِبَّ اَنْ یُؤْخَذَ بِعَزائِمِهِ.» (۱) این دسته از آداب و تشریفات، همان رسومی هستند که اگر انسان آنها را درست انجام دهد، نه جایی خراب می شود و نه جایی آباد، اگر ترک هم بکند، چنین است. مسائلی وجود دارد که خدا درباه آنها سکوت کرده است.

۱- . شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

برای مثال، رسوم مردم در میهمانی ها یا مجالس عروسی یا رسوم آنها در پخت غذا و خوردن آن. (۱)

تربیت و صنعت

تربیت به معنای ساختن است، صنعت نیز به همین معناست. آیا تربیت، همان صنعت و صنعتگری است؟

تربیت به مفهوم عام آن، نوعی ساختن است، ولی در معنای پرورش دادن، با صنعت که ساختن محض است، تفاوت دارد. تفاوت آنها، در موضوع و موردی است که ساخته می شوند.

«در صنعت، ساختن به این معناست که شی ء یا اشیایی را نوعی پیرایش و آرایش می کنند و میان اشیا و قوای آنها ارتباط برقرار می سازند، قطع و وصل هایی بر اساس خواسته انسان صورت می گیرد و آنگاه این شی ء می شود مصنوعی از مصنوع های انسان، مانند ساختن یک حلقه انگشتر از طلا، در حالی که تربیت عبارت است از پرورش دادن؛ یعنی استعدادهای درونی یک شی ء را که بالقوه در آن موجود است، به فعلیت درآوردن و پروردن. از اینرو، تربیت فقط در مورد جاندارها؛ یعنی گیاه و حیوان و انسان صادق است و اگر این کلمه را در مورد غیر جاندار به کار ببریم، به طور مجازی به کار برده ایم. یک سنگ یا یک فلز را نمی شود پرورش داد؛ آن گونه که یک گیاه یا یک حیوان یا یک انسان را پرورش می دهند». (۲)

تربیت و عادت

۱- . نک: مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج۱، صص ۲۷۵_ ۲۸۲.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص ۵۵۱ و ۵۵۲؛ یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۸۸.

تربیت از دیدگاه شهید مطهری، پرورش دادن و ساختن است. بنابراین، به پرورش دادن منحصر نیست، بلکه «قسمتی از تربیت، پرورش است و قسمت دیگر ساختن.» (۱) چنین نیست که تربیت همواره ناظر بر پرورش و شکوفاسازی استعداد و توان مندی باشد، مانند تربیت قوه اراده و عقل یا به فعلیت رساندن استعدادهای جسمانی، بلکه گاهی اوقات تربیت به معنای ساختن صرف است، مانند ایجاد طبیعت ثانوی؛ یعنی عادت در انسان.

«عادت یعنی اینکه ما هرحالتی دلمان بخواهد، به انسان می دهیم. او به منزله ماده شل و قابل انعطاف و شکل پذیری است که هر شکلی به آن بدهیم، می پذیرد. از این نظر، انسان موجودی قابل ساختن است و اکثر اخلاقیات، اموری ساختنی است و باید عادت شود و اموری نیست که ریشه اش در انسان وجود داشته باشد. مثلاً شجاعت؛ ممکن است کسی را طوری تربیت کنیم که شجاع از آب درآید یا طوری تربیت کنیم که شجاع از آب درنیاید. ممکن است کسی را عادت دهیم ملکه عفت در او به وجود آید و ممکن است آدم غیر عفیف و هوس رانی بار آوریم. پس طبق این بیان می توان گفت اگر بگوییم که تربیت صرفاً عبارت از پرورش است، نه ساختن انسان ها، صحیح نیست. قسمت اعظم تربیت، ساختن انسان ها به طور دلخواه است. لذا هر فرهنگی ملت خودش را آن طور که دلخواه اوست، می سازد». (۲)

بخش عمده ای از مباحث اخلاقی درباره ایجاد عادت های نیکو (فضیلت ها) و از بین بردن رفتارهای نکوهیده (رذیلت ها) است. «از نظر

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۴۶.

۲- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۶۷.

علمای تربیت قدیم، آدم تربیت شده آدمی بود که آنچه فضیلت نامیده می شود، در او به صورت خوی و ملکه درآمده باشد و مادامی که یک فضیلت به صورت ملکه درنیامده باشد یا به طبیعت ثانوی انسان بدل نشده باشد، «حال» است، نه فضیلت؛ زیرا امری زایل شدنی است؛ باید ملکه شود تا زوالش مشکل باشد. علمای قدیم در تعریف عدالت می گفتند: عدالت، ملکه تقوا و پرهیزکاری است؛ یعنی تقوا و پرهیزکاری برای انسان ملکه شده باشد. آنها می گفتند: تربیت، فن تشکیل عادت است». (۱)

امروزه نظریه پردازان تربیتی معتقدند تربیت نمی تواند به عادت بینجامد و میان این دو اختلاف است. چنین نیست که عادت نوعی تربیت باشد. آنها معتقدند تربیت از مقوله های پرورش است و عادت، امری غیر پرورشی. ازاین رو، از بحث تربیت خارج است. مهم ترین دلیل آنها این است که «آزادی، جوهر روح انسان است و انسان به هیچ وسیله نباید آزادی اش سلب شود و چون تربیت بدون توجه به آزادی انسان معنا پیدا نمی کند، از این جهت عادت که نوعی حاکمیت بر انسان است و سبب سلب آزادی وی می شود، از قلمرو تربیت خارج می گردد». (۲)

«از نظر دانشمندان غربی، تربیت صرفاً به معنای پرورش عقل و اراده است. آنها معتقدند انسان را نباید به هیچ چیز ــ چه خوب و چه بد ــ عادت داد؛ زیرا همین که چیزی عادت شد، بر انسان حکومت می کند و وی به آن انس می گیرد و دیگر نمی تواند آن را ترک کند. در این هنگام

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۶۵.

۲- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۶۸.

کاری را که انجام می دهد، نه به حکم عقل و نه به حکم اراده اخلاقی و نه به حکم تشخیص است، بلکه به حکم اینکه عادتش شده و به آن انس گرفته است و اگر آن را انجام ندهد، ناراحت می شود، انجام می دهد». (۱)

به این ترتیب، اصلی ترین عامل که مانع پذیرش عادت در قلمرو تربیت می شود، این است که عادت، سلب کننده آزادی و تهدیدی برای آن است. به این معنا که اجبار ناشی از عادت، مانع پرورش اراده و به کارگیری قوه تشخیص خواهد شد.

بنابراین، اگر توانستیم اختلاف میان عادت و آزادی و اختلاف میان عمل کردن بر اساس عادت را با پرورش نیروی عقل و اراده از بین ببریم، آنگاه می توانیم با حفظ اصول خود؛ یعنی جوهر آزادی، قلمرو تربیت را به عادات نیز بگسترانیم.

شهید مطهری عادت ها را بر دو نوع می دانست: عادت های فعلی و عادت های انفعالی. (۲) آن بخش از عادت ها که نه تنها برخلاف جوهره تربیت؛ یعنی آزادی نیست، بلکه به تقویت قوه اراده و به کارگیری قوه تشخیص نیز می انجامد، عادت های فعلی است. این عادت ها در محدوده تربیت قرار می گیرند. آن نوع از عادت ها که انسان ناچار به انجام آن است، عادت های انفعالی و به طورکامل، برخلاف آزادی و شکوفایی عقل و اراده و از قلمرو تربیت خارج است. در عادت های انفعالی، انسان تحت تأثیر عاملی بیرونی است، مثل عادت به سیگار کشیدن. عادت های انفعالی اغلب، با ایجاد حالت انس در انسان، او را اسیر خود می کنند، اراده را از

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۶۷.

۲- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۶۹.

وی می گیرند و معیار انجام فعل، فقط عادت است، نه تشخیص عقل و ایمان.

«از دیدگاه شهید مطهری، انسان در عادت های فعلی، تحت تأثیر عوامل خارجی قرار نمی گیرد، بلکه آزادانه، امری را که بر اساس تکرار و تمرین به آن عادت کرده است، می پذیرد و در هر مرتبه ای که می خواهد به آن عادت عمل کند، یک انتخاب و گزینش آگاهانه ترتیب می دهد و این گونه نیست که به اجبارِ انس یا اثرپذیری از عوامل خارجی، فعل عادت شده را انجام دهد.

تنها امتیاز عادت های فعلی برای انسان این است که سبب آسان تر شدن آن فعل می شود. البته این آسانی نیز از رهگذر تقویت اراده حاصل شده است. برای مثال، هنرها و فنون از این نوع عادت ها هستند. ما نمی توانیم یکباره بنویسیم، بلکه باید به تدریج و با تمرین، به نوشتن عادت کنیم. حتی بسیاری از ملکه های نفسانی، عادت های فعلی اند، مثل شجاعت که قوت قلب است. به دست آوردن قوت قلب در حد عالی، در گرو رویارویی پی درپی با خطر و ایستادگی در برابر آن است. وقتی انسان در مهلکه های بسیاری قرار گرفت، رفته رفته این حالت در او پیدا می شود. جود، سخاوت، عفت و پاک دامنی نیز از این قبیل است. خاصیت این نوع عادت ها این نیست که انسان خوی و انس بگیرد، بلکه خاصیت آنها فقط این است که انسان تا وقتی عادت نکرده است، اراده اش در برابر محرکات ــ که در جهت خلاف است ــ ضعیف است، ولی وقتی عادت کرد، قدرت مقاومت پیدا می کند. در حقیقت، طبق نظر علمای اخلاق، این نوع عادت ها، کاری را که برحسب طبیعت برای انسان دشوار است، آسان

می کنند. فرض کنید کسی عادت می کند سحرخیز باشد. بی شک، او پیش از این عادت، وقتی می خواسته بسترش را ترک کند، برایش سخت بوده است، ولی می کوشد این کار را آسان کند. بنابراین، مدتی که سحرخیزی کرد، کم کم به سحرخیزی عادت می کند و این چیزی جز آسان شدن آن نیست. چنین فردی پیش از این اسیر طبیعت بوده است، ولی بر اثر این عادت، نیرویی برابر با نیروی طبیعت پیدا می کند و در میان این دو نیرو آزاد می شود. آنگاه با عقل خود مصلحت اندیشی می کند و تصمیم می گیرد بخوابد یا بیدار بماند». (۱)

بنابراین، از نظر شهید مطهری، عادت های فعلی نه تنها آزادی را محدود یا نابود نمی کنند، بلکه به تقویت اراده و نقش آفرینی قوه تشخیص و عقل در صحنه انجام فعل نیز می انجامند. تنها دستاورد این نوع عادت ها، آسان شدن فعل است. بدیهی است این دستاورد نیز هیچ اختلافی با هویت تربیت ندارد؛ زیرا با تقویت اراده از راه تکرار و تمرین و کسب عادت، انسان بر نیروی مقابل، راحت تر چیره می گردد تا زمانی که عادت شکل نگرفته است. پس آیا درست است که بگوییم برای اینکه عادت بر ما حاکم نشود، وقتی عادت کردیم، آن را بشکنیم تا باز طبیعت در مجرای خود قرار گیرد، آنگاه با مبارزه ای دوباره بر آن چیره شویم؟ به نظر می رسد کسانی که گرفتار چنین بازی و دوری شده اند، هدف تربیت را فقط اقدام فعالانه انسان در شکست دادن طبیعت اولیه می دانند، نه رسیدن به مراحل عالی تر مبارزه با خواسته ها.

از دیدگاه شهید مطهری، مسئله ای که همواره عادت های فعلی را به

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۵۶۹ و ۵۷۰.

خروج از قلمرو تربیت تهدید می کند، تبدیل عادت های فعلی به عادت های انفعالی است. چگونه یک عادت فعلی به عادت انفعالی تبدیل می شود؟ هنگامی که انسان اسیر عادت شود. بنابراین، «باید انسان عقل و اراده ــ و یا عقل و ایمان ــ را آن چنان قوی نگه دارد که همان طور که اسیر طبیعت نیست، اسیر عادت هم نباشد. این طور نباشد که وقتی به آن خو و انس گرفت و آن را به طور خودکار و ماشین وار انجام داد، دیگر کاری به عقل و ایمان نداشته باشد و آن چنان اسیر عادت شود که حتی اگر عقل و ایمان بگوید برخلاف آن عمل کن، عمل نکند. خیلی از افراد دچار این حالتند. مثلاً بعضی می گویند اگر بمیرم روزه ام را نمی خورم؛ یعنی اگر خدا و پیغمبر هم بگویند، روزه اش را نمی خورد. این زمان، عادت های انفعالی است که سبب اسارت انسان شده است. ما نباید به چیزی عادت کنیم که از عقل و ایمان هم فرمان نبریم». (۱)

تربیت و پرورش

از نظر شهید مطهری، تربیت دو بخش دارد: بخشی از آن جنبه پرورشی دارد و بخشی جنبه ساختنی. (۲) تربیت به معنای پرورش، ناظر بر شکوفاسازی استعدادها و توان مندی هاست، مانند پرورش قوه اراده و عقل یا پرورش جسم و تربیت به معنای ساختن، ناظر بر شکل گیری نوعی ویژگی در انسان است. این نوع تربیت، عهده دار ایجاد آن ویژگی و تقویتش در وجود انسان و رفتار وی است، مانند ایجاد فضیلت های روحی و عادت دادن انسان به یک سری ویژگی های اخلاقی یا عادت دادن انسان به نوعی فن یا هنر. در تمام این موارد، تربیت در پی فعلیت بخشی به

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۵۷۱.

۲- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج ۲، ص ۱۹۱.

استعداد خاصی نیست، بلکه به دنبال ایجاد نوعی توان مندی در اوست. (۱)

در اینجا توجه به جنبه دیگری از تربیت نیز مهم است. تا به حال تربیت را از جنبه ایجابی آن؛ یعنی در قالب پرورش (رشد) و ساختن مطرح کردیم، ولی آیا تربیت فقط به شکوفاسازی استعدادها و ایجاد عادات ثانویه در فرد منحصر می شود؟ در این صورت، تنبیه در روش های تربیتی چه جایگاهی دارد؟ با عامل ترس و وحشت و تنبیه نمی توان اقدام به ساختن و پرورش کرد؛ این عامل تنها قادر به تخریب و بازداشتن است. به سخن دیگر، آیا تربیت شامل بازداشتن و فرونشاندن برخی صفات بد و طغیان ها نیز می شود؟ و آیا عامل ترس و وحشت که بیشتر در قالب تنبیه عرضه می شود، در ساختار تربیت قرار می گیرد؟ «جواب این است: بله، ولی نه برای رشد دادن و پرورش استعدادها، بلکه برای بازداشتن از برخی طغیان ها؛ یعنی عامل ترس، عامل فرونشاندن است؛ عامل رشد دادن و پرورش دادن استعدادهای عالی نیست، ولی عامل جلوگیری [از رشد] استعدادهای پست و پایین و عامل جلوگیری از طغیان هاست.» (۲) به ویژه «در اجتماع بزرگ، عامل خشونت لازم است؛ در مواردی که انسان می داند فلان کار را نباید بکند، ولی علیه مقررات و قوانین طغیان می کند. در چنین مواقعی برای جلوگیری از طغیان، هیچ مانعی ندارد که عامل خشونت به کار برده شود. بنابراین، در عین اینکه عامل ترس و ارعاب و خشونت، عامل پرورش و شکوفا کردن نیست، ولی عامل لازمی است؛ شرط تربیت

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۴، ص ۵۲۱.

۲- . مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص۴۶؛ مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۵۴.

است؛ گو اینکه عامل تربیت نیست». (۱)

ضرورت تربیت

اشاره

شهید مطهری دو تعبیر درباره انسان به کار می برد که بر اساس آنها، ضرورت تربیت را برای او اثبات می کند: انسان موجودی خام و موجودی ناقص است. سؤالی که در این میان مطرح می شود، این است که آیا خام بودن یا ناقص بودن انسان می تواند دلیل کافی برای اقدام به تربیت وی باشد و ضرورت آن را اثبات می کند؟

«مهم ترین امری که مطرح می شود این است که انسان در [حال] کمال و سودمند بودن، نیازمند تربیت است. ازاین رو، معیار در ضرورت تربیت و نیازمندی انسان به آن، عامل راه یابی او به جایگاه واقعی و کمال انسانیت است. درست مانند دیگر موجودات خام و ناقص؛ برای مثال، اشیای طبیعی مانند پشم، پنبه، گندم، برنج، نفت، گوشت و هزاران چیز دیگر موادی خامند. باید روی آنها کار شود تا به صورت مواد قابل استفاده درآیند؛ پشم، قالی شود، گندم، نان شود و... . انسان نیز به صورت یک ماده خام به دنیا می آید؛ یعنی ماده ای غیر قابل استفاده. این ماده صرفاً با گذشتن زمان و رسیدن به سنین جوانی، خود به خود به صورت انسان مفید قابل استفاده درنمی آید، بلکه به صورت حیوان قابل استفاده درمی آید؛ یعنی فقط می تواند مانند حیوان بارکشی کند، مانند حیوان زاد و ولد کند و نه بیشتر. پرورش یا تربیت؛ یعنی مواد خام انسانی را تبدیل به ماده مفید قابل استفاده کردن و به اعتباری انسان مصرفی را به انسان مولد تبدیل

۱- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص۴۷؛ مجموعه آثار، ص۵۵۵.

کردن». (۱)

از این گذشته، تفاوت انسان با دیگر موجودات این است که حتی انسان در مقایسه با آنها، مانند حیوانات از نظر غریزه و صفات طبیعی، ناقص آفریده شده است. «هر حیوانی متناسب با خودش در طبیعت مجهز شده است، ولی خدای تعالی بشر را طوری آفریده «خُلِقَ الْإنْسانُ ضَعیفا» (۲) که با اینکه استعداد او از لحاظ ترقی و تکامل از هر حیوانی بیشتر است، ولی از لحاظ غریزه و صفات اولیه طبیعی که برایش لازم و ضروری است، بسیار ضعیف و ناقص است. گویی در خود طبیعت بشر این استعداد قرار داده [شده] است که بشر برای خودش آن روش تربیتی و آن خُلقی را که لازم است، انتخاب و اختیار کند، معلمان و مربیانی بیایند و این نقصی را که به نظر می رسد در طبیعت هست، تکمیل و تتمیم کنند». (۳)

«انسان خلقی دارد و خُلقی؛ خَلقش؛ یعنی جسم و اندامش، و خُلقش؛ یعنی مجموعه ملکاتش، شخصیتش. مَنِ انسان، شخصیتش است، نه شخصش. شخصیت انسان دست کیست؟ دست خیلی از چیزهاست؛ دست محیط هست؛ دست معلم هست؛ دست پدر و مادر هست؛ دست هم نشین هست؛ دست کتاب هایی که می خواند هست... . اینجاست که مسئله اخلاق و مسئله تعلیم و تربیت اهمیت و ارزش خود را نشان می دهد». (۴)

از آنجا که انسان موجودی ناقص است، به تربیت نیاز دارد، ولی این نقصان سبب نمی شود در مقایسه با دیگر موجودات از مرتبه پایین تری

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲، صص۱۶۹ و ۱۷۰.

۲- . نک: نساء: ۲۱.

۳- . مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق، ص۲۳۰؛ مجموعه آثار، ج۲۲، صص۵۰۶ و ۵۰۷.

۴- . مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج۷، ص۵۰.

برخوردار باشد. بنابراین، ضرورت تربیت و نیاز به آن، دلیل بر نقص انسان در سلسله مراتب موجودات نیست. «بلکه برعکس، هر موجودی که احتیاج بیشتر به تربیت داشته باشد؛ یعنی استعداد تحول و تغییر و کمال یابی بیشتری در او نسبت به موجودات دیگر جمع شده است. از این جهت، گیاهان به دلیل اینکه از جمادات کامل ترند و حیاتی دارند، محتاج پرورشند و احتیاج مزبور، دلیل کمال آنهاست، نه نقص و کاستی. حیوانات نیز به دلیل اینکه از نباتات کامل ترند، بیشتر از آنها نیازمند تربیتند. انسان نیز به دلیل اینکه از حیوانات کامل تر است و استعدادهای بیشتری در وجودش نهفته است، به تربیت و پرورش، تعلم آداب و عادات نیک و خصائل عالی، بیشتر احتیاج دارد». (۱)

«هیچ موجودی به اندازه انسان، نیازمند ساخته شدن نیست و هیچ موجودی به اندازه انسان قابل ساخته شدن نیست و هیچ موجودی به اندازه انسان، ارزش ساخته شده اش با ارزش ساخته نشده اش اینقدر تفاوت ندارد. اگر میان انسان و حیوان مقایسه ای کنیم، می بینیم از این نظر تفاوت از زمین تا آسمان است. نه تنها با حیوان بلکه با هر چیز دیگری که نیاز به ساختن دارد، اگر انسان را مقایسه کنیم، می بینیم هر چیز دیگر در مقابل انسان، به یک معنا ساخته شده به دنیا می آید، یک مقدار هم باید روی آن کار شود تا بهتر ساخته شود، ولی انسان، یگانه موجودی است که از هر نظر باید ساخته شود. انسان یگانه موجودی است که حتی از نظر ماهیت هم ساخته و پرداخته به دنیا نیامده است و لهذا اینکه واقعیت انسان چه واقعیتی و ماهیت او چه ماهیتی باشد، همه جور ممکن است از

۱- . مرتضی مطهری، حکمت ها و اندرزها، ص۲۳۹.

آب در بیاید و ساخته شود. انسان ممکن است موجودی شود که از خدا هم جدایی ندارد و برعکس، ممکن است همین انسان از هر موجودی منحط تر و پست تر شود. بنابراین، به تعبیری می توان گفت اعجوبه ای در عالم به نام «انسان» هست که امکان هر گونه شدن در او هست.

موضوع تربیت

اشاره

موضوع تربیت (۱)

شهید مطهری معتقد است از آنجا که موضوع اصلی تربیت، انسان است و وی دارای دو جنبه جسم و روح است، هر یک از جسم و روح، موضوع تربیت؛ یعنی پرورش و ساختن قرار می گیرند. (۲) البته باید به این نکته توجه داشت که بخشی از جسم موضوع تربیت است که در حد استعداد باشد و ساخته شدن یا تغییر آن ممکن باشد. در غیر این صورت، آن بخش از جسم که شکل گرفته و فعلیت یافته است و تغییرپذیر نیست، هرگز موضوع تربیت قرار نمی گیرد. «انسان از نظر اندام و جسم در رحم کارش تمام می شود؛ اگر باید مرد باشد، در رحم تکلیفش مشخص شده است که مرد باشد، اگر باید زن باشد، در همان رحم تکلیفش مشخص شده است که زن باشد، اگر باید سفیدپوست باشد یا سیاه پوست باشد، در همان جا تعیین تکلیف شده است و همین طور اینکه کوتاه باشد یا بلند، چشم هایش مشکی [و] زیبا باشد یا زشت». (۳)

۱. جسم

امروزه به پرورش و تربیت جسم و قوای آن در شاخه های گوناگون ورزشی و بهداشتی توجه می شود، ولی آیا از دیدگاه اسلام نیز تقویت و

۱- . تربیت درباره دیگر جانداران نیز صادق است، ولی منظور در اینجا تربیت در وجود انسان است.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۵۶.

۳- . آشنایی با قرآن، ج۷، صص۴۹_۵۰.

تربیت جسم پذیرفته شده است؟ در این صورت، چرا تن پروری در اسلام نکوهیده شده است؟ «در اسلام، تن پروری به مفهوم صحیح کلمه (یعنی پرورش جسم و تقویت قوای آن) نه تنها مذموم نیست، بلکه ممدوح هم است. مثلاً آیا از نظر اسلام خوب است انسان کاری کند که دید چشمش قوّت پیدا کند یا خوب است کاری کند که ضعف پیدا کند؟ شکی نیست که قوّت پیدا کند و لهذا در اخبار و احادیث، زیاد داریم که مثلاً فلان کار را نکنید برای اینکه باصره را ضعیف می کند، فلان کار را بکنید برای اینکه باصره را قوی می کند، یا مثلاً ـ در دعایی که در تعقیبات می خوانیم، می گوییم: «اَللّهُمَّ مَتِّعْنا بِاَسْماعِنا وَ أَبْصارِنا وَقوّتنا ما اَحْيَيْتَنا وَ اجْعَلْ النُّورَ فِي بَصَرِی وَ الْبَصیرَةَ فِي دِینی.» (۱) آیا این تن پروری است؟ نه، بلکه اگر انسان عملاً کاری کند که نور چشمش کم شود، جرمی مرتکب شده است. همچنین است معامله انسان با دیگر اعضای بدنش، با دندان، گوش، معده، قلب و... . بنابراین، تقویت جسم به معنای نیرومند کردن و سالم نگاه داشتن جسم است که در اسلام به آن دعوت شده است. (۲) حتی فلسفه بسیاری از امور دیگر از قبیل نظافت، غسل ها و این همه دستور بهداشتی که در اسلام هست، تقویت جسم است. اگر اسلام با تن پروری مخالف است؛ یعنی با شهوت پروری و نفس پروری که چه بسا منجر به تضعیف جسم نیز شود، مخالف است؛ چرا که معمولاً پرورش واقعی جسم ملازم است با تحمل

۱- . «خداوندا! تا زنده ایم ما را از گوش و چشم و نیرویمان بهره مند ساز و در چشمم نور و در دینم بینش قرار ده».

۲- . «یکی از برنامه های قرآن، ساختن انسان سالم است. ما قبل از آنکه بخواهیم این توقع را داشته باشیم که انسان کامل باشیم یا به انسان کامل نزدیک باشیم، باید خود را از این نظر که اساسا انسان سالم یا انسان معیوب هستیم، بشناسیم». مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۰۲.

نوعی محرومیت های جسمانی». (۱)

در بحث پرورش جسم، توجه به سه نکته مهم است:

ـ پرورش و تربیت جسم بایـد به صورت همه جـانبه و متعـادل صورت گیرد. پرورش بخشـی از جسم نبایـد به تضـعیف بخش دیگر بینجامـد. از طرف دیگر، جسـم را بایـد در مجمـوعه انسـانی در نظر گرفت؛ یعنی نبایـد بـا پرورش جسم از پرورش روح غافل شـد. «اگر انسان بخواهـد تمام وقتش را صـرف تربیت جسم کنـد، کار بدی کرده، ولی نه از این جهت که تقویت جسـم کرده، بلکه از این جهت که سایر جهات را تضعیف نموده است». (۲)

ـ مطلب دیگر این است که در سـیر تربیت انسـان، پرورش جسم دارای چه جایگـاه و مرتبه ای است؟ آیـا اصـالت بـا پرورش جسم است یا پرورش روح؟ «شـکی نیست که تقویت و تربیت جسم برای انسان از نظر اسـلام هدف نیست؛ مطلوب است، ولی نه به عنوان هـدف، بلکه به عنوان وسـیله و شـرط؛ یعنی انسـان وقـتی جسم سـالم و قوی نداشـته باشـد، روح سـالم هم نخواهد داشت.» (۳) به بیان دیگر، اگر جسم را نماد حیوانیت انسان بدانیم، جسم و اسـتعدادهای آن در سـیر تکاملی انسان، در جایگاه شروع است. «حقیقت این است که سـیر تکـاملی انسـان از حیوانیت آغـاز می شود و [با پیش رفتن] به سوی انسانیت کمال می یابد. این اصل، هم درباره فرد صدق می کند و هم درباره جامعه. انسان در آغاز وجود خویش، جسـمی مادی است. با حرکت تکاملی جوهری، تبدیل به روح یا جوهر روحانی می شود.

۱- . مجموعه آثار، صص۵۵۷، ۵۵۸ و ۶۸۹.

۲- . مجموعه آثار، ص۵۵۹.

۳- . مجموعه آثار، ص۵۵۹؛ یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۵۹.

روح انسان در دامن جسم او زاییده می شود و تکامل می یابد و به استقلال می رسد. حیوانیت انسان نیز به منزله لانه و آشیانه ای است که انسانیت او در آن رشد می یابد و متکامل می شود. همان طور که خاصیت تکامل [این] است که موجود متکامل به هر نسبت که تکامل پیدا می کند، مستقل و قائم به ذات و حاکم و مؤثر بر محیط خود می شود، انسانیت انسان چه در فرد و چه در جامعه، به هر نسبت تکامل پیدا کند، به سوی استقلال و حاکمیت بر سایر جنبه ها گام برمی دارد. یک فرد تکامل یافته فردی است که بر محیط بیرونی و درونی خود تسلط نسبی دارد. فرد تکامل یافته؛ یعنی وارسته از محکومیت محیط بیرونی و درونی و وابسته به عقیده و ایمان. تکامل جامعه نیز عینا به همان صورت رخ می دهد که تکامل روح در دامن جسم و تکامل انسانیت فرد در دامن حیوانیت او صورت می گیرد. نطفه جامعه بشری بیشتر با نهادهای اقتصادی بسته می شود، جنبه های فرهنگی و معنوی جامعه به منزله روح جامعه است. همان طور که میان جسم و روح تأثیر متقابل هست، میان روح جامعه و اندام آن؛ یعنی میان نهادهای معنوی و نهادهای مادی آن، چنین رابطه ای برقرار هست و همان طور که سیر تکاملی فرد به سوی آزادی و استقلال و حاکمیت بیشتر روح است، سیر تکاملی جامعه نیز چنین است؛ یعنی جامعه انسانی هر اندازه متکامل تر بشود، حیات فرهنگی، استقلال و حاکمیت بیشتری بر حیات مادی آن پیدا می کند.» (۱) بنابراین، نقش تربیت در رشد فرد و جامعه، ترسیم کننده سیر تکامل فردی و تکامل جامعه خواهد بود.

۱- . مرتضی مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ج۱ (انسان و ایمان)، صص۱۵ و ۱۶.

۲. روح

اصلی ترین موضوع تربیت، روح انسان است. منظور از روح هر چیزی است که جسم نباشد. بنابراین، باید ببینیم روح که ماهیت و جوهره انسان را تشکیل داده است، چیست؟ پرورش روح که به تکامل انسان می انجامد، در چه اموری متمرکز می شود و کمال انسان چیست؟

برخی کمال را تنها در عقل می دانند. «به عقیده فلاسفه قدیمی، اساساً جوهر انسان همان عقل اوست. منِ واقعی انسان همان عقل اوست. همچنانکه بدن جزو شخصیت واقعی انسان نیست، قوا و استعدادهای روحی و روانی مختلفی که انسان دارد هیچ کدام جزو شخصیت واقعی انسان نیست. شخصیت واقعی انسان همان نیرویی است که فکرکننده است. انسان؛ یعنی همان که فکر می کند، نه آنکه می بیند، نه آن که تخیل می کند و نه آن که مثلاً می خواهد و دوست دارد یا دارای شهوت و خشم است. جوهر انسان، فکر کردن است و انسان کامل؛ یعنی انسانی که در فکر کردن به حد کمال رسیده است.» (۱) «از نظر فیلسوف، اگر انسان بخواهد به مقام انسان کامل برسد، با چه ابزاری باید پیش برود؟ با ابزار استدلال و قیاس، با صغرا و کبرا و مقدمات چیدن و فکر کردن، با پای منطق.» (۲) پس براساس این نظر، موضوع تربیت، فقط عقل و اندیشه انسان می شود، ولی برخی دیگر جوهره انسان را دل و قلب او می دانند. «مکتب عشق، برای رسیدن انسان به کمال، عقل را کافی نمی داند، می گوید: عقل، جزئی از وجود انسان است، نه اینکه تمام ذات انسان، عقل او باشد. عقل

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۸۳.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۹۹.

مثل چشم، یک ابزار است. ذات و جوهر انسان که عقل نیست، ذات و جوهر انسان روح است و روح از عالم عشق است.» (۱) در مکتب عارفان، راه تکامل انسان و موضوع تربیت، با دیدگاه فلاسفه به طور کامل متفاوت است. «ابزار [انسان کامل ساختن] ، علم و سواد و حرف و گفت و شنود و صغرا و کبرا و مقدمه و نتیجه و استدلال نیست. به جای همه این کارها تزکیه نفس کن! فیلسوف می گوید: فکر کن، درس بخوان، پیش معلم برو، ولی عارف می گوید: خودت را تصفیه کن، تهذیب نفس کن، اخلاق رذیله را از خود دور کن، توجه به غیر حق را هر چه می توانی، از خود بران و بر توجه خود به حق بیفزا، بر خاطرات خود مسلط باش، هر چه اندیشه غیر خدا در دل تو بیاید، دیو است. تا دیو هست، فرشته که نور خداست، هرگز در دل تو نمی آید!» (۲)

از نظر اسلام، فقط بر عقل یا قلب تأکید کردن و کوچک داشتن طرف مقابل، به کلی رد شده است. «آنچه فلاسفه آن را انسان کامل می دانند، از نظر اسلام، انسان نیمه کامل است، نه انسان کامل»؛ (۳) زیرا تزکیه و تهذیب نفس برای کمال انسان به یقین، لازم و ضروری است و تنها با راهبری عقل نمی توان به کمال رسید. از سوی دیگر، اسلام، تحقیر عقل ـ درون گرایی مطلق که در مکتب عرفاست ـ را تأیید نمی کند. «در عرفان خیلی علم و عقل تحقیر شده است، در حالی که اسلام در عین اینکه دل را قبول دارد، عقل را هم تحقیر نمی کند و هرگز حاضر نیست عقل و فکر و

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۶۷.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۹۹.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۲۰۱.

استدلال و منطق را تحقیر کند، [بلکه] برای عقل و فکر و استدلال و تعقل، نهایت احترام را قائل است. مسئله دیگری که اسلام آن را تأیید نمی کند، این است که در عرفان، تقوا و درون گرایی مطرح است؛ یعنی برون گرایی خیلی تحت الشعاع قرار گرفته است، جنبه فردی در آن زیاد است و جنبه اجتماعی محو شده یا کم رنگ [شده] . انسان کامل عرفان، انسان اجتماعی نیست، [بلکه] انسانی است که فقط سر در گریبان خودش دارد و بس، ولی اسلام ضمن آنکه همه آنچه را در مورد دل و عشق و سیر و سلوک و علم افاضی و علم معنوی و تهذیب نفس گفته می شود، تأیید می کند، انسان کاملش انسان جامع [هم] است، برون گرا هم هست، جامعه گرا هم هست». (۱)

هنگامی که روح را به عنوان موضوع تربیت در نظر می گیریم، باید به تمام جنبه های آن توجه کنیم. روح را نه عقل تنها بپنداریم و نه فقط دل و قلب، بلکه آن را دارای جنبه های عقلی ــ قلبی و غیره بدانیم. بنابراین، با توجه به اینکه روح دارای استعدادها و جنبه های گوناگونی است که باید تربیت شود، موضوع تربیت عبارت است از:

« ــ استعداد عقلی (علمی و حقیقت جویی)؛

ــ بعد دینی (حس تقدیس و حس پرستش)؛

ــ بعد هنری و ذوقی (زیبایی)؛

ــ بعد خلاقیت (آفرینندگی و ابتکار)؛

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۲۰۷.

_ استعداد اراده». (۱)

یک نکته اساسی در موضوع تربیت، جایگاه غرایز است. خواسته های غریزی انسان از منابع مهم تحریک و فعال ساختن او هستند. این خواسته ها که خاستگاه بسیاری از رفتارهای آدمی اند، همواره دستخوش دامنه گسترده ای از افراط و تفریط های نابجا می شوند، به گونه ای که سعادت و هدایت انسان تا حد زیادی در گرو تعدیل و تربیت وی در این زمینه است. پس چگونه این غرایز، موضوع تربیت قلمداد نشده است؟

به طور کلی، غرایز به عنوان جزئی از طبیعت، دارای کارکردی مشخص هستند که همواره برابر آن کارکرد فعالیت می کنند. بنابراین، نباید غریزه را از این نظر تربیت کرد و پرورش داد؛ زیرا طبیعت غریزه و استعداد نهفته در آن، به طور طبیعی آشکار می شود. مفهوم تربیت در مسئله غریزه، مربوط به نظم دادن غرایز و ایجاد مانع در برابر طغیان آنهاست که هرگز خود غریزه این کار را انجام نمی دهد، بلکه عقل و دین این کار را می کنند. بنابراین، برای تربیت غرایز باید استعداد عقلانی و دینی خود را پرورش دهیم تا اولاً نظم بخشیدن به غرایز امکان پذیر باشد و ثانیاً استعداد ارادی را پرورش دهیم تا امکان تحقق خارجی آن نظام فراهم باشد. «اخلاق مربوط است به خود انسان؛ یعنی مربوط است به اینکه انسان به غرایز خودش؛ یعنی به طبیعت خودش چه نظامی بدهد، خودش را چگونه بسازد. انسان دارای غرایز مختلفی است. علمای قدیم می گفتند در انسان سه قوه اصلی هست: یکی، قوه عاقله؛ دیگر، قوه

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، صص۵۵۹ ، ۵۶۰ و ۷۲۳.

شهوانی و سوم قوه غضبیه. قوه شهوانی کارش جلب منافع است، انسان را وادار می کند که منافع خودش را طلب بکند. قوه دیگر که غضبیه باشد، قوه دفع است؛ نیرویی است که به طور خودکار انسان را وادار می کند چیزهایی را که برای خودش بد و مضر تشخیص می دهد، دفع بکند. یک قوه دیگر هست به نام قوه عقل که قوه حسابگری است. هر قوه ای فقط کار خودش را حساب می کند. مثلاً شهوتِ خوردن در انسان هست؛ آن قوه ای که کارش خوردن است، دیگر حسابی در دستش نیست، فقط احساس لذت می کند. می گوید فقط باید بخورم. در قوه جنسی هم هیچ حسابی نیست، جز آنکه بخواهد عمل جنسی انجام دهد. همچنین است قوه غضب، ولی اینها باید حسابی داشته باشند. باید انسان به این قوا یک نظمی بدهد. شما اگر یکی از قوا را آزاد بگذارید که کار خودش را انجام بدهد، این آزادی، دستگاه شما را خراب و فاسد می کند. مثلاً چشم از دیدن یک اموری لذت می برد، دیگر حسابی در دستش نیست. زبان می گوید من از خوردن فلان چیز لذت می برم، بگذار لذتم را ببرم، اما یک حساب دیگری هست و آن این است که تنها این نیست که باید لذت ببری. بعد از این لذت باید ببینی بر سر این اجتماع بدنی و شخصیت انسان چه می آید؟ باید برایش نظمی قائل شد، عقل باید بر این بدن و بر این شخصیت حکومت بکند و به هر کدام سهمی بدهد؛ این معنای نظام دادن به غرایز است. غرض این جهت است که نظام دادن به غرایز؛ یعنی سهم بندی کردن تمام غرایز تحت حکومت قوه عقل. تمام اینها سهم دارند. یکی از کارهای دین همین است. چون عقل به تنهایی قادر نیست به حساب اینها برسد، دین با تکالیفی که دارد، سهم بندی های اینها را مشخص

می کند. به این امر، ما اخلاق می گوییم. اخلاق یک تقسیم حقوقی روی غرایز انسان است». (۱)

نکته پایانی در موضوع تربیت، ارتباط جسم و روح و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر است. به این معنا که تربیت و پرورش هر یک از آنها در سلامت و کمال دیگری نیز اثر می گذارد و می توان مرض یکی را با دیگری درمان کرد. گاهی بیماری جسمی از راه روان درمان می شود و گاه بیماری روانی از راه جسم بهبود می یابد. (۲)

۱- . اسلام و مقتضیات زمان، ج۱، صص۲۷۶ _ ۲۷۹.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۳، صص۱۰۱ و ۱۰۲.

فصل دوم: مبانی تربیت

اشاره

مبانی تربیت در دو زمینه بررسی می شود:

۱. مبانی عام تربیت که به اصل تغییرپذیری و امکان پذیر بودن آن و همچنین مرکب بودن انسان برمی گردد.

۲. مبانی تربیت های ویژه که در گرو بررسی زمینه های موجود برای انواع مختلف تربیت است.

مبانی عام

۱. قابلیت تغییر انسان

در بحث ماهیت تربیت گفتیم تربیت دو جنبه دارد: جنبه پرورش و جنبه ساختن و چنان که تربیت به معنای پرورش، مستلزم وجود استعداد خاصی است، در معنای ساختن نیز مستلزم وجود قابلیت در انسان است. اگر این قابلیت فراهم نباشد، تربیت امکان پذیر نخواهد بود. قابلیت موجود در انسان که به پرورش او می انجامد، با قابلیتی که به ساختن وی می انجامد، متفاوت است. «در تربیت به معنای پرورش، قابلیت به صورت استعداد موجود مطرح می گردد. پس تربیت؛ یعنی پرورش استعداد موجود، اما در تربیت به معنای ساختن، قابلیت به صورت وجود ماده شُل و قابل انعطاف و شکل پذیری است که هر شکل به آن بدهیم، می پذیرد و چون انسان

چنین است، پس موجودی قابل ساختن است و اکثر اخلاقیات، اموری ساختنی است و باید عادت شود و اموری نیست که ریشه اش در انسان وجود داشته باشد». (۱)

بنابراین، مبنای تربیت عام را که انسان در آن، هم پرورش می یابد و هم ساخته می شود، می توان در استعداد وی در پذیرش پرورش و ساخته شدن یافت. از نظر شهید مطهری، مهم ترین مبنای تربیت همین اثرپذیری و تغییرپذیری انسان است. وی قابلیت هایی دارد که متناسب با شرایط طبیعت اولیه در وجودش به امانت نهاده شده است. ازاین رو، می تواند آنها را رشد دهد و بپروراند. همچنین قابلیت ایجاد طبیعت ثانوی را نیز در خود دارد که با ساخت و پرداخت ویژگی هایی در خود و ایجاد عادت، می تواند طبیعت ثانوی را در خود پدید آورد. از نظر شهید مطهری، عادت همان طبیعت دوم است. (۲) «اگر [قابلیت] استعدادی در یک شی نباشد، بدیهی است آن چیزی که نیست و وجود ندارد، نمی شود آن را پرورش داد. مثلاً استعداد درس خواندن در یک مرغ وجود ندارد. پس نمی توان یک مرغ را تعلیم داد که ریاضیات یاد بگیرد». (۳)

«تفاوت انسان با دیگر موجودات (فرشته و حیوانات) در این است که انسان دارای قابلیت و استعداد است. فرشتگان موجوداتی هستند که از عقل محض آفریده شده اند و حیوانات، موجوداتی هستند که صرفاً جنبه خاکی دارند و از آنچه قرآن آن را روح خدایی معرفی می کند، بی بهره اند.

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۶۷.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۵۷۱.

۳- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۲۲.

هرچنـد حیوان هم دارای قـابلیت هایی است، اما «اگر میان انسان و حیوان مقایسه ای کنیم، می بینیم از این نظر تفاوت از زمین تا آسمان است. نه تنها با حیوان بلکه با هر چیز دیگر که نیاز به ساختن دارد، اگر انسان را مقایسه کنیم، می بینیم هر چیز دیگر در مقابـل انسـان، به یک معنا، ساخته شـده به دنیا می آیـد، یک مقـداری هم بایـد روی آن کار شود تا بهتر ساخته شود، ولی انسـان، یگانه موجودی است که از هر نظر بایـد ساخته شود. حتی از نظر ماهیت هم ساخته و پرداخته به دنیا نیامـده است. برای اسب امکان گاو شدن و یا بالعکس نیست، اما برای انسان امکان همه چیز شدن هست». (۱)

یکی از تفـاوت هـای اساسـی میـان انسان و حیوان، از این نظر که انسان رشـد می کنـد و به مقامات بالاتر دست می یابـد، این است که میـان انسـان و انسـانیت تفـاوت است، ولی این امر میـان حیوان و حیوانیت مطرح نیست. «در حیوان فرقی میان اسب و اسبیت نیست، میان گوسفند و گوسفندیت، سگ و سگیت، گربه و گربه ایت [فرقی] نیست؛ زیرا آنها بالفعل به دنیا می آیند و قضـا و قـدر آنها به دست خودشان نیست، ولی انسان موجودی است که بالقوه و بالفطره انسان است و خود بایـد خود را انسان بالفعل بسازد». (۲)

به بیان دیگر، «اگرچه برخی جانداران دیگر نیز به مقیاس کمّی قابل ساختن هسـتند و می توان با عوامل خاص تربیتی، تغییراتی در آنها به وجود آورد ــ به گونه ای که در جهان نباتات و حیوانات مشاهـده می شود ــ ولی اولاً هیـچ کدام از آنها به دسـت خودشان ساخته نمی شوند و این انسان است

۱- . مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج۷، ص۴۷؛ مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۱.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج۱، ص۴۰۴.

که آنها را می سازد و ثانیاً تغییرپذیری آنها نسبت به انسان بسیار اندک است. انسان در ناحیه خصلت ها و خوها یک موجود بالقوه است؛ یعنی در آغاز تولد فاقد خوی و خصلت است، برخلاف حیوانات که هر کدام با یک سلسله خصلت های ویژه متولد می شوند. انسان چون فاقد هرگونه خوی و خصلتی است و از طرفی خوپذیر و خصلت پذیر است، به وسیله خصلت ها و خوهایی که تدریجاً پیدا می کند، یک سلسله ابعاد ثانوی علاوه بر ابعاد فطری برای خویش می سازد. انسان، یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهره او را به دست خودش داده است که هر طور می خواهد، ترسیم کند؛ یعنی برخلاف اندام های جسمانی اش که کارش در مرحله رحم به پایان رسیده است و برخلاف خصلت های روحی و اندام های روانی حیوانات که آنها نیز در مرحله قبل از تولد پایان گرفته است، اندام های روانی انسان ــ که از آنها به خصلت ها و خوها و ملکات اخلاقی تعبیر می شود ــ به مقیاس بسیار وسیعی، پس از تولد ساخته می شود. از همین رو، هر موجودی حتی حیوان، آن چیزی است که او را ساخته اند، ولی انسان آن چیزی است که بخواهد باشد. به همین جهت است که هر نوع از انواع حیوانات همان طور که اندام جسمانی همه افرادش شبیه یکدیگر است، اندام های روانی و خصلت های روانی افرادش نیز شبیه یکدیگر است. تمام افراد گربه، یک خصلت دارند و تمام افراد سگ یک نوع دیگر و تمام افراد مورچه یک نوع دیگر، اگر تفاوتی باشد بسیار اندک است، ولی تفاوت خصلتی و اخلاقی افراد انسان بی نهایت است». (۱)

۲. مرکب بودن انسان

۱- . مجموعه آثار، ج۲، ص۲۸۴.

«انسان موجودی است که هم استعداد ملکوتی و علوی دارد و هم استعداد مُلکی و سِفلی. تفاوت انسان [با دیگر موجودات] به دلیل همان ترکیب ذاتش است که در قرآن آمده است: «إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ»؛ (۱) ما انسان را از نطفه ای آفریدیم که در آن مخلوط های زیادی وجود دارد. مقصود این است که استعدادهای زیادی به تعبیر امروز در ژن های او هست». (۲)

«از نظر اسلام، انسان در میان موجودات دیگر دارای شخصیت مرکب است. قرآن درباره خلقت انسان می فرماید: «فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ» (حجر: ۲۹)؛ وقتی خلقت این موجود را تکمیل کردم، از روح خود چیزی در آن دمیدم. [بنابراین،] در این موجود خاکی، یک چیز دیگری هم غیر خاک وجود دارد.» (۳) بدیهی است مرکب بودن انسان، وی را در میان گرایش های گوناگون مادی و معنوی به حرکت و تکاپو وامی دارد. انسان این قابلیت را دارد که از راه تربیت، از حیوانیت فراتر رود و به مقام و منزلت انسانی و حتی برتر از آن، نزدیکی روزافزون به خداوند تعالی برسد. در برخی تعبیرها، مرکب بودن انسان به این معنا آمده است که انسان دارای دو نوع خواسته و دوگونه خود است: خواسته های نفسانی مانند شهوت رانی و شکم پرستی و مانند آن و خواسته های برخاسته از گوهر روح مانند عزت خواهی، شرافت خواهی و کرامت نفس خواهی. توجه کردن به خودِ برتر و مبارزه با خودِ پست تر، اسباب رشد انسان را فراهم می آورد. (۴)

۱- . نک: انسان: ۲.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۱۱.

۳- . مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص۲۷.

۴- . نک: تعلیم و تربیت در اسلام، صص۱۳۶ _ ۱۳۸.

برای انسان به دلیل مرکب بودنش از امور مادی و غیر مادی دو نوع ارزش وجود دارد: ارزش های مادی و ارزش های معنوی؛ یعنی انسان دارای گرایش های مادی و گرایش های معنوی است. (۱)

در برخی دیگر از تعبیرها، مرکب بودن انسان به معنای دارای مراتب بودن، مطرح شده و اینکه آدمی موجودی است با مرتبه های گوناگون. «انسان دارای دو نوع من است: یکی منِ ملکوتی؛ یعنی همان که در قرآن از آن به «نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحی» (۲) تعبیر شده و در حیات و بقای خود نیازمند به طبیعت نیست، ولی انسان یک موجود دارای مراتب است. یک مرتبه دیگر از وجود انسان، طبیعت است. خصوصیت انسان همین است که صاحب مقامات و مراتب است. اینکه می گویند انسان یک مَلَک حیوانی نباتی جمادی است، درست است؛ نه به این معنا که هم مَلَک است، هم حیوان و هم نبات، بلکه یک چیز بیشتر نیست، ولی این یک چیز، یک وجود صاحب مراتب است. انسان، چنین موجود صاحب مراتب و درجاتی است که در عالی ترین درجه خود یک فرشته است و بلکه بالاتر از فرشته؛ در درجه دیگر یک گیاه است و در درجه دیگر یک جماد». (۳)

در برخی دیگر از تعبیرها، مرکب بودن انسان مفهومی عام تر و گسترده تر می یابد و شامل جنبه های مختلف وجود انسان می شود؛ یعنی انسان موجودی چندبعدی است؛ بعد مادی، بعد معنوی که خود این ابعاد نیز از جنبه های گوناگون دارای ابعاد دیگر هستند. به دلیل همین چندبعدی بودن انسان است که عوامل گوناگون تربیتی به کار گرفته می شود. «انسان یک موجود عجیبی

۱- . نک: تعلیم و تربیت در اسلام، صص۱۵۴_۱۵۶.

۲- . نک: حجر: ۲۹.

۳- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص۱۶۴.

است. اشتباه است اگر ما خیال کنیم فقط یک عامل در دنیا وجود دارد که او را اصلاح می کند. انسان قسمت های مختلفی دارد که هر قسمتش یک عاملِ اصلاح دارد». (۱)

مبانی خاص

اشاره

هر یک از انواع گوناگون تربیت، در وجود انسان زمینه و بستری دارد. از نظر شهید مطهری، انسان دارای استعدادهای متنوعی است که امکان پرورش هر یک از آنها وجود دارد. استعدادهای آدمی عبارتند از:

۱. استعداد جسمانی

این استعداد، زمینه پرورش جسمانی را در انسان فراهم می آورد. (۲)

۲. استعدادهای فطری

اشاره

استعدادهای فطری در دو زمینه شناخت ها و خواست ها پدیدار می شوند. «در ناحیه دریافت ها و شناخت ها، انسان دارای یک سلسله معلومات فطری؛ یعنی معلومات غیر اکتسابی است، به این معنا که استعداد این معلومات در هر فرد انسانی نهفته است، به طوری که همین قدر که تجربه به مرحله ای رسید که بتواند اینها را تصور کند، تصدیق اینها برایش فطری است و نیازی به استدلال ندارد. به عنوان مثال، هر انسانی در مرحله ای از رشد خود تشخیص می دهد که میان عالِم و غیر عالِم تفاوت است؛ «هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ.» (۳) میان کسانی که اصلاح گرند، با مفسدین تفاوت است؛ «أَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفْسِدینَ فِی

۱- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص۱۶۶.

۲- . نک: همین کتاب، بحث موضوع تربیت جسم.

۳- . نک: زمر: ۹.

الْأَرْضِ.» (۱) میـان متقین و فجـار تفـاوت است؛ «أَمْ نَجْعَـلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجّارِ» (۲) و... از نظر اسـلام، فطری بـه این معنـاست که احتیاج به آموزش و استدلال ندارد؛ این در باب فطریات علمی». (۳)

بنابراین، فطریات علمی خود به خود نمایان می شونـد و نیازی به پرورش ندارنـد. هر انسانی در مرحله ای از سـیر رشد خود، با تـوجه به امکانـات و ابزار کسب آگـاهی ماننـد گوش و چشم و قلب، می توانـد به دریـافت هـای عمومی که برای همه به طور مشترک وجود دارد، دست یابد.

آنچه از امور فطری در بحث تربیت مورد نظر است و مبنـای تربیت مطرح می شود، امور فطری در زمینه خواست هـا و گرایش هـاست. البته بایـد توجه داشت آن دسـته از خواست هـای فطری مبنـای تربیت قرار می گیرد که ویژه انسـان است و امتیاز او بر حیوان به شـمار می آید، نه آن بخش از خواست ها و گرایش ها که میان هر دو مشترک است؛ زیرا در این بخش، انسان مانند حیوان برای شـکوفاسازی نیازی به تربیت نـدارد. مثلاً میل به فرزنـد داشـتن یک لذت روحی و درخواست فطری است. میل به برتری طلبی، تفوق خواهی و قـدرت طلبی نیز در انسـان یک عطش روحی است. (۴) این نوع گرایش هـا، میان انسان و حیوان مشترک است. از نظر شـهید مطهری آن دسـته از گرایش هـای ویژه انسان که به عنوان گرایش های مقـدس مطرح می شونـد، قابلیت شکوفاسازی دارند و می توانند مبنای تربیت و پرورش قرار گیرند. تفاوت گرایش های عالی و مقدس با

۱- . نک: ص: ۲۸.

۲- . نک: ص: ۲۸.

۳- . مجموعه آثار، ج۳، صص۴۷۴، ۴۷۸ و ۴۷۹.

۴- . مجموعه آثار، ج۳، صص۴۸۴ و ۴۸۵.

گرایش های عادی و مشترک میان انسان و حیوان، در دو چیز است:

۱. گرایش های مقدس بر اساس خودمحوری نیست؛ یعنی چنین نیست که هدف از گرایش، خودِ فردی باشد، مانند گرایش به تغـذیه که این نوعِ گرایش، هم در حیوان هست و هم در انسـان عـادی؛ زیرا انسان در عین اینکه انسان است، حیوان نیز هست. حتی گرایشی مانند میل به فرزند که بر اساس غیرْمحوری است، در حیوانات در حد بقای نوع است.

۲. دومین ویژگی گرایش های مقدس که سـبب جدایی آنها از گرایش های خودمحور می شود، جنبه انتخابی و آگاهانه بودن آنهـاست. برای مثال، گرایش به زنـدگی اجتماعی در حیوانات یک امر انتخابی نیست، بلکه قراردادی است؛ یعنی طبیعت، آن را برایشان برگزیده و ازاین رو، کارشان را به صورت جبری که امکان سـرپیچی در آن نیست، انجام می دهند. این همان عمل غریزی است، ولی گرایش هـای فطری انسـان در سـطح عـالی و برتر، گرایش هایی است که با خودمحوری توجیه نمی شود و شکل انتخابی و آگاهانه نیز دارد. این نوع گرایش ها ملاک انسانیت است. (۱)

بنابراین، فقط گرایش های مقدس و عالی انسان است که با تربیت و پرورش شـکوفا می شود. ازاین رو، استعداد شکوفایی این نوعِ گرایش ها در فطرت انسان، مبنای تقویت و رشد آنها به شمار می رود. این استعدادها عبارتند از:

الف) استعداد عقلانی

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۳، صص ۴۹۰و ۴۹۱.

«در هر انسانی کم و بیش این غریزه وجود دارد که کاوش گر و حقیقت جوست و به همین دلیل انسان دنبال علم می رود. این، جز احساس ها و غرایز است که در انسان ها باید تقویت شود.» (۱) «انسان طبعاً از جهل فرار می کند و به سوی علم می شتابد. بنابراین، علم و آگاهی یکی از ابعاد معنوی وجود انسان است.» (۲) «مقصود این است که در انسان گرایش به مقوله دانایی یا مقوله دریافت واقعیت جهان وجود دارد. گرایش به کشف واقعیت ها آن چنان است که او می خواهد جهان را، هستی را و اشیا را آن چنان که هستند، دریافت کند. اگر بشر به دنبال فلسفه رفته است، برای همین حس بوده است که می خواسته حقیقت را درك کند. ما نام این حس را می توانیم «حس فلسفی» هم بگذاریم. فرقی نمی کند، می خواهید بگویید «حقیقت خواهی» یا «مقوله حقیقت»، «مقوله فلسفی» یا «مقوله دانایی.» در روان شناسی، از این حس به نام «حس حقیقت جویی» یا «حس کاوش» یاد می شود. این حس، کم و بیش در همه افراد بشر وجود دارد، البته مثل همه حس های دیگر، در افراد شدت و ضعف دارد و نیز بستگی دارد به اینکه انسان چقدر آن را تربیت کرده و پرورش داده باشد». (۳)

ب) استعداد اخلاقی

یکی دیگر از استعدادهای انسان، استعداد اخلاقی (وجدان اخلاقی) است؛ یعنی «انسان در عمق سرشت و فطرت خود، اخلاقی خلق شده؛ [یعنی] اینطور خلق شده است که دیگران را دوست بدارد و خدمت کند و احسان

۱- . مجموعه آثار، ج۳، ص۲۴۶.
۲- . مرتضی مطهری، انسان در قرآن، ص ۲۰.
۳- . مجموعه آثار، ج۳، صص۴۹۲_۴۹۴.

نماید و از اینکه کار بدی انجام دهد، مثلاً ظلمی به دیگران بکند، رنج می برد». (۱)

این گرایش را می توان گرایش به خیر و فضیلت نامید. تفاوت این گرایش با گرایش به منفعت در این است که گرایش به منفعت، تأمین کننده نیازهای مادی انسان و بر اساس خودمحوری است؛ یعنی انسان به چیزی گرایش می یابد و آن را جذب می کند تا بتواند به زندگی خود ادامه دهد، ولی اموری هست که انسان به آنها گرایش دارد، نه به این دلیل که منفعتند، بلکه به این دلیل که فضیلت و خیر عقلانی اند. منفعت، خیر حسی است و فضیلت، خیر عقلی؛ فضیلت مانند گرایش انسان به راستی، از آن جهت که راستی است و در مقابل، بیزاری از دروغ؛ یا گرایش انسان به تقوا و پاکی. به طور کلی گرایش هایی که فضیلتند دو نوعند؛ بعضی فردی اند و بعضی اجتماعی. فردی مثل گرایش به نظم، گرایش به تسلط بر نفس و بسیاری دیگر از مفاهیم اخلاق فردی. و نوع اجتماعی نیز مانند گرایش به همکاری، کمک به دیگران، گرایش به احسان و نیکوکاری و گرایش به فداکاری و ایثار. (۲) «این کارها را انسان نه به منظور [بردن] سودی از آنها انجام می دهد و نه به منظور دفع زیانی، بلکه صرفاً تحت تأثیر یک سلسله عواطف که عواطف اخلاقی نامیده می شود، انجام می دهد. از آن جهت انجام می دهد که معتقد است انسانیت چنین حکم می کند. اینکه انسان حکم می کند «پاداش احسان، احسان است» و هم اینکه وجدان انسان ها حکم می کند که «پاداش دهنده نیکی را، به نیکی باید آفرین گفت و بی اعتنا را باید مورد مذمت و شماتت قرار داد» از وجدان اخلاقی ناشی

۱- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص۵۱.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۳، صص۴۹۵ و ۴۹۶.

می شود و این گونه اعمال را خیر اخلاقی می گویند. معیار بسیاری از کارهای انسان، خیر اخلاقی است و به عبارت دیگر، بسیاری از مختصات انسان به جنبه معنوی او مربوط می شود و یک بعد از ابعاد معنویت اوست ، [در حالی که] برای حیوان، خیر اخلاقی مفهوم ندارد و ارزش اخلاقی بی معناست». (۱)

ج) استعداد هنری و ذوقی

«در انسان گرایشی به جمال و زیبایی ــ چه به معنای زیبایی دوستی و چه به معنای زیبایی آفرینی که نامش هنر است ــ به معنای مطلق وجود دارد. هیچ انسانی نیست که از این حس فارغ و خالی باشد.» (۲) «قسمت مهمی از زندگی انسان را جمال و زیبایی تشکیل می دهد. انسان دوست دارد قیافه اش زیبا باشد، نامش زیبا باشد، جامه اش زیبا باشد، خطش زیبا باشد. خلاصه می خواهد هاله ای از زیبایی، تمام زندگی اش را فرا گیرد. برای حیوان، زیبایی مطرح نیست. برای او آنچه مطرح است، محتوای آخور است، اما اینکه آخور زیبا باشد یا خیر، دیگر مطرح نیست. برای حیوان، پالان زیبا، منظره زیبا، مسکن زیبا و غیره مطرح نیست». (۳)

د) بعد خلاقیت (آفرینندگی و ابتکار)

«این گرایش در انسان هست که می خواهد خَلق کند و بیافریند [و] چیزی را که نبوده است، به وجود آورد. درست است که بشر برای رفع حوایج زندگی اش، به کار صنعت و خلاقیت و ابداع پرداخته است، ولی همین طور که علم، هم وسیله ای بوده برای زندگی و هم خودش برای انسان

۱- . انسان در قرآن، صص ۲۱ و ۲۲.

۲- . مجموعه آثار، ج۳، ص۴۹۶.

۳- . انسان در قرآن، صص ۲۲ و۲۳.

هدف بوده است، خلاقیت نیز همین طور است؛ یعنی هم مطلوب بالذات است و منجر به ایجاد سرور و بهجت در انسان و احساس شخصیت در او می شود و هم مطلوب بالغیر است؛ چرا که مشکلات زندگی را حل می کند». (۱)

ه_) بعد دینی (حس تقدیس و پرستش)

«در باب فطرت، دو نوع فطرت می توانیم داشته باشیم که در تعارض بایکدیگر نیستند، بلکه با همدیگر هستند؛ یکی، فطرت ادراکی و دیگری، فطرت احساسی. فطرت ادراکی معنایش این است که دین، به خصوص توحید از نظر ادراکی یعنی فکری برای بشر فطری است؛ یعنی فکری است که عقل انسان بالفطره آن را می پذیرد و برای پذیرفتنش به تعلیم و تعلم و مدرسه نیاز نیست. دوم فطرت احساسی است؛ یعنی توجه به خدا و حتی توجه به دستورهای دین به گونه ای است که احساسات انسان، وی را به سوی خدا و به سوی دین می کشاند، یعنی انسان بالفطره به سوی خدا گرایش و کشش دارد و جذب می شود.» (۲) «این گرایش همان چیزی است که می توانیم نام آن را عشق و پرستش بگذاریم و بگوییم از مقوله عشق و پرستش است». (۳)

ساختن قهرمان های افسانه ای از پهلوانان، دانشمندان یا شخصیت های دینی، به دلیل وجود حس تقدیس در انسان است. وی می خواهد موجودی در خور ستایش و تقدیس داشته باشد و او را عاشقانه و در حد فراطبیعی ستایش کند. عبادت و پرستش نیز نشان دهنده یک «امکان» و یک «میل» در

۱- . مجموعه آثار، ج۳، ص۴۹۸.

۲- . مجموعه آثار، ج۳، صص۶۱۲ و ۶۱۴.

۳- . مجموعه آثار، ج۳، ص۵۰۲.

انسـان است، امکـان بیرون رفتن از مرز امور مـادی و میـل به پیوسـتن به افق بالاتر و وسـیع تر. چنین میل و عشـقی از مختصات انسان است. این است که پرستش و نیایش یکی دیگر از ابعاد معنوی روح انسان است. (۱) به بیان دیگر، «یکی از پایدارترین و قـدیمی ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصـیل ترین ابعاد وجود آدمی حس نیایش و پرسـتش است. مطالعه زندگی بشـر نشان می دهد هر زمان و هرجا که بشـر وجود داشـته است، نیایش و پرسـتش هم وجود داشته است؛ با اشکال و صور مختلف. پیامبران، پرستش را نیاوردند و ابتکار نکردند، بلکه نوع پرستش را به بشر آموختند». (۲)

و) بعد اراده

یکی از جنبـه هـای انسـانی کـه بایـد پرورش یابـد، اراده اسـت. اراده، غیر از میـل است. اراده، نیرویی انسـانی است که به عقل وابسـته است، برخلاف میل که به طبیعت وابسته است. میل از نوع کشـش و جاذبه است که اشیای مورد نیاز، انسان را به سوی خود می کشـند، برخلاـف اراده که نیرویی درونی است و انسـان با آن از تأثیر نیروهای بیرونی آزاد می شود. هرچه اراده قوی تر باشد، بر اختیار انسان افزوده می شود و انسان بیشتر مالک خود و سرنوشت خویش می گردد. (۳)

«حیوان در برابر میـل خود قـدرت و نیرویی نـدارد، اما انسان چنین نیست. انسان قادر است و توانایی دارد که در برابر میل های درونی خود ایسـتادگی کند و فرمان آنها را اجرا نکند. این توانایی را انسان به حکم یک نیروی دیگر دارد که از آن به «اراده» تعبیر می شود. نیروی عقل و اراده،

۱- . نک: انسان در قرآن، صص ۲۳ _ ۲۷.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲، صص ۲۷۷ _ ۲۸۰.

۳- . نک: تعلیم و تربیت، ص۲۱۳؛ مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق، صص۴۷ _ ۴۹.

بسترساز شایستگی انسان برای تکلیف، انتخاب و آزادی وی است.» (۱) ارزش اراده و توان کنترل خود در انسان تا جایی است که «گروهی آن را معیار انسانیت می دانند. به عبارت دیگر، معیار انسانیت را تسلط انسان بر خود و بر نفس می دانند، به گونه ای که هر کاری از انسان صادر می شود، به حکم عقل و اراده باشد. حیوان موجودی است تابع جبر غریزه که همان میل هاست، ولی انسان به حکم اراده و اختیار می تواند از جبر غریزه آزاد باشد، می تواند با اراده بر ضد میل خود عمل کند. بنا بر این دیدگاه، انسان کسی است که بر خود مسلط باشد و به هر اندازه که بر خود مسلط نیست، از انسانیت دور است». (۲)

با توجه به این استعدادهای شش گانه، انسان ظرفیت لازم برای پرورش در زمینه عقلانی، اخلاقی، هنری، ابتکار و خلاقیت، تقدیس و پرستش و اراده را دارد.

۱- . مجموعه آثار، ج۲، صص ۲۸۰ _ ۲۸۲.

۲- . گفتارهای معنوی، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

فصل سوم: ویژگی های تربیت

اشاره

تربیت در چارچوب هر مذهب و مکتب، ویژگی هایی دارد که سبب تفاوت آن می شود. این ویژگی ها در مکتب تربیتی اسلام عبارتند از:

۱. خدامحوری

«همه دین ها و آیین ها و همه مکتب ها و همه فلسفه های اجتماعی متکی بر نوعی جهان بینی (۱) است. هدف هایی که یک مکتب عرضه می دارد و به تعقیب آنها دعوت می کند و راه و روش هایی را که تعیین می کند و باید و نبایدهایی را که انشا می کند و مسئولیت هایی که به وجود می آورد، همه به منزله نتایج لازم و ضروری جهان بینی ای است که عرضه داشته است.» (۲) جهان بینی خاص مکتب اسلام نیز جهان بینی توحیدی است. در این جهان بینی، خدا و وحدانیت او از هر نظر، محور است.

«جهان بینی توحیدی؛ یعنی درک اینکه جهان از یک مشیّت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی بر اساس خیر و جود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است. جهان بینی توحیدی؛ یعنی

۱- . نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می دارد، زیرساز و تکیه گاه فکری آن مکتب به شمار می رود. این زیرساز و تکیه گاه اصطلاحاً «جهان بینی» نامیده می شود.

۲- . مجموعه آثار، ج۲، ص۷۵.

جهـان، «یـک قطبی» و «تـک محوری» است. جهان بینی توحیـدی؛ یعنی جهان، ماهیتِ «از اویی» (اِنّا لِلّه) و «به سوی اویی» (اِنَّا اِلَیْهِ راجِعُون) (۱) دارد؛ موجودات جهـان بـا نظامی هماهنگ به یک سو و به طرف یک مرکز، تکامل می یابنـد؛ آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بـدون هـدف نیست؛ جهـان با یک سلسـله نظامات قطعی که «سـنن الهی» نامیـده می شود، اداره می شـود؛ انسـان در میـان موجـودات از شـرافت و کرامت مخصوص برخوردار است و وظیفه و رسـالتی خـاص دارد؛ [او] مسـئول تکمیل و تربیت خود و اصـلاح جامعه خویش است. جهان، مـدرسه انسان است و خداوند به هر انسانی بر طبق نیت و کوشـش صحیح و پرستش پاداش می دهد.

جهان بینی توحیـدی به حیات و زنـدگی معنا و روح و هـدف می دهـد؛ زیرا انسان را در مسیری از کمال قرار می دهد که در هیـچ حـد معینی متوقـف نمی شـود و همیشـه رو به پیش است. جهـان بینی توحیـدی کشـش و جـاذبه دارد، به انسـان نشـاط و دلگرمی می بخشـد، هـدف هایی متعالی و مقـدس عرضه می دارد و افرادی فـداکار می سازد. جهان بینی توحیـدی تنها جهان بینی ای است که در آن تعهـد و مسـئولیت افراد در برابر یکـدیگر مفهوم و معنـا پیـدا می کنـد، همچنان که تنها جهان بینی ای است که آدمی را از سقوط در دره هولناک پوچی گرایی و هیچی ستایی نجات می دهد». (۲)

۱- . نک: بقره: ۱۵۶.

۲- . مجموعه آثار، ج۲، صص ۸۳ و ۸۴.

یکی از مهم ترین امور انسانی، مسئله تربیت است. تربیت با مفاهیمی چون حق، عدالت، صلح، هم زیستی، عفت، تقوا، معنویت، راستی، درستی، امانت و مانند آن سر و کار دارد.

«چه کار باید کرد که بشر به فضایل اخلاقی در برابر منافع شخصی پای بند و معتقد بشود و ایمان پیدا کند که [باید] به خاطر راستی، به خاطر حق، به خاطر عدالت، از منافع شخصی خود بگذرد؟ [بنای] اخلاق را روی چه اساسی باید گذاشت. رمز اینکه هر چه پیش می رود، پای بندی به اصول اخلاقی کمتر می شود، این است که غالباً اصول اخلاقی ای که به بشر تعلیم داده اند، منطق نداشته، پشتوانه نداشته، اعتبار و پایه نداشته است؛ بر اساس یک سری تلقینات بوده است، در خانواده به او تلقین کرده اند، در مدرسه همین طور. وقتی فکر می کند، می گوید: من روی چه حساب و ملاکی به خاطر چهار کلمه حرف باید از منافع شخصی خود بگذرم؟ اما هنگامی که به سراغ تربیت دینی می آییم، این مفاهیم دیگر مفاهیم توخالی نیست، مفاهیم توپُر است. تمام اینها الفاظی هستند دارای پایه و مبنا و منطق. اصل موضوع این است که ما چه منطقی برای اخلاق بیاوریم. آیا می توانیم از غیر راه خداشناسی و معرفه اللّه، منطق مستدلی برای اخلاق پیدا کنیم؟ نه، پشتوانه و اعتبار همه این مفاهیم، خداشناسی است. اگر ایمان نباشد، اخلاق مثل اسکناسی است که پشتوانه ندارد. ابتدا ممکن است عده ای نفهمند، ولی اساس و پایه ندارد. در سوره مائده، وقتی مسلمانان می خواهند وارد مکه بشوند (مکه ای که مصیبت ها بر سر آنها آورده، مکه ای که دندان پیامبر را در آن شکستند، مکه ای که پیامبر را از خودش بیرون کرد و عزیزان او را به خاک و خون کشید)، خداوند چنین

دستورمی دهد: «وَلاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَی أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی» (۱)؛ مبادا دشمنی عده ای که دشمن شما هستند؛ شما را از مرز عدالت خارج کند. روی مرز عدالت کار کنید؛ فکر نکنید آنها مسلمانان هستند یا نیستند، دشمن هستند یا نیستند. این حرف ها را در این حساب نیاورید، مبنای فضایل اخلاقی، خداست. شما به خاطر خدا به فضایل اخلاقی پای بند هستید». (۲)

ویژگی بی مانند مکتب اسلام این است که انسان را بر اساس توحید تربیت می کند. آموزش و پرورش هر مکتب به طور کامل به جهان بینی آن مکتب بستگی دارد و جهان بینی هر مکتب است که هدف و وسیله آموزش و پرورش و تا حدی روش آن را مشخص می کند. پس، از طرفی آموزش و پرورش هر مکتب به امور مختلف و نظام های حقوقی، اخلاقی، فلسفی آن مکتب مربوط است و بلکه ترکیبی است از همه آنها و از طرف دیگر در نوع جهان بینی آن مکتب ریشه دارد.

هر مکتبی متناسب با آنچه محور و اصل قرار می دهد، انسان را تربیت می کند. «بنابر بعضی مکاتب، تربیت؛ یعنی کوشش در جهت تقویت احساسات نوع دوستانه. این مکاتب قهراً می گویند چون ریشه اخلاق، احساسات نوع دوستانه است، باید این احساسات را تقویت کرد و موجبات بغض و دشمنی را از میان برد. آن مکتبی که معتقد است اخلاق از مقوله زیبایی است، می گوید باید حس زیبایی را در بشر تقویت کرد. آن قولی که عقیده دارد ریشه اخلاق، یک وجدان مستقل است، معتقد است باید خود وجدان را تربیت کرد، مثلاً کارهای خیرخواهانه زیاد انجام دهیم تا وجدان تربیت شود. آن کسی که معتقد به روح مجرد است، می گوید

۱- . نک: مائده: ۸.

۲- . نک: فلسفه اخلاق، صص۲۳۲ _ ۲۴۰؛ مجموعه آثار، ج۲، صص۵۰۸ _ ۵۱۵.

اگر شـما بخواهید پایه صـحیحی برای اخلاق به وجود آورید، این تعلیم را به بشر یاد دهید که تو روحی داری و بدنی و کمال روح تو غیر از کمال بـدن توست، تو می میری و بعـد از آنکه مردی روحت باقی می ماند. پس اساس تربیت باید از روح باقی و روح مسـتقل از بـدن آغاز شود. آن کسـی هم که معتقـد است اخلاق همان هشـیاری است، می گوید باید تعلیم داد، باید به مردم یـاد داد که منافعشـان در این است که مصالـح اجتمـاعی را رعـایت کننـد. پس راه تربیت، بنا بر هر یک از این مکتب ها متفاوت است». (۱)

اگر تربیت بر اسـاس دین و اعتقـادات مـذهبی باشـد، سـر سلسـله تمام فعالیت های تربیتی، خداونـد خواهـد بود. از این جهت، زیبایی، معنویت، وجدان، هشیاری و هر چه از این دست مطرح شود، تنها در چارچوب اعتقاد به خدا معنا و پشتوانه می یابد. از این نظر «غالب این نظریات را می توانیم از یک جهت درست و از یک جهت نادرست بـدانیم. همه اینها آن وقت درسـتند که یـک حقیقت اعتقـاد مـذهبی پشت سـر آنهـا باشـد. خـدا، [هم] سرسلسـله معنویـات و هم پـاداش دهنـده کارهای خوب است. احساسات نوع دوسـتانه که خود، امری معنوی است، وقتی در انسان بروز می کنـد که انسان در جهان، [به وجود] معنویت قائل باشد؛ یعنی وقتی که انسان به خدایی معتقد باشد، می تواند انسان ها را دوست داشـته باشد و این احساسات نوع دوستانه در او ظهور و بروز داشـته باشـد. اعتقاد مـذهبی، پشـتوانه مبانی اخلاقی است. آن کسـی که می گویـد اخلاق از مقوله زیبایی است، زیبایی را هم زیبایی معقول و معنوی می داند. اساساً تا ما به یک

۱- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۹۱؛ مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۶۰۰ و ۶۰۱.

حقیقت و زیبـایی مطلق معقول و معنوی به نـام خـدا قائـل نباشـیم، نمی توانیم به یـک زیبایی معنوی دیگر معتقـد باشـیم؛ یعنی زیبایی معنوی روح یا زیبایی معنوی فعل آن وقت معنا پیدا می کند که ما به خدایی اعتقاد داشته باشیم. اگر خدایی نباشد، این معنا نـدارد که فعل فقط در دنیا خوب و زیبا باشـد و اساساً فعل زیبا فعل خدایی [است] ، فعلی که گویی پرتویی از نورخدا در آن هست. همچنین اگر اعتقاد به معاد باشد، نظریه هشـیاری، خوب کار می کند. انسان به قول او منفعت جو آفریده شده و جز منفعت خود را نمی خواهـد، حساب می کنـد که در آخر کار، سود در کـدام طرف است. اگر اعتقاد به عدل نهایی باشد، این حس ضامن اجرایی خوبی است، ولی وقتی این اعتقاد نباشد، انسان تحت شـرایطی نفع خود را در ضمیمه کردن نفع دیگران به خود می داند». (۱)

تفکر تربیتی بر محور خـدا و توحیـد، در مقـایسه بـا تفکر مـادی بر محور تصادف، مسـیر زنـدگی انسان را به کلی متفاوت می کنـد. «چقـدر فرق است میان اینکه انسان تفکرش تفکر مادی باشـد و وقتی که در روی زمین راه می رود، خودش را با اشـیاء، بیگانه و احیاناً دشـمن احساس کنـد، بعـد هم بگویـد زنـدگی تنازع بقاست، زنـدگی جنگ است و جز جنگ نیست؛ من یک موجود تک و تنها هستم و هیچ موجودی از ازل در فکر من نبوده و الان هم در فکر من نیست و هیچ وقت در فکر من نخواهد بود. هیـچ مهربانی و رحمتی در دنیا در پیـدایش من دخالت نداشـته، هیـچ مهر و محبتی در عالم وجود نداشـته است که مرا به وجود آورده باشد و الان هم وجود ندارد که بخواهد مرا در خودش پناه بدهد. یک موجود تک هستم

۱- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص۹۳؛ مجموعه آثار، ج۲۳، ص۶۰۲.

در میان میلیاردها دشمن. آن وقت این آدم چه احساساتی پیدا می کند؟! آری، چقدر فرق است میان این آدم و کسی که می گوید تمام هستی مظهر رحمانیت یک رحمان و مظهر رحیمیت یک رحیم است. عالم را رحمانیت و رحیمیت به وجود آورده و به قول یکی از نویسندگان عرب، حالت یک نفر مؤمن در وقتی که در دنیا قدم می زند، حالت انسانی است که در یک مهرگان و جشن قدم برمی دارد، در جایی قدم برمی دارد که قبلاً دعوتش کرده اند، گفته اند بیا اینجا. مثل اینکه انسان را در یک مهمانی دعوت کنند، بعد برود آنجا، هر چه که آنجا می بیند، میان آن و خودش رابطه برقرار می کند، می گوید ببین، آن گل را آنجا گذاشته اند، برای ما آنجا گذاشته اند، برای اینکه ما استفاده کنیم؛ چون مهمان هستیم. ببین منزلشان را چه زینت و آرایش کرده اند! آن تابلو را آنجا می بینی، این فرش را اینجا می بینی؟ همه اینها را آماده شده و حساب شده می بیند و با آمدن خودش ارتباط قائل است. قرآن می خواهد که انسان خودش را در عالم، این جور احساس کند؛ حالت کسی که دعوتش کرده اند. آن وقت است که انسان در خودش احساس مسئولیت می کند، بعد فکر می کند پس برای چه ما را دعوت کرده اند؟ دعوت کرده اند که بیاییم، بخوریم و بچریم و برویم یا مسئله دیگری هم هست؟» (۱)

«اعتقاد به اینکه انسان موجودی انتخاب شده است و هدفی از انتخاب در کار است، نوعی آثار روانی و تربیتی در افراد به وجود می آورد و اعتقاد به اینکه انسان نتیجه یک سلسله تصادفات بی هدف است، نوعی دیگر آثار

۱- . آشنایی با قرآن، ج۵، صص ۱۸۹و ۱۹۰.

روانی و تربیتی در انسان به وجود می آورد». (۱)

۲. جامعیت

اشاره

یکی از ویژگی های تربیت در چارچوب مکتب اسلام، جامعیت آن است. این ویژگی دربرگیرنده تمام جنبه های حیات انسانی است که به برخی از موارد آن اشاره می شود:

الف) جنبه های فردی و اجتماعی

«از دیدگاه اسلام باید یک رابطه دایمی و ثابت میان فرد مسلمان و خداوند برقرار باشد و نیز باید یک رابطه ثابت و دایمی میان فرد و جامعه برقرار باشد. بدون عبادت، بدون ذکر خدا، بدون یاد خدا، بدون مناجات با حق، بدون حضور قلب، بدون نماز، بدون روزه نمی توان جامعه ای اسلامی ساخت و حتی خود انسان، سالم نمی ماند. همچنین بدون یک اجتماع صالح و بدون یک محیط سالم، بدون امر به معروف و نهی از منکر، بدون رسیدگی و تعاطف و تراحم میان افراد مسلمان، نمی شود عابد خوبی بود». (۲)

«انحرافات در دنیای اسلام از جایی پیدا می شود که یک گوشه را بگیریم و بچسبیم، ولی گوشه های دیگر را رها کنیم. به این ترتیب، قهراً همه را خراب و فاسد می کنیم؛ همان طور که روش بسیاری از زاهدمسلکان ما در گذشته غلط بود، روش کسانی که تمام اسلام را مثلاً در کتاب مفاتیح و در ریاضت و دعا جست وجو می کردند، غلط بود. روش کسانی هم که به کلی از دعا و عبادت و نافله و فریضه استعفا داده

۱- . مجموعه آثار، ج۲، ص۲۸۳.

۲- . آزادی معنوی، ص۱۲۵.

و فقط می خواهند در مسائل اجتماعی انسان بیندیشند، غلط است». (۱)

«یکی از مسائل بسیار اساسی که فرق اسلام را با سایر ادیان و به خصوص مسیحیت روشن می کند، همین مسئله است؛ از نظر مسیحی ها ایمان یک امر قلبی است و به رابطه انسان با خدا مربوط است و غیر از این چیزی نیست، به روابط انسان با انسان کاری ندارد. ایمان امری است قلبی، وجدانی، مربوط به رابطه انسان با خدا، اما رابطه انسان با انسان مسئله ای است که به ایمان ارتباط ندارد. تو در دلت رابطه ات را با خدا درست کن، دیگر رابطه ات با انسان ها را بر هر اساس دیگری می خواهی تنظیم کنی، تنظیم کن! طرف مقابل همین قدر که انسان شد، دیگر کافی است که هرگونه ارتباطی با او داشته باشی و بلکه باید با همه انسان ها رابطه دوستی داشت؛ بدون اینکه میان انسان مؤمن و غیر مؤمن فرق بگذاریم. این مطلب با تعلیمات اسلامی جور درنمی آید. این امر با دین جامعه ساز؛ یعنی دینی که مسئولیت ساختن یک جامعه را به عهده گرفته است، جور درنمی آید، میان تعلیماتی که صرفاً یک تعلیمات اخلاقی و فردی است و تعلیماتی که علاوه بر جنبه فردی، جنبه اجتماعی هم دارد، فرق است». (۲)

«دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأماً مورد عنایت قرار داده است. در اسلام همچنان که، گذشت و صمیمیت ونیکی به عنوان امور اخلاقی «مقدس» شمرده می شوند،

۱- . آزادی معنوی، ص۱۲۸.

۲- . آشنایی با قرآن، ج۶، ص۲۲۴.

آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز «مقدس» و انسانی محسوب می شود». (۱)

«بشریت، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق. انسانیت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق. هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست». (۲)

«در میان ادیان و مذاهب، هیچ دین و مذهبی مانند اسلام در مسئله زندگی مردم مداخله نکرده است. اسلام در مقررات خود، به یک سلسله عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است. همان طور که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است، خطوط اصلی روابط انسان ها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر نیز در شکل های گوناگون بیان کرده است». (۳)

ب) همگانی بودن

آموزه های اسلامی از نظر گستره افرادی که پوشش می دهد نیز جامع است. تربیت اسلامی به گروه یا دوره سنی خاصی اختصاص ندارد و تمام انسان ها را دربرمی گیرد. نه جنسیت و نژاد، نه ملیت و طبقه و نه هیچ چیز دیگر مانع تربیت اسلامی نیست.

«در حدیثی از رسول اکرم(ص) می خوانیم: «اِنّا مَعاشِرَ الاَنْبِیاءِ أُمِرْنا أَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ ما پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم.» (۴) با هر کس سخن بگوییم، ظرفیت عقل و سطح فکر او را در نظر می گیریم و

۱- . مجموعه آثار، ج۱۹، ص۱۳۹.

۲- . مجموعه آثار، ج۱۹، ص۱۳۹.

۳- . مجموعه آثار، ج۱۹، ص۱۰۱.

۴- . محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۳.

متناسب با عقل و فکر اوحرف می زنیم، با آن که سطح فکرش بالاتر است، در سطح بالاتر و با آن که سطح فکرش پایین تر است، در سطح پایین تر گفت و گو می کنیم. با آدم عامی، سخن بلند ملکوتی فراتر از ظرفیتش نمی گوییم و جوابی که به یک پیرزن می دهیم، به یک حکیم نمی دهیم». (۱)

ج) جنبه های متفاوت وجودی انسان

«هر مکتبی که بتواند دست روی نقطه ای بگذارد که با دست گذاشتن روی آن نقطه، تمام استعدادهای وجود انسان، هماهنگ با یکدیگر و بدون افراط و تفریط به حرکت درآیند، آن مکتب، مکتب جامعی است». (۲)

در اسلام به تمام جنبه های وجودی انسان توجه شده است. از جسم و استعدادهای آن گرفته تا روح و ظرفیت هایش؛ تمام جنبه های مادی و معنوی انسان و جنبه های احساسی و عاطفی او، در مدار تربیت و تعلیم قرار گرفته اند. (۳) اسلام همان طور که به پرورش علمی انسان و قدرتمند ساختن وی در رویارویی با طبیعت و مشکلات زندگی توجه کرده است، تربیت ایمانی و تقویت او در مبارزه با شیطان و هدایتش در مسیر کمال را نیز در نظر دارد.

«امروزه دریافته اند که تربیت علمی خالص (علم گرایی محض)، از ساختن انسان کامل ناتوان است. این نوع تربیت، نیمه انسان می سازد، نه انسان تمام. محصول این تربیت، ماده خام انسان است، نه انسان ساخته شده؛ انسان توانا و قدرتمند می سازد، نه انسان با فضیلت؛ انسان تک ساحتی می سازد، نه انسان چندساحتی. امروز همه دریافته اند که عصر

۱- . مرتضی مطهری، ده گفتار، ص۲۰۱.

۲- . فلسفه اخلاق، ص۱۱۸؛ مجموعه آثار، ج۲۲، ص۳۹۲.

۳- . نک: همین کتاب، بحث موضوع تربیت.

علم محض به پایان رسیده است و یک خلأ آرمانی، جوامع را تهدید می کند. بعضی می خواهند این خلأ را با فلسفه محض پر کنند، بعضی دست به دامن ادبیات و هنر و علوم انسانی شده اند. ویل دورانت از کسانی است که این خلأ را حس می کند و ادبیات و فلسفه و هنر را برای پر کردن آن پیشنهاد می کند. او می گوید: «ضرر و خسرانی که متوجه مدارس و دانشگاه های ماست، بیشتر، از نظریه تربیتی اسپنسر است که تربیت را سازگار کردن انسان با محیط خود تعریف کرده است. این تعریف، مرده و مکانیکی است و از فلسفه برتری مکانیک برخاسته است و هر ذهن و روح خلاقی از آن متنفر است. نتیجه این شده که مدارس ما از علوم نظری و مکانیکی پر شده است و از موضوعات ادبیات، تاریخ، فلسفه و هنر که به قول ایشان بی فایده است، خالی مانده است... . تربیتی که فقط علمی باشد، محصولش جز ابزار چیزی نیست، شخص را از زیبایی بیگانه می سازد و او را از حکمت جدا می کند. برای دنیا بهتر آن بود که اسپنسر کتابی نمی نوشت.» (۱) عجبا! با اینکه ویل دورانت اعتراف می کند که خلأ موجود، در درجه اول یک خلأ آرمانی است؛ خلایی است در ناحیه مقاصد و غایات و آرمان ها؛ خلایی است که به پوچی گرایی منتهی شده است، با اینکه تصدیق می کند که این خلأ، خلأ نوعی تفکر و نوعی ایمان به مقاصد و اهداف انسانی است، با همه اینها می پندارد که با هر نوع معنویتی ــ هرچند از حدود قوه تخیل تجاوز نکند ــ چاره پذیر است. می پندارد سرگرمی به تاریخ و هنر و زیبایی و شعر و موسیقی قادر است چنین خلأیی را که از عمق فطرت آرمان خواه و کمال مطلوب جوی انسان

۱- . ویل دورانت، لذات فلسفه، ص۲۰۶.

ناشی می شود، پر کند». (۱)

چه چیزی می توانـد نیاز انسان را به کمال جویی و آرمان خواهی پاسخ دهد و او را سـیراب کند؟ چه عاملی می تواند در کنار علم، نیمه دیگر انسان را بسازد و او را به تکامل برساند؟ ایمان؛ ایمان همان عاملی است که از آن غفلت شده است و عناصـری که شایسـتگی جـای گزینی آن را ندارنـد، به جای آن بر کرسـی تربیت انسانی تکیه زده انـد. از نظر اسـلام، هر یک از «علم و ایمان نقشـی متفاوت در سازندگی آینده انسان دارند. نقش علم این است که راهِ ساختن را به انسان ارائه می دهد. علم، انسان را توانا می کنـد که هر گونه بخواهد، آینده را همان گونه بسازد و اما نقش ایمان این است که انسان را به سوی اینکه خود را و آینـده را چگونه بسازد که برای خویشـتن و برای جامعه بهتر باشـد، می کشانـد. ایمان ماننـد قدرتی حاکم بر انسان عمل می کنـد و خواست او را در اختیـار می گیرد و در مسـیر حق و اخلاـق سوق می دهـد. ایمـان، انسان را می سازد و انسان با نیروی علم، جهان را. آنجا که علم و ایمان توأم گردند، هم انسان سامان می یابد و هم جهان». (۲)

۳. اعتدال و هماهنگی

«یکی از خاصـیت های بزرگ دین مقدس اسـلام، اعتدال و میانه روی است. خود قرآن کریم امت اسلام را به نام «امت وسط» نامیـده اسـت. امـت و قـوم و جمعیـتی کـه واقعـاً و حقیقتـاً دسـت پرورده قرآن کریم باشـند، از افراط و تفریـط، از کنـدروی و تندروی، از چپ روی و راست روی، از همه اینها

۱- . مجموعه آثار، ج۲، صص۳۳ و ۳۴.

۲- . مجموعه آثار، ج۲، ص۲۸۹.

برکنارنـد. تربیت قرآن همیشه اعتدال و میانه روی را ایجاب می کند.» (۱) بنابراین، بایـد از دو امر پرهیز کرد: یکی تندروی ها که سرچشمه آن جهالت است و دیگر کندروی ها که سرچشمه آن جمود است. (۲)

تربیت در نهایت، به پرورش و ساخت انسان کامل خواهـد انجامیـد. کمال انسان با کمال دیگر موجودات تفاوت دارد. راز این تفـاوت در نوع تربیت انسان است که بایـد تمام اسـتعدادها و جنبه های وجودی انسان را در برگیرد و از افراط و تفریط به دور باشـد. توضـیح مطلب این است که «فرشـتگان از عقل محض آفریـده شـده اند [و] در آنها هیچ جنبه خاکی، مادی و شـهوانی، غضبی و مانند اینها وجود ندارد، همچنان که حیوانات صـرفاً خاکی هستند و از آنچه قرآن آن را روح خدایی معرفی می کند، بی بهره اند.» (۳) بـدیهی است کمـال هریک از این دو موجود، متناسب با وضـعیت آنها در نظر گرفته می شود. فرشـتگان در صورتی کامـل هسـتند که از عقـل محض پیروی کننـد و هیـچ جنبه غیر عقلاـنی ماننـد شـهوت و غضب در وجودشـان نباشـد. حیوانات نیز در صورتی کامل هسـتند که متناسب با طبیعت و شرایط وجودی خویش که همان جنبه مادی و خاکی و دوری از حیات عقلانی است، رفتار کننـد، اما «خـدا انسان را مرکب آفرید؛ مرکب از آنچه در فرشـتگان وجود دارد و آنچه در خاکیان موجود است؛ هم ملکوتی است و هم مُلکی؛ هم علوی است و هم سِـفلی. پس انسـان کامل همچنان که با یک حیوان کامل ــ مثلاً با یک اسب در حد اعلی و ایدئال و به حد

۱- . مجموعه آثار، ج۲، ص۶۱.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲، ص۷۵.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۱۱۰.

کمال رسیده _ متفاوت است، با یک فرشته کامل نیز متفاوت است.

تفاوت انسان به دلیل همان ترکیب ذاتش است که در قرآن آمده است: «إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَهٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ»؛ (۱) ما انسان را از نطفه ای آفریدیم که در آن مخلوط های زیادی وجود دارد. مقصود این است که استعدادهای زیادی در او هست. کمال انسان در تعادل و توازن اوست؛ یعنی انسان با داشتن این همه استعدادهای گوناگون، آن وقت انسان کامل است که فقط به سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را در یک وضع متعادل و متوازن، همراه هم رشد دهد. مقصود از هماهنگی در اینجا، این است که در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می کند، رشدش رشد هماهنگی باشد. انسان کامل، آن انسانی است که همه ارزش های انسانی در او رشد کنند و هیچ کدام بی رشد نمانند و همه هماهنگ با یکدیگر رشد کنند و رشد هر کدام از این ارزش ها به حد اعلی برسد. منظور از هماهنگی این است که جزر و مدی در کار نباشد، گاهی افرادی را می بینید که واقعاً گرایششان گرایش انسانی است، اما گاهی در جهت یک گرایش از گرایش های انسانی «مَد» پیدا می کنند و کشیده می شوند، به طوری که همه ارزش های دیگر فراموش می شود». (۲)

گاهی جامعه به دلیل برنامه ناقص تربیتی، به سوی یک جنبه از ارزش های متعالی حرکت می کند و از دیگر ارزش ها غافل می شود. برای مثال، برخی در زمینه عبادت، دچار زیاده روی ومَد می شوند و نمی توانند تعادل را حفظ کنند، گویا فراموش کرده اند که خدا آنها را انسان آفریده

۱- . نک: انسان: ۲.

۲- . مجموعه آثار،ج ۲۳، صص ۱۱۰ _ ۱۱۴.

است، نه فرشته. انسان باید تمام ارزش ها را به طور هماهنگ در خود رشد دهد.

نقل است روزی به پیامبر اکرم(ص) خبر دادند عده ای از اصحاب فقط عبادت می کنند. حضرت، ناراحت و خشمگین به مسجد آمد و با صدای بلند فرمود: «ما بالُ اَقْوامٍ؛ چه می شود گروه هایی را؟ شنیده ام چنین افرادی در امت من پیدا شده اند! من که پیامبر شما هستم، این گونه نیستم. هیچ وقت شب تا صبح عبادت نمی کنم، بلکه قسمتی از آن را استراحت می کنم و می خوابم. من به خانواده و همسرانم رسیدگی می کنم، هر روز را روزه نمی گیرم. کسانی که این کارها را پیش گرفته اند، از سنّت من خارجند. به این ترتیب، وقتی پیامبر خدا احساس می کند ارزشی از ارزش های اسلامی، دیگر ارزش ها را در خود محو می کند و جامعه اسلامی به یک طرف مَد پیدا کرده است، به شدت با این روند مبارزه می کند. در مقابل، برخی دیگر در ارزش گذاری برای خدمت به خَلق زیاده روی می کنند و می گویند «عبادت به جز خدمت خلق نیست.» آنها با این کار ارزش زهد، ارزش علم و ارزش جهاد را نفی می کنند. برخی برای آزادی چنان ارزشی قائل می شوند که گویی بشریت و بشر فقط به معنای آزادی است و جز آزادی ارزش دیگری وجود ندارد. در حقیقت، آنها تمام ارزش ها را در یک ارزش محو می کنند، حال آنکه ارزش های دیگری هم مطرح است، مانند ارزش عدالت و ارزش حکمت. گاهی عشق را تنها ارزش انسانی می خوانند و دیگر ارزش ها حتی عقل را نادیده می گیرند و گاهی برعکس، عقل و فکر ارزش می شود و از عشق و عاطفه خبری نیست. ارزش های گوناگونی در انسان وجود دارد، مانند عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت، آزادی و مانند آن. حال، انسانِ کامل کیست؟ آن که فقط عابد

است؟ آن که فقط آزاده است؟ آن که فقط عاشق است یا آن که فقط عاقل است؟ نه، هیچ کدام انسان کامل نیستند. انسان کامل، انسانی است که همه این ارزش ها، در بالاترین حد و هماهنگ با یکدیگر در او رشد کرده باشند. (۱)

از میان مکتب های تربیتی، مکتب تربیتی اسلام در خدمت انسان است. این مکتب باید «نظامی میان استعدادهای انسانی برقرار نماید که چون انسان از یک نوع آزادی خاصی در طبیعت برخوردار است، در اثر این نظام هیچ گونه افراط و تفریطی حکم فرما نباشد؛ یعنی هر نیرو و استعدادی حظّ خودش را ببرد و به بقیه تجاوز نکند». (۲)

۴. نسبی یا مطلق بودن تربیت

اشاره

یکی از بحث های مهم در زمینه تربیت این است که آیا تربیت امری نسبی است یا مطلق؟ اگر نسبی باشد، در شرایط گوناگون تغییر می کند و اگر مطلق باشد، در تمام اوضاع و احوال یکسان خواهد بود.

برای پاسخ به این پرسش که آیا در دیدگاه اسلام، اخلاق و تربیت امری نسبی است یا مطلق، باید به سراغ خاستگاه نسبیت و اطلاق در دین رفت و این نکته را روشن کرد که سرچشمه تغییر و ثبات در یک دین چیست؟ کدام یک از عناصر دین متناسب با زمان دگرگون می شوند و کدام یک با وجود تغییر زمان همچنان ثابت باقی می مانند و چرا چنین است؟ برای روشن شدن این مطلب ابتدا شکل های معروف ربط متغیر به ثابت را مطرح می کنیم و با توجه به آن، به تمام این پرسش ها پاسخ می دهیم.

۱- . نک: مجموعه آثار،ج ۲۳، صص ۱۱۴ _ ۱۱۹.

۲- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۸۰؛ مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۸۸.

برخی معتقدنـد اسـلام به حکم اینکه دین است، به ویژه آخرین دین، دسـتورهایش جنبه جاودانگی دارد و بایـد همان طور که روز اول بوده، برای همیشه همـان طور بـاقی بمانـد. ازاین رو، یـک پدیـده ثابت و تغییرناپـذیر است، اما زمان در سـرشت خود متغیر و کهنه و نوکُن است. طبیعت زمان، با دگرگونی تناسب دارد و هر روز اوضاع و احوال و شـرایط جدیدی می آفریند که مخالف شـرایط پیشین است. چگونه ممکن است چیزی که در ذات خود ثابت و تغییرناپذیر است، با چیزی که در ذات خویش دگرگون و سیّال است، همـاهنگی داشـته باشـند؟ آیـا ممکن است جـامه ای که برای یـک کودک دو ساله دوخته می شود تا بیست سالگی او اسـتفاده شود، در حالی که جامه در طول بیست سال همان باشـد که بوده، ولی جسم کودک ماه به ماه و سال به سال رشد کرده باشد؟!

حقیقت این است که در این اسـتدلال، درباره توافق پـذیر نبودن اسـلام با دگرگونی های زمان نوعی مغالطه به کار رفته است؛ هم درباره اسـلام و هم درباره مقتضیات زمان. درباره اسلام از این نظر مغالطه شده که جاودانگی قوانین اسلام و نسخ ناپذیری آن، که امری قطعی و از ضـروریات اسـلام است، بـا انعطـاف پـذیری آنها که به نظام قانون گـذاری اسـلام مربوط است، یکی دانسـته شده است، حال اینکه این دو به کلی از یکدیگر جدا هسـتند. قدرت شـگرف پاسخ گویی فقه اسلامی به مسائل جدید هر دوره، نکته ای است که شگفتی جهانیان را برانگیخته است.

مغالطه ای که در مسـئله مقتضـیات زمان صورت گرفته از این نظر است که خاصـیت زمان، کهنه ساختن همه چیز، حتی حقایق جهان فرض شده و حال آنکه آنچه در زمان، کهنه و نو می شود، ماده و ترکیبات مادی است.

یـک ساختمـان، یـک گیـاه، یـک حیـوان، یـک انسـان، محکـوم بـه کهنگی و نـابودی است، ولی حقـایق جهـان، ثـابت و تغییرناپذیرنـد. آیـا جـدول فیثـاغورس بـه حکم اینکه بیش از دو هزار سـال از عمرش می گـذرد، کهنه شـده است؟ آیـا چـون هفتصـد سال از این گفته سـعدی که «بنی آدم اعضای یک پیکرنـد» می گذرد، این سـخن باطل و بی فایده است؟ آیا به دلیل اینکه عـدالت و انصـاف و وفـا و نیکی چنـدین هزار سـال است دهان به دهان می گردد، کهنه شـده است؟ از طرف دیگر، آیا چون والدین و فرزندان و همسـران در دوره های گذشـته اسب سوار بوده اند و والدین و فرزندان و همسـران دوران ما هواپیما سوار می شونـد، پس به ناچار بایـد حقوق والدین بر اولاد و حقوق اولاد بر والدین و حقوق زوجین بر یکدیگر در عصـر ما به کلی دگرگون شود. (۱)

«اسـلام اصول ثابتی دارد و فروع متغیری که از همین اصول ثابت ناشـی شـده است؛ یعنی اسـلام به موازات انسان، قوانین دارد. برای جنبه های ثابت انسان و آن چیزهایی که مـدار انسانیت انسان را تشـکیل می دهـد و بایـد ثابت بماند، اسـلام قوانین ثابت آورده است، اما برای آن چیزهایی که مربوط به مـدار انسان نیست، بلکه مربوط به نقطه ای است که انسان در مدار قرار گرفته است، اسـلام هم فروع متغیری دارد، ولی در محـدوده همـان اصـول ثـابت، و یـا اساساً دخـالتی نکرده و بشـر را مختـار و آزاد گذاشته است». (۲)

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۱، صص ۲۲ _ ۲۴.

۲- . خاتمیت، ص۱۲۴.

بحث نسبی و مطلق بودن احکـام و قوانین دینی، بر بحث متغیر و ثـابت بودن دین و ارتبـاط متغیر با ثابت مبتنی است. ازاین رو، بحث نسـبیت و اطلاـق در تربیت و اخلاـق، در گرو پـذیرش این حقیقت است که دین، جنبه ای ثـابت و جنبه ای متغیر دارد و تمـام امور تغییرپـذیر، در پرتو امور، ثابت، توجیه پـذیر و کاربردی انـد. در مورد تربیت و اخلاق نیز چنین است. به این معنا که هم در اخلاـق و هم در تربیت، برخی از امـور، ثـابت و برخی دیگر تغییرپذیرنـد و به بیـان دیگر، برخی از امور، مطلق و برخی نسـبی انـد. در زمینه اخلاـق همواره بایـد دو مسـئله را از هم جـدا کنیم، یکی اخلاـق و دیگری رفتـار. در واقع، اخلاـق غیر از رفتـاری است که خُلق را در انسـان پدیـد می آورد. بنـابراین، منظور از رفتـار همـان تربیت است؛ یعنی تربیتی که به اخلاق می انجامد. از سوی دیگر، در زمینه تربیت نیز باید دو مسئله را از یکدیگر جدا کنیم؛ یکی اصول تربیتی و دیگری روش ها و شیوه های تربیتی (رفتار).

مختصـر اینکه در نفس ِ اخلاـق و اصول تربیتی، هیـچ گونه تغییر و اختلاـفی رخ نمی دهـد و همواره ثابت باقی خواهنـد مانـد. آنچه دسـتخوش دگرگونی می شود، رفتار تربیتی است که بر اساس عوامل گوناگون تغییر می کنـد. عامل جنسـیت، زمان و... می تواننـد رفتارهـای تربیتی را دگرگون سازنـد، ولی اخلاـق و اصول تربیتی، در همه اوضاع و احوال و برای همه (زن و مرد) یکسان است. (۱)

۱- . نک: تعلیم و تربیت در اسلام، ص۱۰۸؛ مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۱۸.

چگونه عوامل مختلف سبب دگرگونی تربیت می شوند و چگونه می توان در پرتو جلوه های ثابت و مطلق تربیت و اخلاق، رفتارهای متغیر را توجیه کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، درباره دو عامل تغییر؛ یعنی جنسیت و زمان، در زمینه تربیت و روشن ساختن جایگاه ثبات و تغییر یا اخلاق و نسبیت در آن بحث می کنیم.

الف) جنسیت و نسبیت

آیا زن و مرد که به اصطلاح دو جنس از نوع انسانند، از لحاظ حقوق و تکالیف، اخلاق و تربیت و مجازات باید یک جنسی و متشابه باشند یا دوجنسی و نامتشابه؛ یعنی مسئله جنبه کیفی دارد یا جنبه کمّی؟ بدون شک، زن و مرد دو شاخه از نوع انسانند. در آنچه ملاک انسانیت است و شرف های انسانی به آن وابسته است، باهم مشترکند. در حقیقت، در کمالاتی که انسان را از حیوان جدا می کند، مانند استعداد عقلی و علمی، دینی و عبادی، اخلاقی و عاطفی مانند یکدیگرند. حقوق و تکالیف و مجازات ها و اخلاق و تربیت آنها نیز تا اندازه ای که به جنبه های مشترک انسانی آنها مربوط است، باید متشابه و همانند باشد. همان گونه که درختی که دارای دو شاخه بزرگ است، از نظر تنه یکی است و سپس به دو شاخه تقسیم می شود، زن و مرد دو شاخه از درخت انسانند و حقوق و تکالیف و مجازات ها و اخلاق و تربیت آنها بی شک، از نظر تنه یکی است. به نظر ما اخلاق، یک جنسی است و تربیت، دوجنسی. به بیان دیگر، تربیت اخلاقی یک جنسی است و تربیت اجتماعی دوجنسی یا می توان گفت خُلق، مطلق است و یک جنسی، ولی مهارت، نسبی است و دو جنسی. اخلاق از ملکه های اکتسابی روحی است که بر پایه حاکم ساختن اراده

خاص انسانی و اخلاقی بر غریزه ها و شهوت ها و خواسته های حیوانی شکل گرفته است. به بیان دیگر، اخلاق به نظام دادن غرایز با راهنمایی یک مکتب دینی یا عقلی مربوط است. زن و مرد در این جنبه که خود دو شاخه است، یکی، عقل و اراده حاکم بر غرایز و دیگری، عواطف عالی بشری و نوعی، مشترکند و هر دو این استعداد را دارند. آنچه برای مرد شایسته و بایسته است برای زن نیز هست و برعکس. چنین نیست که برای مرد، داشتن احساسات خیرخواهانه و نوع دوستی؛ یعنی ترحم و عاطفه و محبت و صلح دوستی و نیک خواه بودن و صادق و باوفا بودن خوب باشد، ولی برای زن بی بهره بودن از این عواطف خوب باشد. بنابراین، آنچه اخلاق نامیده می شود، چه به عنوان عواطف عالی و خیرخواهانه و چه به عنوان ملکه های حاکم بر غرایز و خواسته ها، از مشترکات انسان هاست. به بیان دیگر، موضوع ها و موارد آموزش و پرورش بر دو قسم است: بعضی از آنها اموری است که باید میان مردم تقسیم شود؛ یعنی مانند مسئولیت ها و کارها باید میان افراد و گروه های اجتماعی تقسیم شود. موضوع مسئولیت به همه مربوط است، ولی انجام دادن آن بر عهده افراد یا گروه های مشخص گذاشته می شود، برای مثال معلمی، پزشکی، مهندسی، معماری، پرستاری، پلیسی، قضاوت، واعظی و مانند آن؛ یعنی جامعه به همه اینها نیاز دارد. آنچه لازم و ضروری است این است که برای مثال، پزشک به قدر کافی وجود داشته باشد، همچنین معلم، قاضی، کشاورز و غیره. در حقیقت، آنچه جامعه نیاز دارد، دسته ای از کارها و مسئولیت هاست که باید انجام شود و افراد برای آن کارها باید تربیت و آماده شوند. این است که تربیت های فنی تقسیم می شوند. ولی

نوع دیگر از این قبیل نیست؛ یعنی واحد بودن گروهی یا افرادی برای دیگران کافی نیست، تقسیم بردار نیست، مانند ایمان و اخلاق؛ زیرا ایمان و اخلاق به انسانیت انسان مربوط است و معنا ندارد بگوییم یک عده آدم شدند، کافی است، نماینده ما هم هستند. یک گروه که خداشناس، پیغمبرشناس، امام شناس و معادشناس شدند، برای دیگران کافی است، این چیزها دیگر جانشین بردار نیست. همچنین است شجاعت، سخاوت، عطوفت، عفاف، استقامت، صبر، رضا، تسلیم، توکل، اعتماد به نفس، عدالت، تقوا و غیره، مثل این است که انسان بخواهد در زیبایی جانشین بگیرد. خلاصه اینکه در آنچه به ایمان و اخلاق مربوط است، همه مردم باید مشترک باشند و در این زمینه فرقی نیست، ولی آنچه به شغل ها و مهارت ها مربوط است، ناچار باید میان مردم تقسیم شود. مسئله این است که در میان کارها و شغل هایی که باید تقسیم شوند، آیا کارهایی هست که مرد یا زن در آن اولویت داشته باشند و باید برای آن کار آمادگی پیدا کنند یا نه؟ این مسئله اولاً به نوع استعدادهای زن و مرد و ثانیاً به مصلحت ها و آثاری مربوط است که پذیرش مسئولیت ها در پی دارد. دو جنسی بودن تربیت و تفاوت آموزش ها و تربیت های زنان با آموزش مردان و تربیت های آنان، از این نظر است که جنس زن با جنس مرد، در شایستگی ذاتی برای پذیرش مسئولیت ها و مشاغل و اختیارات، برابر نیست. از نظر اسلام دو نکته در این زمینه حتمی است:

یک ـ برخی مشاغل چون قضاوت و رهبری سیاسی، فاسدکننده زن و زن فاسدکننده آن شغل است. اگر زنی رهبر سیاسی یا قاضی شود، یا رهبر و قاضی خوبی است و همسر و مادر بدی و در کل زن بدی، یا

همسر و مادر خوبی است و رهبر و قاضی بدی یا از هر دو نظر بد خواهد بود.

اجتماع، مشاغل و پُست های گوناگونی دارد. جلاد بودن و ریسمانِ دار یک نفر اعدامی را به گردن او انداختن و او را بالا کشیدن، یک شغل اجتماعی است. پرستار بیمار بودن و به روی او لبخند زدن نیز یک شغل اجتماعی است. از نظر ناآگاهان فرق نمی کند که مرد شغل اول را داشته باشد و زن شغل دوم را یا برعکس، ولی از نظر اسلام این دو متفاوت است.

دو ــ از نظر اسلام، خانواده و آنچه به حفظ و نگه داری آن مربوط است، بسیار اهمیت دارد و باید رعایت شود. برای این منظور، زن برای خانه سالاری از مرد بهتر است، اما تربیت برخلاف اخلاق، نسبی است. به بیان دیگر مهارت، نسبی است، نه خُلق؛ و تربیت غیر اخلاقی عبارت است از آماده کردن افراد و طبقات برای پذیرش مسئولیت ها و به دست گرفتن اختیارات و پُست ها و مشاغل. ازاین رو، فرزندان باید متناسب با زمان تربیت شوند. برای مثال، در یک عصر مسئولیت سربازی را با تیراندازی و اسب سواری و شمشیرزنی انجام می دادند و زمانی دیگر با وسایل دیگر.

با آمادگی های گوناگون می توان به برتری تجاری و اقتصادی در هر عصری دست یافت. گفتنی است علوم و فنون لازم برای انجام وظایف اجتماعی، در هر عصری متفاوت است. ازاین رو، نوع تربیت های فنی و علمی نیز تفاوت می کند و این است معنای سخن «لا تُؤَدِّبُوا اَوْلادَکُمْ بِاَخْلاقِکُمْ لِاَنَّهُمْ خُلِقُوا لِزَمانٍ غَیْرِ زَمانِکُمْ».

باید توجه داشت که اصول تربیت خانوادگی نسبی نیست، از قبیل اینکه در مرد، روح ریاست خانواده و در زن، روح مرئوسیت تقویت شود یا هر دو به گونه ای تربیت شوند که لذات جنسی را از کانون خانوادگی بخواهند یا به فرزندان، احترام والدین و محبت آنها تزریق شود و زنان مقام و ارزش و لذت و صفای مادری را درک کنند... اینها به حدود و اخلاق مربوط است، نه مهارت.

فروع تربیت نسبی است؛ زیرا به نوع کارهایی مربوط است که دگرگونی زمان ایجاب می کند. بنابراین، تفاوت تربیت زن و مرد، به دو جنسی بودن آنها از نظر جسمی و روانی مربوط است. (۱)

ب) زمان و نسبیت

یکی از مسائل مهم در تعلیم و تربیت این است که آیا عامل زمان در آن نقشی دارد یا خیر؟ به بیان دیگر آیا با دگرگونی های زمان، اصول تعلیم و تربیت نیز باید تغییر کند یا نه؟

در زمینه تعلیم و تربیت از نظر عامل زمان، سه روش وجود دارد:

یک روش، هدف تعلیم و تربیت را حفظ افکار و اندیشه ها و عادت ها و تقلید از رسوم و سنن گذشته می داند. نظام اجتماعی در این روش، یک نظام قالبی است؛ یعنی قالب های ساخته و از پیش پرداخته ای دارد که جامعه را در آن قالب ها شکل می دهد، درست مانند قالب هایی که از پیش برای مصنوعات فلزی تهیه می شود. بنا بر این روش، نظام تعلیم و تربیت، در برابر فرهنگ و معنویات مردم و روح و احساسات آنها همان وظیفه ای را دارد که اداره باستان شناسی نسبت به حفظ و نگه داری آثار باستانی؛

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۵، صص۲۶۹ _ ۲۸۳.

یعنی وظیفه اش فقط نگهبانی از فرهنگ و معنویات است که در معنای عام آن، تصورات و اوهام و خرافات را نیز دربرمی گیرد.

روش دوم درست برخلاف روش اول است. اساس این روش، ستیزه با گذشته است و بر روی هر چه به گذشته مربوط است داغ باطله می زند. در این روش، اساس تعلیم و تربیت بر نوگرایی و دگرگونی و گریز از گذشته، استوار است؛ یگانه چیزی که تقدیس می شود، عصیان، سرپیچی، سنت شکنی و طغیان است؛ به هیچ اصل ثابت و معیار دایمی معتقد نیست؛ منکر کلیت و ضرورت و دوام است و همه چیز برایش نسبی و متغیر است.

از دیدگاه طرف داران نظام قالبی که نظریه جامدهاست، تعلیم و تربیت حقیقتی است مطلق و در همه زمان ها یک گونه است و آنچه در گذشته بوده، همان حقیقت مطلقی است که همه وقت باید باشد. پس این نظریه بر دو اصل مبتنی است: یکی اینکه تعلیم و تربیت مثل «۴=۲+۲» همه زمان ها و مثل جدول فیثاغورس است. دیگر آنکه گذشته، معیار درستی است برای همیشه. ولی از دیدگاه طرف داران روش دوم، تعلیم و تربیت مفهومی نسبی است و هر زمان نوعی از تعلیم و تربیت را می طلبد و حقیقتی نسبی است از آن نظر که همواره رو به تکامل است. آینده در مقایسه با گذشته، دربرگیرنده حقیقت بیشتری است و گذشته به هیچ عنوان سندیت و اعتباری نسبت به حال و آینده ندارد. طبق این نظریه، نظام تعلیم و تربیت درحکم یک کارخانه ماشین سازی است که سال به سال مدل ماشینش عوض می شود و نو جای کهنه را می گیرد.

روش سوم بر این اساس است که جامعه یک موجود زنده است؛ نه مانند ساخته های بی جان است که باید برایش قالب ساخت و نه مانند

ساخته های کارخانه هاست که هر سال مُدل جدید پیدا کند. موجود زنده بر طبق اصول معین و فطری رشدونمو می کند. جامعه انسانی از نظر تعلیم و تربیت دو نیاز دارد: یکی آموزش و پرورش اصول انسانی و اخلاقی است؛ یعنی چیزهایی که به فطرت و طبیعت انسان و به حوزه ایمان و اخلاق و به شیوه انسان بودن مربوط است. انسانیت، معیارهای ثابتی دارد و دگرگون نمی شود. برای مثال، وظیفه شناسی، ایثار، احسان، عدالت و عفاف یک سلسله اصول ثابت و معیارهای ثابتند. نیاز دیگر، آموزش و پرورشی است که با چگونگی انسان بودن و ساختمان روحی انسان و فطرت او سر و کار ندارد، [بلکه] به تخصص و مهارت در کارهای اجتماعی که میان افراد تقسیم می شود، مربوط است، البته نوع کارها و ابزار و وسایل آنها اعم از کارهای تولیدی و مصرفی و غیره عوض می شود و ناگزیر تربیت فنی که به مهارت در امور فنی مربوط است، تغییرپذیر و تکامل گراست و هر زمانی نوعی مهارت و تخصص را می طلبد. بنا بر این نظر، کار مؤسسه های تعلیم و تربیت، نه قالب سازی و تحمیل قالب ها بر جامعه است و نه تحویل دادن انسان ماشینی، بلکه کارشان از نوع کشاورزی و باغبانی است. یک ماشین یا یک قالب، چیزی است که سازنده آن به میل خود آن را انتخاب می کند، ولی درخت، طبیعت خاص خود را دارد و راهی برای تغییر نوع آن نیست، فقط می توان آن را به صورت نمونه بهتر یا بدتر انواع خود درآورد.

بنا بر آنچه گفتیم، تعلیم و تربیت باید بر اساس شناخت فطرت و طبیعت انسان و جامعه باشد. قوانین فطری اعم از فردی و اجتماعی، نه در اختیار بشر است و نه قراردادی، بلکه بشر باید آنها را کشف کند و به کار

بنـدد. وظیفه تعلیم و تربیت، نگه داری قـالب ها نیست، بلکه نگه داری مـدار و راه است. تعلیم و تربیت از آن جهت که آموزه های ثابت دارد، واقعاً راهنماست. (۱)

۵. انسان مدار

اشاره

از دیگر ویژگی هـای تربیت در اسـلام این است که بر گرد مـدار انسـان می چرخـد و بر پایه کرامت و آزادی او اسـتوار شـده است. انسـان مـدار بودن تربیت در اسـلام، به این معنـاست که به انسان به عنوان ماده و موضوع تربیت بایـد توجه کامل شود و تربیتی بر روی او انجام گیرد که به تخریب و کاستی وی نینجامـد. به بیان دیگر، ما اجازه نـداریم بر اساس خواسـته های خود، هرطور که می خواهیم انسان را بسازیم و تربیت کنیم، به ویژه اگر به نابودی استعدادها و توان مندی های او بینجامد، بلکه تنها در چارچوب سعادت و تکامل انسان باید به ساخت و تربیت او اقدام کرد. ازاین رو، از سه جنبه می توان به جلوه انسان مداری در مکتب تربیتی اسلام توجه کرد:

الف) تربیت در خدمت انسان

«در بسیاری از مکتب ها انسان مانند یک شی ء فرض می شود که برای منظور یا منظورهایی ساخته می شود. چیزی که در این ساختن منظور نیست، خود آن ماده است. در حقیقت، سازنـده و صـنعت گر، هدف خاص خودش را دارد و از ماده ای که می خواهد از آن چیزی بسازد، به عنوان یک شـی ء اسـتفاده می کند و هر عملی که با منظورش هماهنگ باشد، بر روی آن انجام می دهـد و چه بسـا آنچه او انجـام می دهـد، از نظر آن شـی ء، خراب کردن و نـاقص کردن باشـد، ولی از نظر انسـانی که می خواهد از آن

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، صص ۱۹۴ _ ۲۰۱.

شی ء استفاده کند، صنعت است. اما گاهی مکتب در خدمت انسان است؛ یعنی منظوری جدا از انسان ندارد، هدفش به سعادت رساندن و تکمیل اوست، نه اینکه منظور دیگری داشته باشد که بخواهد انسان را برای آن منظور بسازد. به اصطلاح، مکتبی می شود انسانی». (۱)

«مکتب تربیتی انسانی، مکتبی است که هدف آن بیرون از خود انسان نیست؛ یعنی بر اساس به کمال رساندن انسان است. این مکتب باید بر اساس پرورش استعدادها و نیروهای انسانی و تنظیم آنها باشد؛ یعنی حداکثر کاری که این مکتب می تواند انجام دهد، دو چیز بیشتر نیست: یکی اینکه در راه شناخت استعدادهای انسانی و پرورش دادن آنها و نه ضعیف کردن آنها کوشش کند. دوم اینکه نظامی میان استعدادهای انسانی برقرار نماید که چون انسان از یک نوع آزادی خاصی در طبیعت برخوردار است، در اثر این نظام هیچ گونه افراط و تفریطی حکم فرما نباشد؛ یعنی هر نیرو و استعدادی حظّ خودش را ببرد و به بقیه تجاوز نکند». (۲)

ب) کرامت انسان

یکی از جلوه های انسان مداری در تربیت اسلامی، کرامت نفس است. «مبنا و اساس و محور اخلاق اسلامی؛ یعنی نقطه اتکاء پرورش های اخلاقی، بزرگواری و کرامت نفس است.» (۳) «معیار فعل اخلاقی آن است که از احساس کرامت و عزت و حرمت نفس ناشی می شود و فعل طبیعی آن است که ناشی از یک سلسله حاجت های طبیعی باشد.» (۴) کرامت نفس؛

۱- . «اسلام یک مکتب انسانی است؛ یعنی بر اساس مقیاس های انسانی است و برای انسانیت احترام قائل است. از آن جهت برای ارزش های انسانی اصالت قائل است که برای جهان اصالت قائل است؛ یعنی به خدای قادر، قائل و معترف است». آزادی معنوی، ص۲۶۳.

۲- . تعلیم و تربیت در اسلام، صص۱۷۹ _ ۱۸۱؛ مجموعه آثار، ج۲۲، صص۶۸۷ _۶۸۹.

۳- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص۴۷۸.

۴- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص ۵۰۰.

یعنی «احساس عظمت و پرهیز از حقارت و مهانت نفس» (۱) گرچه در مفهوم کرامت نفس، احساس بزرگی و عظمت خود نهفته است، «[این] خود را بزرگ تر دیدن نه [به معنای] بزرگ تر دیدن از اشخاص و اشیاء است، بلکه بزرگ تر دیدن از یک سلسله حالات و صفات است که در حقیقت، نقائص و اعدامند؛ خود را بزرگ تر دیدن از:

ــ کذب، چرا که «اَلْکاذِبُ عَلی شَفا مَهْواةٍ وَ مَهانَةٍ وَ الْکِذْبُ عَجْز؛ دروغ گو در مرز سقوط و حقارت است و دروغ از عجز و ناتوانی است».

ــ از غیبت؛ چرا که «اَلْغَیْبَهُ جُهْدَ الْعاجِزِ؛ غیبت، تلاش فرد ناتوان است».

ــ از غلامی و بندگی؛ چرا که «لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ فَقَدْ جَعَلَکَ اللّه ُ حُرّا؛ بنده دیگری مباش؛ زیرا خدا تو را آزاد قرار داده است».

ــ از بخل و خست نفس؛ چرا که «اَلشُّحُ فَقْرٌ وَ السَّخاءُ غَنِی؛ بخل، فقر و نداری است و سخاوت، غنا و بی نیازی است».

ــ از زنا و پلیدی، چرا که «ما زنی غَیورٌ قَطُّ وَ قَدرُ الرَّجُلِ عَلی قَدرِ هِمَّته و... وَ عِفَّتُه عَلی قَدر غیرتِه؛ انسان غیرت مند هرگز زنا نمی کند و ارزش مرد به اندازه همت اوست و.. عفت و پاکدامنی او به اندازه غیرت و جوان مردی اوست». (۲)

ــ از طمع و حرص، چرا که «اَزْرَی بِنَفْسِه مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ؛ طمع ورزی سبب حقارت و پستی انسان می شود». (۳)و (۴)

در این صورت، کرامت نفس نقطه مقابل پستی و حقارت و کوچک دیدن نفس است «کرامت نفس به معنای خود را محترم شمردن نیز هست»؛ (۵) یعنی

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص۴۸۱.

۲- . محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۳۱؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۴.

۳- . مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۷.

۴- . یادداشت های استاد مطهری، صص ۴۸۳ و ۴۸۴.

۵- . یادداشت های استاد مطهری، ص۴۸۴.

حرمت خود را حفظ کردن و احترام خویش را نگه داشتن. در این صورت هر آن کس که خود را بازیچه قرار دهد و حرمت خویش را رعایت نکند، از عزت نفس بهره ای نبرده است. در برخی تعبیرها، عزت نفس به معنای «خود را به یاد داشتن» (۱) نیز آمده است؛ یعنی از خود غافل نشدن و خود را فراموش نکردن.

در بحث محوریت کرامت نفس در تربیت و اهمیت آن، باید به این نکته توجه داشت که چون اصلی ترین موضوع، تربیت نفس و روح انسانی است و کرامت، وصفی از بازتاب اوصاف وجودی نفس آدمی است، فطرت انسان، با حرمت و کرامت تناسب دارد. به بیان دیگر «چون نفس از سنخ وجود و هستی و حقیقت است، با هرچه بر ضد حقیقت باشد و از نوع باطل و پوچی و عدم باشد، مغایر است. چون از سنخ قدرت و ملکوت است، با عجز و ضعف و مهانت و هرچه از این سنخ است، مخالف است. چون از نوع قداست است، با هرچه آلودگی به ماده و طبیعت و «إِخْلادِ اِلَی الْاَرْضِ» و خاکی شدن و دنیازدگی است، مغایر است. چون از نوع حریّت است و عین اختیار و آزادی است، بر ضد مملوکیت و اسارت و محدودیت است و چون از نوع علم است، بر ضد جهل است. چون از نوع نور است، بر ضد ظلمت است. چون از نوع حیات است، بر ضد موت و مردگی و جمود و انجماد است. چون از نوع رحمت است، بر ضد امساک و انقباض است و چون از نوع عظمت است، بر ضد حقارت است». (۲)

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ص۴۸۴.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ص۴۹۶.

در تعابیر اسلامی، مفهوم کرامت نفس در قالب واژه های دیگری نیز آمده است، مانند:

« ــ عزت نفس: «اُطْلُبُوا الْحَوائِجَ بِعِزَّهِ الْاَنْفُسِ؛ اگر حاجتی به دیگران دارید، از آنها بخواهید، ولی با عزت نفس بخواهید.» (۱) خودتان را نزد دیگران پست و ذلیل نکنید؛ نیاز خودتان را به قیمت از دست رفتن عزتتان رفع نکنید.

ــ نفاست نفس؛ یعنی روح انسان به منزله یک شی ء نفیس تلقی شده و اخلاق خوب به عنوان اشیای متناسب با این شی ء نفیس و اخلاق رذیله، به عنوان اشیای نامتناسب با این شی ء نفیس که آن را از ارزش می اندازند، تلقی شده است. در این تعبیر، انسان دارای یک سرمایه بسیار پرارزش تلقی شده است که آن، همان خود اوست و به انسان می گویند مواظب باش که این خود را از دست ندهی یا آلوده نکنی؛ زیرا این خود، خیلی باارزش و نفیس است.

امام علی(ع) به امام حسن(ع) می فرماید:

اَکْرِم نَفْسَکَ عَنْ کُلِّ دَنِیَّهٍ فَاِنَّکَ لَنْ تَعْتاضَ بِما تَبْذُلُ عَنْ نَفْسِکَ عِوَضا.

نفس خویش را از هر پستی بزرگ بدار، آنچه از نفس خود ببازی، عوض ندارد.

اِنَّ اَعظَمَ النّاسِ قَدْرا الذی لا یَرَی الدُّنْیا لِنَفْسِهِ خَطَرا. (۲)

از همه مردم باارزش تر و بلندمرتبه تر، آن کسی است که تمام دنیا را برای بهای خود کم می داند.

امام صادق(ع) در یک رباعی می فرماید:

اثا مَنْ بالنَّفْسِ النَّفسیه ربهاو لَیْسَ لَها فِی الْخَلْقِ کُلّهِم ثَمَنٌ (۳)

من قیمت این نفس ارزشمند را خدای آن قرار می دهم و در مخلوقات

۱- . ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۶۴، ح ۳۲۵.

۲- . ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص۳۸۷.

۳- . بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۵.

خدا موجودی پیدا نمی شود که ارزشش برابر نفس باشد.

_ غیرت: تعبیر دیگر [از] کرامت نفس، غیرت است؛ یعنی پاره ای از مسائل اخلاقی به حکم این است که غیرت انسان اقتضا می کند چنین باشد یا چنین نباشد. امام علی(ع) می فرماید:

قَدْرَ الرَّجُلِ عَلی قَدْرِ هِمَّتِهِ.... وَ عِفَّتُهُ عَلی قَدْرِ غَیْرَتِهِ. (۱)

درجه هر کس به میزان همت او بستگی دارد... و عفت هر کس برابر با اندازه غیرت اوست.

ما زَنی غَیُورٌ قُطّ (۲).

آدم باغیرت هرگز زنا نمی کند». (۳)

ج) آزادی

یکی از ویژگی های تربیت در اسلام این است که چون بر مدار انسان می چرخد و انسان از راه انگیزه و اشتیاق تربیت شدنی است، پس تربیت اجباربردار نیست و آزادی و اختیار از ویژگی های جدایی ناپذیر تربیت است.

منظور از آزادی چیست؟ آزادی در رشد و پیشرفت انسان چه جایگاهی دارد؟ «آزادی برای رشد، فوق العاده امر مقدسی به شمار می رود.» (۴) «آزادی کلی به این معنا صحیح است که نباید مانع بروز استعدادهای بشر شد؛ دیگر به این معنا صحیح است که بسیاری چیزهاست که با جبر نمی توان به بشر تحمیل کرد و دیگر به این جهت است که بشر موجودی است که باید بالاختیار و در صحنه تنازع و

۱- . نهج البلاغه، حکمت ۴۴.

۲- . نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷.

۳- . تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۱۴۱ _ ۱۴۷؛ مجموعه آثار، ج۲۲، صص ۶۵۲ _ ۶۵۸.

۴- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، ص ۶۰.

کشمکش به کمال خود رسد. آزادی، مفهومی است اعتباری و عملی که از استعداد طبیعی موجودی برای تکامل، اعتبار می شود.» (۱) «خود آزادی حق نیست، بلکه تکلیف است که متوجه دیگران است و منشأ انتزاع آن حقی است در طبیعت که عبارت است از استعداد کمالی انسان بما هو انسان که مانع ایجاد کردن در راه آن استعداد، سبب محرومیت و مغبونیت انسان می گردد. در واقع [مبنا] و ریشه آزادی، حقوق طبیعی است و ریشه حقوق طبیعی، استعداد طبیعی و امکان استعدادی است». (۲)

«آزادی به دو قسم معنوی و اجتماعی (یا آزادی درونی و آزادی برونی) تقسیم می شود.» (۳) «تکامل انسان به دو فضای باز و بلامانع نیازمند است؛ فضای اجتماع و بیرون، دیگر فضای روح و درون. فضای اجتماعی باید برای رشد و تکامل و پرورش مساعد باشد، مانع برای رشد و تکامل افراد و استفاده آنها از حقوق طبیعی و اجتماعی شان ایجاد نکند. اما آزادی معنوی یعنی آزادی فکر از خرافات و اوهام و آزادی اراده از وابستگی های حیوانی». (۴) با توجه به این نکته، منظور از آزادی به عنوان یکی از ویژگی های تربیت در اسلام، تنها آزادی اجتماعی و بیرونی است؛ چرا که آزادی درونی محصول تعلیم و تربیت است. در واقع، آزادی بیرونی فضا را برای پرداختن به تعلیم و تربیت درست فراهم می سازد که این نوع تعلیم و تربیت به آزادی درونی و معنوی می انجامد. بنابراین، آزادی اجتماعی می تواند زمینه ساز آزادی معنوی باشد و اجبار و شرایط ارتباطی

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، ص۷۶.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، صص۷۵ و ۷۷.

۳- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، ص۹۳.

۴- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، صص۹۶ و ۹۸.

میان مربی و متربی نباید سبب کاستی تربیت و نرسیدن به آزادی معنوی گردد. «در واقع ایمان [که منجر به آزادی معنوی می شود،] اجباربردار نیست. آنچه پیامبران می خواهند ایمان است، نه اسلام ظاهری و اظهار اسلام، و ایمان اجباربردار نیست؛ چون ایمان، اعتقاد، گرایش و علاقه است. اعتقاد، علاقه، مهر، محبت و گرایش باطنی را به زور نمی توان ایجاد کرده از نظر اسلام، اگر می خواهیم ایمان در دل مردم ایجاد شود، راهش جبر و زور نیست، بلکه راه آن، حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن است». (۱)

یکی از جلوه های تربیت بر اساس آزادی، رغبت محور بودن آن است؛ یعنی توجه به شوق و رغبت متربی و پرهیز از ترساندن و مجبور کردن او. متربی باید قانع شود، نه آنکه از روی اکراه بپذیرد. در واقع، ترساندن نوعی اجبار و گرفتن آزادی از وی به شمار می آید. اگر متربی در شرایطی قرار گیرد که چاره ای جز پذیرفتن نداشته باشد، تربیت از مسیر پذیرش، با اراده آگاهانه خارج می شود و در مسیر پذیرش از روی اکراه قرار می گیرد. «هر کسی را در هر سنی که هست، اگر می خواهند تربیت کنند و پرورش دهند، اول باید برایش روشن کنند، بفهمد که چه دارند می گویند و برای چه، بعد در همان مسیر او را پرورش دهند تا پرورشش توأم با شوق و رغبت باشد.» (۲)

در حقیقت، ترساندن و ایجاد وحشت جایگاهی در رشد و پرورش ندارد. «نقش ترس این نیست که عامل رشددهنده باشد. عامل ترس، عامل

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، ص۱۶۶.

۲- . آشنایی با قرآن، ج۵، ص۱۱۲.

فرونشانـدن است؛ عامـل رشـد دادن و پرورش دادن اسـتعدادهای عالی نیست. عامل جلوگیری از [رشـد] اسـتعدادهای پست و پایین و عامل جلوگیری از طغیان است». (۱)

وقتی تربیت بر اسـاس آزادی و رغبت فرد باشـد، بایـد در آن نرمش و آسـان گیری را رعایت کرد؛ زیرا با خشونت و وحشـت آفرینی نمی توان در تربیت موفق شـد، بلکه بایـد رفق و مـدارا پیشه کرد. ازاین رو، لازمه اجرای آزادی در تربیت اسـلامی، به کار بردن رفق و مداراست. هر گونه فشار و اجبار و ایجاد خستگی، خلاف روحیه آزادی و رغبت مداری در تربیت است.

«در سیره دستورهای پیامبر اکرم(ص) نقل کرده اند که وقتی مبلّغ به اطراف و اکناف می فرستاد، توصیه هایی به آنها می کرد. از آن جمله وقـتی معـاذ بن جبـل را به یمن فرسـتاد، وقت رفتن به او فرمود: «بَشِّر وَ لاـ تُنَفِّر، یَسِّرْ وَ لاـ تُعَسِّرْ» به مردم نویـد بـده، بشـارت بـده، مردم را تشویق کن، [دین را] آن قـدر سـخت و مشـکل برای مردم بیان نکن که از اول بگوینـد چه کار سـختی! مطلب را طوری بگو که بفهمند تو اصلاً چیز خوبی برایشان آورده ای و شوق و رغبتشان به سوی آن تحریک بشود! در کارها آسان بگیر، سخت نگیر!» (۲)

نکته جـالب دیگر این است که لازمه آزادی، ایجاد شوق و علاقه است و هیـچ شوقی بـدون آگاهی پدیـد نمی آیـد. بنابراین، رشد و پرورش تنها از راه دانش و آگاهی صورت می گیرد. حتی تشویق بدون آگاهی اثری ندارد چه

۱- . تعلیم و تربیت در اسـلام، ص۴۶؛ مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۵۵۴. عامل ترس جزو عوامل تربیت است، اما نه برای رشـد و پرورش، بلکه برای بازداشتن و فرو نشاندن.

۲- . آشنایی با قرآن، ج۵، ص۱۱۲.

برسـد به تهدیـد. «[فرد] کاملاً بایـد آگاه باشد که تشویق یا تهدیدی که می شود برای چیست. اگر [برای مثال] کودک نفهمد که برای چه تشویق می شود و بالخصوص اگر نفهمد که برای چه تهدید می شود، روحش به کلی مشوش می گردد». (۱)

۶. زندگی مدار

«در میان ادیان و مذاهب، هیچ دین و مذهبی مانند اسـلام در مسـئله زندگی مردم مداخله نکرده است. اسـلام در مقررات خود به یک سلسله عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است؛ همان طوری که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است، خطوط اصلی روابط انسان ها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر نیز در شکل های گوناگون بیان کرده است». (۲)

«بعثت رسول اکرم(ص) هـدفی حکیمـانه و اجتمـاعی دارد که مربوط به زنـدگی مردم است و بیرون از زنـدگی و یـا منـافی با زندگی نیست.» (۳) «اسـلام هرگز مسائل زنـدگی را تحقیر نمی کنـد و بی اهمیت نمی شـمارد. از نظر اسـلام، معنویت جدا از زنـدگی در این جهان وجود نـدارد. همان طور که اگر روح از بدن جدا شود، دیگر متعلق به این جهان نیست و سرنوشـتش را جهان دیگر بایـد معین کنـد، معنویت جـدا از زنـدگی نیز متعلق به این جهان نیست و سـخن از معنویتِ منهای زنـدگی در این جهان بیهوده است». (۴)

۱- . تعلیم و تربیت در اسلام، ص۴۴؛ مجموعه آثار، ج۲، ص۵۵۴.

۲- . مجموعه آثار، ج۱۹، ص۱۰۱.

۳- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص۴۷۸.

۴- . مرتضی مطهری، ولاءها و ولایت ها، ص ۷۰.

تربیت به وسیله عواملی چند بر انسان اثر می گذارد. برخی از این عوامل به حوزه ارتباط انسان با خدا مربوط می شود، مانند عبادت و برخی به حوزه شخصی انسان، مانند تفکر و مجازات نفس. برخی عوامل هم که سهم بیشتری در تربیت انسان دارند، به طور کامل به ارتباط های اجتماعی او مربوطند، مانند کار، ازدواج، جهاد، معاشرت و محبت... .

بنابراین، تربیت اسلامی در مسیر زندگی انسان پیش می رود و وی را در میان ارتباط های جاری در متن زندگی اش رشد می دهد. حتی عبادت که در حوزه خصوصی ارتباط انسان با خداست، از نوع ارتباط انسان با دیگر انسان ها بی بهره نیست و در آن به حقوق اجتماعی، توجه کامل شده است، از جمله غصبی نبودن آب وضو، مکان نماز، لباس نمازگزار و مانند آن. (۱)

تربیت اسلامی مانند تربیت مسیحی نیست که آخرت گرا باشد. «اسلام غیر از مسیحیت است. در مسیحیت حساب دنیا از حساب آخرت جداست. مسیحیت می گوید هر یک از دنیا و آخرت به فضای جداگانه ای تعلق دارد، یا این یا آن، اما در اسلام این طور نیست؛ اسلام آخرت را در متن دنیا و دنیا را در متن آخرت قرار داده است». (۲)

۱- . نک: تعلیم و تربیت در اسلام، ص۱۲۷.

۲- . مرتضی مطهری، آزادی معنوی، ص۱۴۳؛ نک: آشنایی با قرآن، ج۶، ص۲۲۴.

...

فصل چهارم: اهداف تربیت

اشاره

چنان که پیش تر بیان شد، یکی از ویژگی های تربیت اسلامی، انسان مدار بودن آن است. این ویژگی در تمام بخش های تربیت گسترش یافته است. حضور عامل انسانی در بخش اهداف، به این معناست که تربیت به دنبال هدفی خارج از وجود انسان نیست، بلکه اهداف تربیتی، کاملاًـ در داخل مرزهای انسانی قرار گرفته و از آن جدا نیست. به بیان دیگر، «[تربیت] منظوری بیرون از انسان ندارد. هدف او به سعادت رساندن و تکمیل انسان است، نه اینکه منظور دیگری داشته باشد و انسان را برای آن منظور بخواهد بسازد.

بنابراین، اهداف تربیت در مکتب تربیتی اسلام، تنها در زمینه استعدادها و توان مندی های انسان است. آنچه در اسلام در زمینه اهداف تربیت به آن توجه می شود، حد و مرزها و شیوه به فعلیت رساندن این استعدادها و ظرفیت هاست. برای مثال، اگر یکی از استعدادهای آدمی استعداد جسمی است، این استعداد چگونه و در چه جهتی باید شکوفا گردد و تا چه اندازه به آن توجه شود.

به طور کلی اهداف تربیتی در اسلام عبارتند از:

۱. پرورش جسم

برخی از دستورهای اسلام درباره پرورش جسم است که در آنها بیشتر به پرورش جسم سالم و حفظ آن از بیماری ها توجه شده است. بی شک، دلیل حرمت بسیاری از امور نیز زیان بار بودن آنها به حال بدن است، چنان که یکی از اصول ثابت شده فقه همین است. بنابراین، پرورش جسم در حدود پرورش علمی، بهداشت، سلامت و تقویت جسم که جسم نیرو بگیرد، یک کمال است. می دانیم همه کسانی که از نظر بدن نیرومند بوده اند، این نیرومندی برایشان کمال شمرده شده است، برای مثال، امیرالمؤمنین نیرومند بوده و نیروی بدنی داشته است و این جزو کمالات آن حضرت است. (۱) البته در سنجش سلسله اهداف، پرورش جسم جایگاه ابتدایی و زمینه ای دارد؛ یعنی از نوع اهداف وسیله ای است، نه اهداف نهایی. به بیان دیگر، از نوع کمالات مقدمه ای است، نه کمالات نهایی و متعالی، ولی این مسئله سبب نمی شود که به عنوان یکی از اهداف تربیتی در نظر قرار نگیرد. (۲)

۲. پرورش عقل

اشاره

یکی دیگر از اهداف تربیتی اسلام، پرورش نیروی عقلانی انسان است. در اسلام به گونه های مختلف بر اهمیت عقل و تفکر تأکید شده است که در ادامه به مهم ترین آنها اشاره می شود:

الف) تفکر به عنوان عبادت

«در اسلام سه نوع عبادت است: مالی، مانند زکات، خمس؛ انفاقات بدنی

۱- . نک: تعلیم و تربیت، ص۱۸۲.

۲- . برای مطالعه بیشتر نک: همین کتاب، بحث موضوع تربیت (بخش جسم).

مانند نماز، روزه، جهاد، خدمت به خلق، کار و کسب برای خود و عائله به منظور استغنا از تکّفف (بعضی عبادات از جنبه مالی و بدنی مشترک است مانند حج و قسم سوم، عبادت فکری است. تفکر از نظر اسلام از عبادات است؛ «لا عِبادَهَ کَالْتَّفَکُّرِ، کانَ اَکْثَرَ عِبادَهَ اَبی ذَر اَلتَّفَکَّرُ؛ تَفَکُرٌ ساعَهً خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ سَنَهٍ... مِنْ عِبادَهِ سِتّینَ سَنَهٍ... مِنْ عِبادَهِ سَبْعینَ سَنَهٍ... مِنْ عِبادَهِ مِأَهِ سَنَهِ».

عبادات مالی و بدنی با اختلاف مختصر در کیفیت، در ادیان و شرایع سابق نیز بوده است: «وَ اَوْصانِی بِالصلَّوه وَ الزَّکاهِ... کُتِبَ عَلَیْکُم الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلی الّذینَ مِن قَبْلِکُم. وَ ما کان صَلاتُهم عِندَ الْبَیْتِ اِلّا مَکاءً وَ تَصْدِیهً»، اما عبادت فکری از مختصات اسلام است». (۱)

ب) ارزش (سندیت رجحیت) عقل

«قرآن کریم برای دریافت های عقلی ارزش قائل است و نه تنها به عقل حق می دهد که در حوزه مسائل دینی مداخله کند، بلکه اصول دین و مخصوصاً اصل الاصول دین؛ یعنی توحید را حوزه منحصر عقل و خرد می شناسد؛ یعنی هیچ گونه تعبد و تقلید و تسلیم و ایمان غیر متکی به منطق را در اصول دین جایز نمی شمارد و هر مکلّفی را ملزم به تحقیق در این مسائل می کند. اگر فی المثل از نظر مسیحیت، اصول دین و بالاخص اصل اول دین مسیحی؛ یعنی تثلیث، منطقه ممنوعه برای عقل اعلام شده است، در اسلام، اصول دین و بالاخص اصل اصول دین یعنی توحید، منطقه انحصاری عقل اعلام شده است». (۲)

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص۴۱۱.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج۸، ص۴۱۰.

«از نظر مسیحیت، حقایق همیشه به صورت اسرار در پرده خفاست (حتی حقایقی که باید به آنها ایمان آورد) و از چشم مؤمن پوشیده است، ولی در اسلام حقایق مورد ایمان کاملاً باید در قلمرو عقل قرار گیرد. مسیحیت وظیفه خود را حفظ حدود ایمان از تهاجم قوای استدلالی و فکری می داند، ولی اسلام وظیفه خود را برداشتن موانع از راه عقل برای درک حقایق ایمانی می داند». (۱)

ارزش عقل را در قرآن، از میزان بزرگداشت این استعداد و پذیرش اصالت، سندیت و حجیّت آن در این کتاب می توان فهمید. «در سوره زمر می خوانیم: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ و أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»؛ (۲) بندگان مرا نوید بده، آن بندگان این چنانی را. مطلب با «بندگان من» شروع شده است. کأنه قرآن می خواهد بگوید بنده خدا آن است که چنین باشد و لازمه بندگی خدا این است. «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ؛ آنان که سخن را استماع می کنند»، نمی گوید: «یَسْمَعُونَ.» فرق است بین «سماع» و «استماع.» سماع؛ یعنی شنیدن ولو انسان نمی خواهد بشنود [،ولی] استماع گوش فرا دادن است؛ یعنی این جور نیست که هر حرفی را هنوز درک نکرده، رد کنند و بگویند ما نمی خواهیم بشنویم، اول استماع می کنند، به دقت دریافت می کنند، بعد غربال می کنند، تجزیه و تحلیل می کنند، خوب و بدش را می سنجند و بهترین آن را انتخاب و پیروی می کنند. اصلاً معنای این آیه، استقلال عقل و فکر است که فکر باید حکم یک غربال را برای انسان داشته باشد، خوب و بد را بسنجد، ریز و درشت

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۱، ص ۳۰۰.

۲- . نک: زمر: ۱۷و۱۸.

کنـد و خوب ترین آنها را انتخاب و اتّباع نمایـد. « أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ؛ قرآن این هدایت را با اینکه هدایت عقلی است، هدایت الهی می داند، « وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ؛ اینها هسـتند به معنای واقعی صاحبان عقل.» الباب، جمع لبّ است لبّ؛ یعنی مغز. این اصـطلاح شایـد از اصـطلاحات مخصوص قرآن باشـد. گویی انسان را تشبیه به یک گردو یا بادام کرده که تمام یک گردو یـا بادام پوسته است و آن اساسـش مغزش می باشـد که در درون آن قرار دارد. تمام هیکل و انـدام انسان را که در نظر بگیریـد، آن مغز انسان، عقل و فکر انسان است. اگر بادامی مغز نداشته باشـد، چه می گوییم؟ می گوییم پوچ است و پوک و هیـچ، بایـد دورش انـداخت. انسـانی که عقـل نداشـته باشـد، جوهر و مغز انسان و آن ملاک و مقوّم انسانیت را نـدارد، انسانی پوک و پوچ است. به حسب این تعبیر، معنای انسان همان عقل انسان است». (۱)

«[قرآن] کتابی است که اولاً مردم را به عقل و تعقل و اندیشـیدن و تفکر و به علم _ که محصول نیروی اندیشه است _ دعوت می کند و سوق می دهد و ثانیاً بر پاره ای از مدعاهای خود مثل توحید و معاد، برهان عقلی اقامه می کند و دلیل مخالفین را با استدلال عقلی ابطال می کنـد و از آنها برهان و دلیل مطالبه می کنـد و می گویـد: «قُلْ هَاتُواْ بُرْهَنَکُمْ إِن کُنتُمْ صَدِقِینَ» (۲) و ثالثاً تاریـخ و سرگذشت بشـر و علل و موجبات سـعادت یا شـقاوت وی را تعلیل و تحلیل می کنـد و به طور منطقی و معقولی رابطه هر معلولی را با علت روانی یا اجتماعی خود بیان می کند و رابعاً مقررات و دستورهای

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۶۹۲.

۲- . بقره:۱۱۱.

خود را منبعث و ناشی از علت ها و مصلحت ها و حکمت ها می داند و به آنها اشاره می کند، حقاً باید کتاب عقل شناخته شود». (۱)

ج) بیدار کردن عقل

پیامبر در سیره تبلیغی و تربیتی خود همواره از عقل بهره می گرفته است. «او همیشه سعی می کرد عقل ها را بیدار کند و به لِمَ و چرا و به چه دلیل وادار کند، نه اینکه مردم را فقط به سکوت و تعبد وادارد. [او دعوت خود را] با تحریک عقل ها و بیدار کردن مردم آغاز کرد. روش او این نبود که از خواب مردم استفاده کند، از بیداری مردم استفاده می کرد.» (۲) پیامبران، خود، عقل کامل بوده اند، به گونه ای که عقل «جزئی از نبوت معرفی شده است، هیچ پیامبری مبعوث نمی شود مگر آنکه قبلاً عقل او به کمال رسیده باشد.» (۳) در اسلام، مؤمن فردی است که حکمت و درایت دارد.

ایمان دربرگیرنده حکمت است. «از نظر حکمای اسلامی نظیر ملاصدرا، ایمان در اسلام، ایمان به ذات حق، ملائک، کتب و رسل، الیوم الاخر از مقوله علم است و همان حکمت نظری و شناخت کلی عالم وجود است. انبیا آمده اند تا عموم مردم که قدرت ندارند، با عقل و استدلال به سعادت عقلانی و درک نظام وجود علمی ماهو علیه برسند، کمک دهند و از راه خاص، آنها را مؤمن؛ یعنی حکیم سازند (مؤمن = حکیم)». (۴)

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۸، ص۴۱۴.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج۹، ص۱۳۳.

۳- . یادداشت های استاد مطهری، ج۹، ص۳۰۰.

۴- . یادداشت های استاد مطهری، ج۹، ص۳۰۰.

منظور از پرورش عقل چیست؟ چه بایـد کرد تا تربیت عقلانی حاصل شود؟ برای روشن شـدن مفهوم پرورش عقل، مقایسه ای میـان تعلیم و تربیت بر اسـاس علم آموزی صـرف بـا تعلیم و تربیت بر اسـاس پرورش فکر و عقـل انجام می دهیم. «مسـئله علم همـان آموزش دادن است. تعلیم، عبارت است از یاد دادن. از نظر تعلیم، متعلّم، فراگیرنـده است و مغز او به منزله انباری اسـت که یـک سلسـله معلومات در آن ریخته می شود، ولی در آموزش کافی نیست که هـدف این باشـد. امروز هم این را نقص می شمارند که هدف آموزگار فقط این باشد که یک سلسله معلومات، اطلاعات و فرمول در مغز متعلم بریزد، آنجا را انبار بکند و ذهن او بشـود مثـل حوضـی که مقـداری آب در آن جمع شـده است. هـدف معلم بایـد بالاـتر باشـد و آن این است که نیروی فکری متعلم را پرورش و اسـتقلال بدهد و قوه ابتکار او را زنده کند؛ یعنی کار معلم در واقع آتش گیره دادن است. فرق است میان تنوری که شـما بخواهید آتش از بیرون بیاورید و در آن بریزید تا این تنور را داغ کنید، و تنوری که در آن هیزم و چوب جمع است، شـما آتش گیره از خـارج می آوریـد. چنین به نظر می رسـد آنجـا که راجع به عقـل و تعقـل در مقابل علم و تعلم بحث می شود، نظر به همان حالت رشد عقلانی و استقلال فکری است که انسان قوه استنباط داشته باشد». (۱)

«در این مسـئله تردیـدی نیست که در آموزش و پرورش هـدف باید رشد فکری دادن به متعلم و به جامعه باشد. تعلیم دهنده و مربی هر که هست، معلم است، استاد است، خطیب است، واعظ است، باید کوشش

۱- . مجموعه آثار،ج۲۲، ص۵۲۴.

کنـد کـه به متعلم و مـتربی، رشـد فکری؛ یعنی قـوه تجزیه و تحلیـل بدهـد، نه اینکه تمـام همتش این باشـد که دائم بیاموزیـد، فراگیریـد و حفظ کنیـد. تعقل همان فکر کردن است؛ نیروی فکر کردن خودِ شـخص است که اسـتنباط بکند، اجتهاد کند، رد فرع به اصل کند». (۱)

آثار و کارکردهای نظام تعلیم و تربیتی که بر اساس پرورش شخصیت فکری و عقلانی انسان استوار است، به شکوفایی عقل و در امان ماندن از آسیب هایی می انجامد که همواره نظام های غیرعقلانی را تهدید می کند. (۲)

۳. پرورش اراده

چنـان که در بحث موضوع تربیت اشـاره شـد، یکی از جنبه های وجودی انسان و اسـتعدادها و ظرفیت های نهفته در وی، اراده اوست. ازاین رو، پرورش اراده از جمله هـدف هـای پرورشـی و تربیتی است، به گونه ای که اسـاس اخلاق، بر زیبایی و زشتی صفات پایه ریزی نشده است، بلکه بر پایه عقل و اراده استوار است. «پایه اخلاق این است که اراده انسان قوی و نیرومند باشد؛ یعنی اراده انسان بر شهوتش حکومت بکند، بر عاداتش حکومت بکند، بر طبیعتش غالب باشد، چطور؟ یعنی شخص آن چنان بـااراده باشـد که اگر تشـخیص داد که بایـد این کـار را کرد، تصـمیم بگیرد و هیـچ طبیعتی نتوانـد جلوی او را بگیرد. اخلاـق، معنـایش این است که انسـان اراده خودش را بر عـادات، بر طبایع غلبه بدهـد. یعنی اراده را تقویت بکنـد، به طوری که اراده بر آنها حاکم باشد؛ حتی اراده باید بر عادت خوب هم غالب باشد، چون کار خوب، اگر کسی به آن عادت پیدا کرد، خوب

۱- . مجموعه آثار،ج۲۲، ص۵۲۸.

۲- . نک: همین کتاب، بحث کارکردهای تفکر با عنوان عامل تربیت، تفکر.

نیست، مثلاً ما باید نماز بخوانیم، اما نباید نماز خواندن ما شکل عادت داشته باشد». (۱)

«علمای اخلاق قدیم ما بیشتر تکیه شان روی مسئله اراده بوده است؛ اراده حاکم بر میل های انسان. می گفتند معیار و میزان انسانیت اراده است. حیوان موجودی است تابع غریزه که همان میل ها باشد، ولی انسان موجودی است که می تواند به حکم اراده و به حکم اختیار از جنبه غریزه آزاد باشد، می تواند اراده بکند که بر ضدّ میل خودش رفتار و عمل بکند. پس آن کسی انسان است که بر خودش مسلط باشد». (۲)

بنابراین، در فرهنگ اسلامی، تقویت اراده همان چیرگی بر نفس و مالکیت نفس است. «آنچه در دستورهای اسلامی در این زمینه رسیده است، تحت عنوان تقوا و تزکیه نفس، آن قدر زیاد است که ضرورتی ندارد ما به عنوان یک شاهد دلیل بیاوریم که بله، در اسلام به مسئله تقویت اراده توجه شده است. همین قدر برای اینکه نمونه ای به دست داده باشیم، جمله ای را از نهج البلاغه نقل می کنم که جمله بسیار عالی و زیبایی در این زمینه است. امیرالمؤمنین تعبیری دارند، اول درباره خطا و گناه می فرمایند: «اَلا وَ اِنَّ الْخَطایا خَیلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَیْها اَهْلُها؛ مَثَل گناهان مَثَل اسب های چموش است که اختیار را از کف سوار می گیرند».

می دانیم گناه از آنجا پیدا می شود که انسان تحت تأثیر شهوات و میل های نفسانی خودش، برخلاف آنچه عقل و ایمانش حکم می کند، عملی را انجام می دهد. ایشان می فرمایند: حالت گناه، حالت از دست دادن انسان مالکیت نفس خود راست. آن وقت در مورد تقوا که نقطه مقابل آن

۱- . مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ص ۳۵۰.

۲- . گفتارهای معنوی، ص ۲۳۰.

است، می فرمایـد: «اَلا ـ وَ اِنّ التَّقْوی مَطایـا ذُلُلٌ؛ ولی مَثَل تقوا مَثَل مرکب های رام است که اختیار مرکب دست سوار است، نه اختیـار سوار دست مرکب»؛ (۱) یعنی او فرمان می دهـد، این عمل می کنـد، لجامش را به هر طرف متمایل کنـد، به همان سـو می رود، بـدون آنکه لگـدپرانی و چموشـی کنـد و هیـچ مکتب تربیتی در دنیا اعم از مادی یا الهی پیـدا نشده است که بگوید خیر، تقویت اراده یعنی چه؟ انسـان بایـد صددرصـد تسـلیم میـل های خودش باشـد و هر طور که خواهش نفسانی او حکومت کرده، همان طور عمل کند». (۲)

۴. پرورش ایمان

از دیگر جنبه های وجودی انسان جنبه دینی اوست. «اسـتعداد دینی اسـتعدادی اصیل در انسان است و آن را به حس تقدیس و حس پرسـتش تعبیر می کنند و این غیر از حس حقیقت جویی و غیر از حس اخلاقی نسـبت به هم نوعان است. حسِ پرستش، یـک حقیقتِ مافوق و منزه است که انسان می خواهـد در مقابل او خضوع و خشوع کنـد، با او مناجات نمایـد و او را تقـدیس کند.» (۳) ایمان به این حقیقت و تقویت روحیه بندگی و سرسپردگی به آن، یکی از هدف های تربیت و پرورش انسان قلمداد می شود. بنـابراین، پرورش ایمان در ردیف هـدف های تربیت قرار می گیرد. «ایمان عبارت است از اتکا و التجا و اسـتمداد از مبدأ کاینات. به عبارت دیگر، ایمان، اتصال بنده است به خدا. پس ایمان نوعی برقراری ارتباط و اتصال است میان بشـر و مبدأ کاینات. شکی نیست که ایمان، شعور به اتصال موجود است، ولی خود، صرف آگاهی از اتصال نیست، بلکه

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۷۲۴.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۵۶۰.

برقراری نوعی ارتباط متقابل است میان انسان و کاینات و خالق کاینات». (۱)

ایمان از جنس عشق و علاقه و محبت است. در واقع، از نوع گرایش است؛ گرایش به حقیقتی که معنای زندگی را عوض کند یا به بیان دیگر به زندگی معنا بدهد و مفهوم زندگی را از خودمحوری شخص خارج کند و وی را در حال دادوستد با حقیقت قرار دهد.

ایمان ضامن اراده است. «هیچ مکتبی در دنیا پیدا نمی شود که در اینکه اراده باید بر میل های انسان حکومت کند، کوچک ترین تردیدی داشته باشد. بحث در ضمانت اجرایی مطلب است که راه این امر چیست؟ آیا همین قدر که گفتیم اراده و در نتیجه عقل باید بر میل ها حاکم باشد، با یک بایدی که ما گفتیم، فوراً دیگر عقل و اراده در وجود ما بر میل ها حکومت می کنند؟ چه چیز ضامن اجرای حکومت عقل و اراده بر میل هاست؟ می گویند اراده، قوه اجرایی عقل است، ولی خود عقل چیست و از عقل چه کاری ساخته است؟ عقل جز روشنایی چیز دیگری نیست که انسان را روشن می کند، اما آیا روشن کردن به انسان جهت هم می دهد که حالا ـ که اطراف روشن شد، از این طرف برو یا از آن طرف؟ انسان دنبال آنچه می خواهد، می رود و از چراغ عقل استفاده می کند برای رسیدن به مطلوب خودش. مشکل این است که انسان چه مطلوبی داشته باشد؟ البته در اینکه انسان نیاز دارد به چراغ عقل برای اینکه راه او را روشن کند، بحثی نیست، ولی سخن در این است که عقل و علم ــ که در واقع، مکمّل عقل و به عبارت دیگر، عقل اکتسابی است ــ روشنایی است، محیط را

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۱، ص ۴۸۵.

روشن می کند، انسان می فهمد چه می کند، می فهمد که اگر بخواهد به فلان مقصد برسد از اینجا باید برود. این وسیله است برای آن مقصد و آن وسیله است برای این مقصد، ولی آیا فهمیدن و دانستن کافی است که اراده انسان بر تمایلات او حکومت کند؟ نه، چرا؟ برای اینکه انسان فی حد ذاته این طور است که دنبال منافع خودش می رود و اراده اش تا آن اندازه ممکن است بر میل هایش حکومت کند که منافعش اقتضا می کند. اینجاست که تا یک امر دیگری که به انسان خواسته هایی ماورای منافع بدهد، پیدا نشود، از عقل و اراده کاری ساخته نیست و آن همان است که ما به آن ایمان می گوییم؛ آن چیزی که هم قادر است جلو انسان را از منفعت پرستی تا حدود زیادی بگیرد و هم برای انسان مطلوب ها و خواسته های ماورای منافع فردی و مادی عرضه می دارد، مطلوب می سازد و خلق می کند و آن وقت عقل هم انسان را به سوی همان مطلوب پیش می برد؛ زیرا عقل، انسان را به سوی هر مطلوبی بخواهد برود، در همان سو هدایت می کند؛ [چرا] که عقل چراغ است. وقتی شما چراغ را در تاریکی به دست گرفته اید، چراغ به شما نمی گوید از این طرف برو یا از آن طرف، چراغ می گوید از هر سو که می خواهی بروی، من راه را برایت روشن می کنم». (۱)

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲۲، ص۷۲۵.

فصل پنجم: ساحت های تربیت

اشاره

یکی از بحث های این مجموعه موضوع تربیت بود. منظور از موضوع تربیت، امری بود که تربیت درباره آن و بر روی آن صورت می گرفت. ازاین رو، وقتی بیان می شود موضوع تربیت، جسم یا روح است؛ یعنی تربیت بر روی جسم یا روح صورت می گیرد. تفاوت موضوع تربیت با ساحت تربیت در این است که آنچه در زمینه ساحت محور قرار می گیرد، به طور لزوم موضوع تربیت نیست. برای مثال، اگر یکی از ساحت های وجود انسان را امور جنسی بدانیم، هر نوع تربیتی که با توجه به این ساحت وجودی انجام می شود، در ردیف تربیت جنسی قرار می گیرد، هر چند امور جنسی به عنوان یک غریزه، به طور مستقل موضوع تربیت قرار نمی گیرد. همچنین ساحت اخلاقی، ساحت اجتماعی و ساحت فنی و صنعتی نیز موضوع تربیت نیستند. برای مثال، اخلاق، بخشی از وجود آدمی نیست که مانند جسم و روح موضوع تربیت قرار گیرد یا مانند استعداد عقلانی یا استعدادهای دیگر تربیت شود، بلکه حاصل کنش چند عامل دیگر است، بازتاب حاکمیت عقل و ایمان بر غرایز یا به بیان دیگر، نتیجه نظم دادن به غرایز از راه عقل و ایمان است. البته گاهی ساحت

تربیت، همان موضوع تربیت است، مانند ساحت عقلانی و ارادی انسان که چنین است. در عنوان ساحت تربیت، مهم این است که تربیت در مسیر شکل دهی و پرداختن به مقصود و امری است که یا خود آن بخشی از وجود آدمی است، مانند عقل یا جسم و یا اینکه حاصل تعامل بخش های مختلف وجودی است، مانند امور اخلاقی _ اجتماعی و یا بخشی از قوا و استعدادهای آدمی به شمار می آید، ولی باز در زمره موضوع های تربیتی قرار نمی گیرد، مانند غرایز؛ زیرا خود، تربیت بردار نیستند، بلکه باید به کمک عوامل خارجی عقل و ایمان آنها را تربیت کرد. ازاین رو، در عنوان موضوع تربیت قرار نمی گیرند، ولی در عنوان ساحت تربیت قرار می گیرند.

«به طور کلی، باید بدانیم انسان که باید ساخته شود و پرورش داده شود، چند نوع پرورش یا تغییر باید در او صورت گیرد تا کامل گردد؟ پاسخ این است که شش نوع: پرورش علمی و فکری، عاطفی و اخلاقی، ذوقی و هنری، فنی و صنعتی، عبادی و پرستشی، اجتماعی و تعاونی». (۱)

با جدا کردن پرورش علمی از فکری و سپس تربیت اراده از ساحت اخلاقی و همچنین افزودن ساحت غریزی که هر چند به صورت مستقیم تربیت نمی شود، بلکه با تربیت اخلاقی و اراده و عقلانی کنترل می شود، ساحت های ده گانه مطرح می شود که عبارتند از: (۲)

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۷۴.
۲- . شهید مطهری، ساحت ارادی را با عنوان ساحت اخلاقی مطرح کرده و ساحت فکری و عقلانی را با ساحت علمی در یک عنوان علمی و فکری آورده و به ساحت غریزی اشاره نکرده است. اشاره نکردن ایشان به این دلیل است که ساحت غریزی به طور مستقیم تربیت نمی شود، ولی چون تربیت در این ساحت از راه عقل و اراده و اخلاق انجام می شود، می توان آن را نیز جزو ساحت های تربیت عرضه کرد. نکته دیگر اینکه در بحث عوامل تربیت، به طور کامل درباره عوامل و روش های تربیتی در هر یک از ساحت ها صحبت خواهد شد.

۱. ساحت جسمانی

به یقین، نخستین و آشکارترین موضوع تربیت، جسم آدمی است. بحث جسم، بخش وسیعی از دستورهای تربیتی اسلام را به خود اختصاص داده است. از آنجا که این محدوده، بخشی از وجود آدمی است که به طور مستقیم تربیت می شود، موضوع تربیت قلمداد می شود. درباره تربیت جسمی در بخش های پیشین این نوشتار به طور کامل بحث شد. (۱)

۲. ساحت عقلانی

یکی از استعدادهای روح انسان، استعداد عقلانی است. این بخش از وجود آدمی، به طور مستقیم تربیت می شود و پرورش می یابد. بنابراین، می تواند به عنوان موضوع تربیت مطرح گردد. (۲)

۳. ساحت اراده

اراده به عنوان نوعی نیرو و توانمندی در وجود انسان، به طور مستقیم تربیت می شود. ازاین رو، ساحت اراده جزو موضوع تربیت قرار گرفته و از این باب به آن پرداخته شده است. (۳)

۴. ساحت قلب

آدمی در کنار عقل، دارای استعداد و ظرفیتی به نام قلب و دل است. قلب یکی از واقعیت های وجودی انسان است و در همین بستر و ظرفیت، ایمان و روح بندگی پرورش می یابد و رشد می کند. انسان با این جنبه از وجود خویش، عواطف، احساسات و همه گرایش ها و نفرت ها را درک می کند. ازاین رو، به عنوان بخشی از ظرفیت وجودی انسان، تربیت پذیر است و در

۱- . نک: همین کتاب، بحث موضوع تربیت، جسم و بحث اهداف تربیت پرورش جسم.

۲- . نک. همین کتاب، بحث موضوع تربیت، روح، عقل و بحث اهداف تربیت و پرورش عقل.

۳- . نک. همین کتاب، بحث موضوع تربیت، روح، اراده و بحث اهداف تربیت پرورش اراده.

عنوان موضوع تربیت قرار می گیرد. (۱)

به طور اساسی، مخاطب بیشتر پیام های قرآن، دل انسان است و تنها گوش دل قادر به شنیدن این پیام هاست. از این رو، قرآن تأکید زیادی بر حفظ و نگه داری و تکامل این ابزار دارد. در قرآن بارها و بارها به مسائلی چون تزکیه نفس و روشنایی قلب و صفای دل برمی خوریم که برخی از این آیات عبارتند از:

« قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا». (شمس: ۹)

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكْسِبُونَ». (مطفّفین: ۱۴)

«رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا». (آل عمران: ۸)

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ». (بقره: ۷)

همه این تأکیدها نشان می دهد قرآن برای انسان یک فضای معنوی عالی قائل است و لازم می داند هر فردی این فضا را پاک و سالم نگاه دارد. قرآن آنجا که از وحی سخن می گوید، از عقل هیچ سخنی به میان نمی آورد، بلکه سروکارش تنها با قلب پیامبر است. بنابراین، پیامبر قرآن را با نیروی عقل یا استدلال عقلانی به دست نیاورده است، بلکه قلب پیامبر به حالتی تصور نکردنی برای ما رسیده و در آن حالت، استعداد درک و شهود آن حقایق متعالی را یافته است. (۲)

۵. ساحت علمی

از دیگر ساحت های وجودی انسان، ساحت شناختی اوست که به قوای عاقله و یادگیری وی مربوط می شود و آموزش، مسئول پاسخ گویی به این

۱- . نک: همین کتاب، موضوع تربیت، روح، بعد دینی و اهداف تربیت و پرورش ایمان.

۲- . نک: آشنایی با قرآن، ج۱و۲، ص۵۹ به بعد.

جنبه از وجود آدمی است. بحثی که مطرح می شود این است که آیا آموزش می تواند در محدوده تربیت قرار گیرد یا امری جدا از تربیت و پرورش است، چنان که در عنوان آموزش و پرورش آمده است. بنابراین، اگر آموزش و علم آموزی، از تربیت و پرورش جداست، مفهوم تربیت علمی چیست؟

بی شک، آموزش یکی از هدف های بعثت است. «به دلیل عظیم شمردن قرآن در اولین آیات وحی، امر قرائت و کتابت و تعلیم و تعلم را و به دلیل تشویق فراوان رسول خدا(ص)، مردم را به جست وجوی علم و نفی طبقاتی بودن یا محلی بودن یا دوره ای بودن یا از قوم خاص بودن [علم] و به دلیل نهضت علمی و قلمی که پیغمبر پایه گذارش بود، آموزش در اسلام یک اصل اساسی ساختمان جامعه اسلامی است». (۱)

مسئله تفکر و آنچه به عقل مربوط می شود، از آموزش و یادگیری و آنچه به علم مربوط می شود، جدا است. «تفکر بدون تعلیم و تعلم امکان پذیر نیست. سایه اصلی تفکر، تعلیم و تعلم است و اینکه در اسلام تفکر عبادت است، غیر از این است که تعلم عبادت است، این، دو مسئله است.» (۲) بنابراین، توجه و تأکید ویژه اسلام به اصل علم آموزی است. آنچه در این میان اهمیت دارد، این است که منظور از تربیت علمی در برابر تربیت عقلانی چیست؟

به طور کلی، در تربیت علمی دو مسئله باید درنظر گرفته شود که رعایت آنها ترسیم گر تربیت علمی است؛ اول اینکه علم آموزی نباید به تعطیلی عقل و کُند شدن رشد فکری بینجامد و ثانیاً در انتخاب موضوع

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۶۸.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۲۹.

علمی، نبایـد تنها به علم مشخصـی پرداخت، بلکه ملاک در پرداختن به یک علم یا رها کردن علمی دیگر، امری خارج از آن علم است. توضیح مطلب این است که:

الف) علم آموزی نبایـد فقط با هدف انباشـته سازی و گردآوری اطلاعات انجام گیرد، بلکه افزون بر اینها باید به پرورش عقل و رشد قوه تفکر در انسان بینجامد. فرد افزون بر علوم وارداتی و شـنیداری خود باید بتواند علم تولید کند و در صادرات آن از جانب خویش توانمند گردد. این همان مصداق سخن امام علی(ع) است که فرمود:

اَلْعِلْمُ عِلْمانِ. عَلِمُ مَطْبُوعٌ وَ عَلْمُ مَسْمُوع وَ لا یَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ اِذا لَمْ یَکُنْ الْمَطْبُوعَ. (۱)

علم، دو علم است: یکی علم شـنیده شـده؛ یعنی فرا گرفته شـده از خـارج و دیگر علم مطبـوع؛ یعنی آن علمی که از طـبیعت و سرشت انسـان سرچشـمه می گیرد و انسـان آن را از دیگری یـاد نگرفته و معلوم است که همـان قوه ابتکـار شـخص است. علم مسموع، بدون علم مطبوع فایده ندارد. (۲)

«اغلب، سیستم آموزشـی قدیم خودمان همین جور بوده. افراد معلوماتی را که آموخته اند، درست حکم ضبط صوت را دارند. کتـابی را درس گرفته، درس به درس آن را حفظ کرده و یاد گرفته، هر چه راجع به آن از او بپرسـید، خوب جواب می دهـد. یک ذرّه که پایتان را آن طرف بگذاریـد، او دیگر لنگ است. معلوماتش فقط همین مسـموعات است و اگر مطلب دیگری در جای دیگر باشد که او بخواهد از این مایه های معلومات خودش آنجا نتیجه گیری کند، عاجز است. و لهذا شـما می بینید یک عالم،

۱- . نهج البلاغه، حکمت ۳۳۱.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۵۲۵.

مغزش جاهـل است. عـالم است خیلی اطلاعـات دارد و آنجـا که مسـئله ای خارج حـدود معلوماتش طرح می شود، با یک فرد عوام فرقی نمی کند». (۱)

«مغز انسان، درست حالت معـده انسان را دارد. معده انسان باید غذا را از بیرون به اندازه بگیرد و با ترشـحاتی که خودش روی غـذا می کنـد، آن را بسازد. معـده بایـد این قـدر آزادی و جای خالی داشـته باشـد که به آسانی بتوانـد غـذا را زیر و رو کنـد، اسـیدها و شـیره هایی را که لازم است بسازد و ترشح کند، ولی معده ای که مرتب و تا آنجا که جا دارد به آن غذا تحمیل می کننـد، این فرصت و امکان را نـدارد که غذا را درست حرکت بدهد و بسازد. در این زمان، در اعمال گوارش اختلال پیدا می شود و عمل جـذب هم در روده ها درست انجام نمی گیرد. بی شک، مغز انسان نیز چنین است. در تعلیم و تربیت باید فرصت فکر کردن به دانش آموز داده شود و او را به فکر کردن برانگیخت.

ب) نکته دیگر این است که علم آموزی نبایـد بی هـدف انجام گیرد، بلکه باید با هدف سودمند بودن دانش، آن را فراگرفت. بنابراین، رویکرد ما به دانش از نظر انتخاب موضوع و میزان سـرمایه گذاری در آن متفاوت می شود. آیا می توان تنها به قصـد کنجکاوی، فرصت های خود را برای فراگیری و آموزش دانش ها و مهارت هایی صرف کرد که ما را از پرداختن به دانش ها و مهارت های کارآمد و مفید باز می دارد؟ کدام علم باید مورد توجه قرار گیرد؟» (۲)

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۲۶.

۲- . مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۵۳۴-۵۳۶.

«هر علمی که متأثر فایده و اثری باشد و آن فایده و اثر را اسلام به رسمیت بشناسد؛ یعنی آن اثر را اثر خوب و مفید بداند، آن علم از نظر اسلام خوب و مورد توصیه و تشویق است. باید دید اسلام چه چیز را ضرر می داند. هر علمی که به منظوری از منظورهای فردی یا اجتماعی اسلام کمک می دهد و ندانستن آن، سبب زمین خوردن آن منظور می گردد، [فراگیری] آن علم را اسلام توصیه می کند و هر علمی که در منظورهای اسلامی تأثیر ندارد، اسلام درباره آن علم نظر خاصی ندارد و هر علم که تأثیر سوء دارد، با آن مخالف است.

همان طور که می دانیم از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، مسلمین با علوم جهان آشنا شدند و انواع علوم [مکتوب] را از یونان و هند و ایران ترجمه کردند و از طرفی می دانیم ائمه اطهار(ع) از انتقاد و خرده گیری به کارهای خلفا کوتاهی نمی کردند. اگر بنا بود که نظر اسلام درباره علم، نظر منفی و مخالف بود و علم، خراب کننده و منهدم کننده دین می بود، ائمه اطهار(ع) [از] این عمل خلفا که دستگاه وسیعی از مترجمین و ناقلین [را] به وجود آورده بودند و انواع کتب نحوی، منطقی، فلسفی، طبی، حیوان شناسی، ادبی و تاریخی [را] ترجمه [کردند]، انتقاد می کردند، همان طور که بعضی کارهای دیگر خلفا را شدیدا مورد انتقاد قرار دادند. گذشته از همه اینها منطق خود قرآن درباره علم به شکلی است که قابل تخصیص و اختصاص نمی باشد. قرآن علم را نور و جهل را ظلمت می داند. می فرماید مطلقاً نور بر ظلمت ترجیح دارد. قرآن صریحاً مسائلی را به عنوان موضوع مطالعه و تفکر پیشنهاد می کند. این موضوعات

همـان هـاست که نتیجه مطـالعه آنها، همین علوم طبیعی و ریاضـی و زیستی و تاریخی و غیره است که امروزه در دنیا می بینیم. در سوره بقره آیه ۱۶۵ می فرماید:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَفِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنفَعُ النَّاسَ وَ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِیهَا مِن کُلِّ دَآبَّهٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیَحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَآءِ وَ الْأَرْضِ لَأَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.

در آفرینش آسـمان هـا و زمین، در گردش شب و روز، در حرکت کشـتی بر روی آب که به وسـیله آن بشـر منتفع می گردد، آمدن و ریزش باران که سبب حیات زمین می گردد، حیواناتی که در روی زمین در حرکتند، گردش بادها و حالت مخصوص ابرهـا که در میـان زمین و آسـمان معلقنـد، در همه اینهـا نشانه های قـدرت و حکمت پروردگار است. یعنی همه اینها قوانین و نظاماتی دارنـد و شـناختن این نظامات شـما را به توحید نزدیک می کند. قرآن صـریحا مردم را به مطالعه در این مورد توصـیه کرده و می دانیم مطـالعه همین هـاست که منجر به علم فلک و سـتاره شناسـی، زمین شناسـی، دریاشناسـی، علم کاینات جوّیه، حیوان شناسی و غیره شده است». (۱)

ج) نکته سوم دربـاره تربیت علمی این است که بـدانیم هر چه علم گسترده تر و عمیق تر شود، بـاز نـادانی ما به مراتب بیشتر از آن است. ازاین رو، غرور علمی روا نیست. «غرور علمی غیر از ایجـاد خودخواهی و تکـبر و تحقیر دیگران، ممکن است سـبب شود انسان علم خود را که

۱- . بیست گفتار، صص ۲۵۸ _ ۲۶۲.

قطره ای است از دریای حقیقت و پرتوی است از خورشید حقیقت، تمام علم بداند؛ یعنی انسان از محدودیت دایره روشنایی علم غافل می شود و می پندارد آنچه را چراغ برای او روشن کرده است، تمام جهان است، مثل کسی که خیال کند فقط تا آنجا خبر وجود دارد که چراغ او نشان می دهد. پس از اینجا جمود و رکود پیدا می شود و جلو تحقیق گرفته می شود». (۱)

۶. ساحت غریزی

بر کسی پوشیده نیست که انسان دارای غریزه است. به طور کلی «حاجت های طبیعی بر دو قسم است: یک نوع حاجت ها محدود و سطحی است، مثل خوردن، خوابیدن. در این نوع از حاجت ها همین که ظرفیت غریزه اشباع و حاجت جسمانی مرتفع گردد، رغبت انسان هم از بین می رود و حتی ممکن است به تنفر و انزجار مبدل گردد، ولی یک نوع دیگر از نیازهای طبیعی، عمیق و دریاصفت و هیجان پذیر است، مانند پول پرستی و جاه طلبی. غریزه جنسی دارای دو جنبه است: از نظر حرارت جسمی از نوع اول است، ولی از نظر تمایل روحی دو جنس به یکدیگر، چنین نیست». (۲)

بحثی که درباره تربیت ساحت غریزی مطرح می شود، دربرگیرنده دو مطلب است: نخست اینکه باید وجود غرایز را پذیرفت، نه آنکه آنها را از حوزه وجود خویش خارج و به اصطلاح سرکوب کرد. مطلب دوم این است که در کنار بهره مندی از غرایز، باید با تعدیل و اصلاح آنها، جلوی سرکشی شان را گرفت، اما غرایز، مصلحتی حکیمانه و هدفی عالمانه دارند

۱- . بیست گفتار، ج۶، ص ۳۳۰.

۲- . مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص۱۱۵.

و «وجود غرایز، عبث نیست، نمی توان آنها را نادیده گرفت، نمی توان آنها را مهمل گذاشت و نباید به معارضه و مبارزه کلی [با] آنها پرداخت، مثلاًـ در انسان تمایل به فرزند است. این تمایل امر کوچکی نیست، از شاهکارهای خلقت است. اگر این تمایل نبود، خلقت ادامه نمی یافت، منتها این تمایل به صورت یک امر لذیذ و شیرین در کام هر حیوانی ریخته شده است تا هر نسلی در خدمت نسل آینده خویش باشد و از این خدمت نیز لذت برد. این علاقه ها رمز پیوندهاست. با یک امر طبیعی و غریزی نمی توان مبارزه کرد، بدین معنا که برای همیشه نمی توان آن را تعطیل کرد. کار دین و رسالت دین نیز محو غرایز نیست»، (۱) بلکه تعدیل و اصلاح آن است. ازاین رو، باید هر یک از غرایز را متناسب با مصالحی که از عقل و دین برخاسته، برآورده سازیم. هر یک از غرایز حد و مرزی دارند. «[باید] حظّ اینها را به اندازه خودشان بدهیم. مثل این است که شما اسبی در خانه تان داشته باشید، اگر این اسب را برای سواری می خواهید، این اسب احتیاج به خوراک دارد. برخی انسان های کج سلیقه به خودشان و بچه شان فشار می آورند. بچه احتیاج به بازی دارد و خود این احتیاج به بازی، یکی از حکمت های پروردگار است». (۲)

«در واقع، تربیت ساحت غریزی، همان تربیت اخلاق است. «اخلاق مربوط است به اینکه انسان به غرایز خودش؛ یعنی به طبیعت خودش چه نظامی بدهد. خودش را چگونه بسازد. نظام دادن به غرایز را اخلاق می گویند. انسان دارای غرایز مختلفی است. قوه شهوانی کارش جلب

۱- . مرتضی مطهری، علل گرایش به مادی گری، ص ۱۶۴.

۲- . گفتارهای معنوی، ص۱۱۳.

منافع است، انسان را وادار می کند که منافع خودش را طلب بکند. قوه دیگر، غضبیه باشد [که] قوه دفع است، نیرویی است که به طور خودکار انسان را وادار می کند که چیزهایی را که برای خودش بد و مضر تشخیص می دهد، دفع بکند. آن قوه ای که کارش خوردن است، دیگر حسابی در دستش نیست، فقط احساس لذت می کند و می گوید فقط باید بخورم. قوه جنسی هم هیچ حسابی در آن نیست، جز آنکه بخواهد عمل جنسی انجام دهد، همچنین است قوه غضب. ولی اینها باید حسابی داشته باشند، باید انسان به این قوا یک نظمی بدهد.

عقل باید بر این بدن و بر این شخصیت حکومت کند و به هر کدام سهمی بدهد. این، معنای نظام دادن به غرایز است. در روایات ما هم وارد شده که چشم تو حق دارد، دست تو حق دارد، شکم تو حق دارد، تمام غرایز تو حق دارند. یکی از کارهای دین همین است، چون عقل به تنهایی قادر نیست که به حساب اینها برسد. دین با تکالیفی که دارد، سهم بندی های اینها را مشخص می کند. به این امر، ما اخلاق می گوییم». (۱)

۷. ساحت اخلاقی

یکی از عناصر فطری انسان، اخلاق است؛ یعنی انسان فطرت اخلاقی دارد. بنابراین، ساحت اخلاقی در کنار دیگر گستره های وجودی انسان، ساحتی مستقل است که گاهی از آن به استعداد اخلاقی و زمانی به وجدان اخلاقی تعبیر می شود. «انسان به بسیاری از امور گرایش دارد به حکم آنکه منفعت و سود است؛ یعنی وسیله ای است که می تواند حوائج مادی او را رفع کند. گرایش انسان به منفعت، همان خودمحوری است؛ یعنی انسان به چیزی

۱- . اسلام و مقتضیات زمان، ج۱، صص ۲۷۶ _ ۲۷۸.

گرایش پیدا می کند، برای اینکه آن را جذب کند به خود، برای ادامه و بقای حیاتش، اما اموری هست که انسان به آنها گرایش دارد، نه به دلیل اینکه منفعت است، بلکه به دلیل اینکه فضیلت و «خیر عقلانی» است. منفعت خیر حسی است و فضیلت خیر عقلی. فضیلت مانند گرایش انسان به تقوا و پاکی. این گونه گرایش ها دو نوع است: بعضی فردی است و بعضی اجتماعی. فردی مانند گرایش به نظم و انضباط، گرایش به تسلط بر نفس و امثال اینها و اجتماعی مانند گرایش به تعاون، کمک دیگران بودن، گرایش به احسان و نیکوکاری، گرایش به فداکاری. پس به طور کلی، گرایش به فضیلت یا گرایش های اخلاقی یا به تعبیر دیگر گرایش هایی که از مقوله فضیلت و خیر اخلاقی است، در انسان هست.» (۱) «اما راجع به آنچه که در وجدان بشر قرار گرفته «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» تا آنجا که «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، (۲) قسم به نفس، قسم به آن خود انسان، که راه تقوا و راه زشتی را خداوند به او الهام کرده است، در وجدانش نهاده است؛ یعنی بشر بدون اینکه احتیاجی به معلم داشته باشد، راه پاکی و ناپاکی را تشخیص می دهد.

در جای دیگر، باز به نفس انسان، به اعتبار همین وجدان حق شناسش قسم می خورد: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَهِ وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ»، (۳) قسم نمی خورم به قیامت (یعنی قسم به قیامت) و قسم نمی خورم به روح ملامتگر و به نفس ملامتگر. لوّامه؛ یعنی بسیار ملامتگر: یعنی این نفس آن قدر پاک و

۱- . مجموعه آثار، ج۳، ص۴۹۵.

۲- . به خورشید و گسترش نور آن سوگند و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند. ... و قسم به جان آدمی و آن که آن را آفریده و منظم ساخته، سپس فجور و تقوا را به او الهام کرده است. نک: شمس: ۱- ۸.

۳- . نک: قیامت: ۱و۲.

شریف آفریده شده است که اگر خودش مرتکب یک کار زشت بشود، خود را ملامت می کند. خودش یک قاضی پاک است و حتی علیه خود قضاوت می کند و رأی می دهد. با قیامت هم توأم ذکر شده، چون قیامت محکمه عدل الهی در کل جهان است. این دستگاه محکمه عدل الهی، در داخل ضمیر یک انسان است.» (۱) «قیامت، روز رسیدگی است، روزی که محکمه عدل تشکیل می شود. در نفس انسان هم یک وضع میزانی هست. خدا در نفس انسان هم همان میزانی را که در قیامت دارد، خلق کرده است. یک چنین هادی ملامتگری را به بشر داده ایم که دقیقاً حقیقت را رسیدگی می کند، حقیقت را می فهمد». (۲)

«وقتی این آیه نازل شد: «تَعَاوَنُواْ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ؛ بر کارهای نیک و بر تقوا همکاری کنید ولی بر گناه ها و کارهای دشمنی همکاری نکنید.» (۳) مردی به نام وابصه آمد خدمت رسول اکرم(ص) و گفت: یا رسول اللّه! سؤالی دارم. فرمود: من بگویم سؤال تو چیست؟ [مرد گفت:] بفرمایید: [حضرت فرمود:] آمده ای که برّ و تقوا و همچنین اثم و عدوان را برایت تعریف کنم.» گفت: بله یا رسول اللّه، برای همین آمده ام. نوشته اند پیغمبر سرانگشت خود را جمع کردند، زدند بر سینه وابصه و فرمودند: «یاوابصه! اِسْتَفْتِ قَلْبِکَ، اِسْتَفْتِ قَلْبَکَ، اِسْتَفْتِ قَلْبَکَ؛ این استفتاء را از دل خودت بکن! از قلبت استفتاء بکن»؛ (۴) یعنی خدا این شناخت را به صورت یک الهام به قلب هر بشری الهام فرموده است. یا آیه دیگر قرآن می فرماید: «وَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ

۱- . نک: مرتضی مطهری، نبوت: ص۲۸۵.

۲- . اسلام و مقتضیات زمان، ج۱، ص۳۹۸.

۳- . نک: مائده: ۲.

۴- . محجه البیضاء، ج۹، ص۵۸.

الْخَیْرَاتِ.» (۱) در تفسیر المیزان استنباط خیلی شیرینی دارنـد، می فرماینـد: نفرمود «وَ أَوْحَیْنَآ إِلَیْهِمْ أَنْ اِفْعَلُوا الْخَیْرات»؛ وحی کردیم که کارهـای خیر را انجـام دهنـد. اگر این جـور بـود، همین وحی عـادی می شـد؛ یعنی به آنهـا دسـتور دادیم. بلکه می فرماید: خود کار را، وحی کردیم». (۲)

بـا توجه به وجود جنبه اخلاـقی در انسـان و اینکه از بخش هـای فطری وجود آدمی است و امر فطری چون در نهـاد هر انسانی یافت می شود، دیگر لازم نیست از راه آموزش به وی منتقل شود، پس امر تربیت ساحت اخلاقی چه معنایی پیـدا می کنـد؟ به بیان دیگر، چگونه یکی از میدان های تربیت، ساحت اخلاقی است؟

«تربیت اخلاـقی همچون تربیت در زمینه دیگر ساحت فطری، ماننـد عبادت و پرسـتش، حقیقت جویی و...، از دو رویکرد کلی حفـظ و ارتقـا پیروی می کنـد. در درجـه اول، تربیـت بایـد بر اسـاس فطرت باشـد؛ یعنی به اسـتعدادهای فطری فعلیت بخشـید. بنابراین، اگر تربیت از دایره اسـتعدادهای انسانی خارج شود، سـبب بی توجهی به این استعدادها و کوتاهی در فعلیت بخشی به آنهـا خواهـد شـد. در نتیجه، انسـانی سـاخته می شود که مخـالف جریـان فطری خود گام برمی دارد؛ انسانی متفاوت در حوزه اخلاق، باورها و گرایش ها؛ انسان ساخته و پرداخته شده بر اساس مقاصد و اهداف سازنده». (۳)

تربیت، افزون بر اینکه در درجه اول باید استعدادها و ظرفیت های

۱- . نک: انبیاء: ۷۳.

۲- . فلسفه اخلاق، ص ۶۰.

۳- . نک: مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۵۲.

وجودی انسان را فعلیت بخشد، رشد و ارتقا و به بیان دیگر تکامل آنها را نیز عهده دار است؛ یعنی همان طور که در حوزه حقیقت پویی و حقیقت خواهی، انسان چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی (اجتماع بشر) می تواند تکامل یابد، در دیگر حوزه ها مانند حوزه فضیلت اخلاقی، عشق و پرستش و... نیز می تواند تکامل یابد و از نظر فردی یا اجتماعی رشد کند. بنابراین، پایه های انسانیت و استعداد آن، در آدمی نهفته است که او با کوشش و تربیت و پرورش، می تواند به مراحل عالی تر و فعلیت های برتر دست یابد. (۱)

۸. ساحت ذوقی و هنری

«در انسان، گرایشی به جمال و زیبایی ــ چه به معنای زیبایی دوستی و چه به معنای زیبایی آفرینی که نامش هنر است ــ به معنای مطلق وجود دارد. این، خود، یک گرایشی است در انسان و هیچ کس نیست که از این حس فارغ و خالی باشد. انسان لباس هم که می پوشد، کوشش می کند تا حدی که برایش ممکن باشد، وضع زیباتری برای خودش به وجود بیاورد. اتاقش را [زیبا] می کند. اصلاً زیبایی برای انسان موضوعیت دارد. این زیبایی دوستی یک چیزی است در انسان. انسان زیبایی های طبیعت را دوست دارد. از مناظر خیلی عالی طبیعی لذت می برد، از منظره آسمان، از افق، از کوه ها، از همه اینها لذت می برد؛ یعنی اینها را زیبا می بیند و از زیبایی اینها لذت می برد و همین طور است مسئله هنر که

۱- . نک: مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۳۷.

خودش خلق نوعی زیبایی است. غرض این است که گرایش به زیبایی و مظاهر زیبایی نیز گرایشی است در انسان». (۱)

نقش تربیت در حوزه ذوقی و هنری انسان از دیدگاه اسلام، تعدیل و تعالی این گرایش است، نه خاموش کردن یا آزاد گذاشتن آن به گونه ای که هر نوع زیبایی را در مدار توجه خود قرار دهد؛ حتی اگر به تعطیلی دیگر جنبه های وجود مانند جنبه عقلانی یا عبادی انسان بینجامد. «آن چیزی که شاید بیشتر از همه نیاز به مطالعه دارد، این است که آیا اسلام هیچ عنایتی به استعداد هنری [روح انسان] نموده و در اسلام به زیبایی و جمال عنایتی شده یا نه؟ بعضی چنین تصور می کنند که اسلام از این نظر خشک و جامد و بی عنایت است و به عبارت دیگر، اسلام، ذُوق کش است. البته اینها [که] این چنین ادعا می کنند، به خاطر این است که اسلام روی خوش به موسیقی نشان نداده و نیز بهره برداری از جنس زن به طور عام و هنرهای زنانه [مانند] رقص و مجسمه سازی را منع کرده است. ولی به این شکل قضاوت کردن درست نیست. ما باید راجع به مواردی که اسلام با آنها مبارزه کرده، تأمل کنیم و ببینیم آیا اسلام با آنها مبارزه کرده از آن جهت که زیبایی است یا از آن جهت که مقارن با امر دیگری است که بر خلاف استعدادی از استعدادهای فردی یا اجتماعی انسان است؟ و به علاوه ببینیم در غیر این موارد ممنوعه آیا با هنری مبارزه شده است؟ آنچه مسلم است [در مسئله غنا] این است که اسلام خواسته است از عقل انسان حفاظت و حراست کند. در مجسمه سازی، منع اسلام به خاطر مسئله مبارزه با بت پرستی است. اگر مجسمه ای از پیغمبر و غیره می ساختند، بدون شک،

۱- . مجموعه آثار، ج۲، ص۲۷۷.

امروز بت پرستی خیلی صاف و روشن وجود داشت. در مسئله زن و رقص و غیره هم روشن است که اهتمام اسلام به خاطر [حفظ] عفت است. بنابراین، از این موارد نمی توان استناد به مبارزه اسلام با ذوق نمود. اسلام مخالفتی با جمال و زیبایی ندارد و با این حس نه تنها مبارزه نکرده، بلکه در یک قسمت هایی این حس را تأیید هم کرده است. در کافی بابی داریم تحت عنوان «الزّی و التّجمل» که تجمل؛ همان خود را زیبا کردن است. حدیثی داریم که: «ان اللّه جمیلٌ و یحبّ الجمال؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» (۱) و از همه بالاتر، خودِ زیبایی بیان است که در اسلام در حدّ اعلایی به آن توجه شده است. اسلام یکی از موارد اعجازش، [همین] زیبایی کلام قرآن است». (۲)

۹. ساحت اجتماعی

انسان موجودی است که به یقین اجتماع گراست و افزون بر جنبه های فردی که به حوزه شخصی او مربوط می شود، دارای جنبه اجتماعی نیز هست. شاید هیچ انسان کاملی یافت نشود که بدون ارتباط با هم نوعان خود رشد کرده و به حیات خود ادامه داده باشد. تعداد انگشت شماری کسانی بوده اند که بنا به دلایل و حوادثی، مدتی از جامعه دور افتاده بودند، ولی همه آنها با کاستی های شدید در استعدادهای انسانی و توانمندی های بشری به سر برده اند، تا جایی که درست مانند یک حیوان زیسته و قادر به ادامه زندگی انسانی نبودند. بنابراین، در این اصل که انسان اجتماع گراست و از این نظر تربیت پذیر است و باید پرورش یابد، بحثی نیست. بحث

۱- . شیخ کلینی، فروع کافی، ج۶، ص۴۳۸.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، صص ۵۶۰ _ ۵۶۳.

اصلی در این است که آیا انسان به طور ذاتی اجتماعی است یا بر اساس اجبارهای بیرونی و برای رفع نیازمندی های خود، از سر ناچاری به اجتماع پیوسته است، یا اینکه نه به طور ذاتی، اجتماعی است و نه عضویت در اجتماع را بر اساس اجبار و اکراه پذیرفته، بلکه بر اساس گزینشی عاقلانه و حسابگرانه به زندگی در جامعه روی آورده است.

«مطابق نظریه اول، زندگی اجتماعی انسان ها از قبیل زندگی خانوادگی زن و مرد است که هر یک از زوجین به صورت یک جزء از یک کلّ در متن خلقت آفریده شده[اند] و در نهاد هر کدام گرایش پیوستن به کل خود وجود دارد. مطابق نظریه دوم، زندگی اجتماعی از قبیل همکاری و هم پیمانی دو کشور است که خود را به تنهایی در مقابل دشمنی مشترک، زبون می بینند و ناچار نوعی همکاری و همگامی و ارتباط میان خود برقرار می نمایند. مطابق نظریه سوم، زندگی اجتماعی از قبیل شرکت دو سرمایه دار است که برای تحصیل سود بیشتر، یک واحد تجاری یا کشاورزی یا صنعتی به وجود می آورند.

بنابر نظر اول، عامل اصلی [گرایش به زندگی اجتماعی]، طبیعت درونی انسان است و بنابر نظریه دوم، امری بیرونی و خارج از وجود انسان است و بنا بر نظریه سوم عامل اصلی، نیروی عقلانی و فکری و حسابگرانه انسانی است.

از آیات کریمه قرآن استفاده می شود که اجتماعی بودن انسان، در متن خلقت و آفرینش او پی ریزی شده است. در سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳ می فرماید:

یَأَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَکُم مِّن ذَکَرٍ وَ أُنثَی وَ جَعَلْنَکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوا

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَكُمْ.

ای مردم! شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بازشناسید. همانا گرامی ترین شما نزد خداوند، متقی ترین شماست.

این آیه کریمه، ضمن [سفارش به] یک دستور اخلاقی، به فلسفه اجتماعی آفرینش خاص انسان اشاره می کند، به این بیان که انسان به گونه ای آفریده شده که به صورت گروه های مختلف ملی و قبیله ای درآمده است و با انتساب به ملیت ها و قبیله ها، بازشناسی یکدیگر که شرط لاینفک زندگی اجتماعی است، صورت می گیرد؛ یعنی اگر این انتساب ها که از جهتی وجه اشتراک افراد و از جهتی وجه افتراق افراد است، نبود، بازشناسی ناممکن بود و در نتیجه زندگی اجتماعی که بر اساس روابط انسان ها با یکدیگر است امکان پذیر نبود. اگر فرضاً همه افراد یک شغل [داشتند] و یک رنگ و یک قالب بودند و اگر رابطه ها و انتساب های مختلف میان آنها حکم فرما نبود، افراد در برابر یکدیگر، نظیر کالاهای متحدالشکل یک کارخانه بودند که تمییز آنها از یکدیگر و در نتیجه بازشناسی آنها از یکدیگر و در نتیجه نهایی، زندگی اجتماعی آنها بر اساس روابط و مبادله اندیشه و کار و کالا غیر ممکن بود.

در سوره فرقان آیه ۵۴ می فرماید:

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً.

اوست که از آب، بشری آفرید و آن بشر را به صورت نسب ها (رابطه های نسبی) و خویشاوندی دامادی (رابطه های سببی) قرار داد.

این آیه کریمه نیز روابط نسبی و سببی را که مایه پیوند افراد با یکدیگر و پایه بازشناسی آنها از یکدیگر است، به عنوان طرحی که در متن خلقت

برای حکمت و غایتی کلی قرار داده شده، عنوان نموده است.

در سوره مبارکه زخرف آیه ۳۲ می فرماید:

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ.

آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ [آیا کار خلقت به آنها واگذار شده که هر چه را به هر که بخواهند، بدهند و از هر که نخواهند، بازگیرند؟] ما مایه های معیشت و وسایل زندگی (امکانات و استعدادها) را میان آنها در زندگی دنیا تقسیم کردیم و برخی را بر برخی دیگر از نظر امکانات و استعدادها به درجاتی برتری دادیم تا به این وسیله و به صورت متقابل، برخی، برخی را مسخّر خود قرار دهند [و در نتیجه همه به طور طبیعی مسخّر هم واقع شوند] و همانا رحمت پروردگارت (موهبت نبوت) از آنچه اینها گرد می آورند، بهتر است.

انسان ها از نظر امکانات و استعدادها یکسان و همانند آفریده نشده اند که اگر چنین آفریده شده بودند، هر کس همان را داشت که دیگری [داشت] و همان را فاقد بود که دیگری فاقد [بود] و طبعاً نیاز متقابلی و پیوندی و خدمت متبادلی در کار نبود. خداوند، انسان ها را از نظر استعدادها و امکانات جسمی و روحی و عقلی و عاطفی، مختلف و متفاوت آفریده است؛ بعضی را در بعضی از مواهب بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داده است و احیاناً آن بعض دیگر را بر این بعض، در بعضی دیگر از مواهب برتری داده است و به این وسیله همه را بالطبع نیازمند به هم و مایل به پیوستن به هم قرار داده و به این وسیله، زمینه زندگی به هم پیوسته اجتماعی انسان امری طبیعی است، نه صرفا قراردادی

و انتخابی و نه اضطراری و تحمیلی». (۱)

بنـابراین، گرایش اجتماعی انسان از فطرت وی ریشه گرفته است. در واقع، اگر قرار نبود انسان ها به صورت اجتماعی زنـدگی کننـد، ادامه حیات انسانی به ایفای نقش اجتماعی مربوط نمی شد، مانند بسـیاری از حیوانات که به صورت انفرادی به زندگی خود ادامه می دهنـد؛ زیرا آفرینش آنها بر اساس رفع نیازمنـدی ها به وسـیله یکـدیگر و رشد و تعالی در کنار یکدیگر صورت نگرفته است، بر خلاـف انسـان که از آغـاز آفرینش به گونه ای آفریـده شـده که نه تنها برای برآوردن نیازهای حیاتی خویش نیازمند دیگران است، بلکه رشد و پیشرفت و به اعتباری تکامل و تعالی اش در گرو روابط وی با اجتماع است.

از نظر اسـلام، در تعامـل فرد و اجتمـاع نه فرد دارای اصـالت محض است و نه جـامعه دارای اعتبار محض؛ زیرا جامعه نه وجود حقیقی دارد و نه قانون و سـنت و سـرنوشت و شـناخت؛ تنها افرادند که وجود عینی دارند و موضوع شـناخت قرار می گیرند و سرنـوشت هر فرد، مسـتقل از سـرنوشت دیگر افراد است. این گـونه هم نیست که افراد و اجزای جـامعهماننـد یـک کارخـانه و ماشـین، به یکدیگر وابسـته باشـند و در یک رابطه علّی و معلولی مکانیکی، آثار و حرکاتشان به یکدیگر گره خورده باشد؛ به گـونه ای که افراد دارای سـرنوشتی مشـترک باشـند و جـامعه، این مجمـوعه مرتبـط الاـجزاء، از نظر رابطه خـاص علّی و معلولی مکـانیکی که میـان اجزایش برقرار است، شـناختی جـداگانه از شـناخت هر یک از اجزا داشـته باشـد. از سوی دیگر، اسـلام به اصالت محض جامعه نیز معتقد نیست و به اینکه هر چه هست،

۱- . مجموعه آثار، ج۲، صص ۳۳۲ _ ۳۳۵.

روح جمعی و وجـدان جمعی و شـعور جمعی و اراده جمعی و خـواست جمعی و «مـن» جمعی است و شـعور و وجـدان فردی، مظهری از شعور و وجدان جمعی است و بس.

اسـلام یـک نظر چهـارمی مطرح می کنـد و آن این است که هم فرد و هم جمـع، هر دو اصـالت دارنـد. از این نظر که افراد به عنوان اجزای جامعه در جامعه حل نشـده اند تا مانند مرکبات شـیمیایی، ترکیبی جدید و یگانه ایجاد کنند، اصالت فردی است، ولی نوع ترکیب افراد را از نظر مسائـل روحی و فکری و عـاطفی، از نوع ترکیب شـیمیایی می دانـد که افراد در جـامعه، هویت جدیـد؛ یعنی همان هویت جامعه را می یابنـد، هر چند جامعه هویت جداگانه ندارد، پس از این نظر اصالت اجتماعی است. بنا بر این نظریه، دو نوع هویت و شـعور و روح مطرح می شود. روح و شـعور و وجـدان و اراده و خواست جدید؛ یعنی اجتماعی، علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد. (۱)

بحثی که در تربیت اجتماعی مطرح می شود، مربوط به همین مسئله است که چگونه روح جمعی منفی، بر روح فرد چیره نشود و از طرف دیگر، چگونه انسان با حفظ فردیت خود و اسـتقلال و آزادی خویش در اجتماع، به صورت متعادل زنـدگی کنـد و از اجتماع دوری نکند؟

از سوی دیگر، جنبه اجتماعی، یکی از جنبه های معنوی آفرینش انسان است؛ یعنی خداوند متعال انسان را به گونه ای ساخته و پرداخته است که در اجتمـاع به عنوان عضوی از اعضـای جـامعه حضور داشـته باشـد. بنابراین، جنبه اجتماعی بایـدماننـد دیگر جنبه هایی که در نوع آفرینش انسان ریشه

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲، صص ۳۳۵ _ ۳۴۳.

دارنـد، مانند جنبه حقیقت جویی یا اخلاقی، تربیت شود؛ یعنی اولاً باید آن را حفظ و از هرگونه بی توجهی به آن و فراموشـی آن جلوگیری کرد؛ زیرا در غیر این صورت یـک اسـتعداد و ظرفیت طبیعی موجود در آفرینش از بین خواهـد رفت و ثانیـاً باید آن را در جهت دینی شکوفا و جلوه گر ساخت.

از نظر اسـلام، افزون بر ارتبـاط انسان با خـدا، بایـد رابطه ای ثابت و همیشـگی میان فرد و اجتماع نیز برقرار شود. تلاش آموزه های دینی این است که انسان هم در جنبه عبادی و هم اجتماعی فعال و کوشا باشد و یکی را فدای دیگری نکند، زندگی خود را در یکی غرق و از دیگری کاملاً تهی نگردانـد. بر خلاـف مسـیحیت که ایمان را فقط امری قلبی می دانـد و آن را به رابطه انسان با خـدا محـدود می کنـد، اسـلام آن را در حوزه خصوصـی و وجـدانی انسان محصور نمی سازد، بلکه به رابطه انسان با انسان نیز توجه جدّی می کند.

دین اسـلام، دینی فردی نیست، دینی جـامعه سـاز است و امتیـاز بزرگ آن، این است که به حقوق و اخلاـق در کنار هم توجه می کند. در اسلام همچنان که گذشت، صمیمیت و نیکی، از امور اخلاقی مقدس شمرده می شود، آشنایی با حقوق و دفاع از آنها نیز مقدس به شمار می آید. (۱)

۱۰. ساحت فنی و صنعتی

یکی از ساحت های تربیت انسان، جنبه فنی و صـنعتی است. انسان برای ادامه زندگی، ناچار باید از نعمت های طبیعی اسـتفاده کند و با استفاده از

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۱۹، ص۱۳۹؛ مرتضی مطهری، آزادی معنوی، ص۱۲۸؛ یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۶۰.

ابزار و وسایل لازم، آنها را دگرگون سازد. از سوی دیگر، حوزه استفاده از ابزار، فراتر از استفاده از آنها برای تسخیر طبیعت است، بلکه برای دفاع از خود نیز، استفاده از ابزار و آلات لازم است. فنون و تکنیک در هر عصر، مستلزم استفاده از ابزار و آلات جدید متناسب با همان عصر و زمان است. پس باید انسان هایی تربیت شوند که بتوانند از جدیدترین وسایل زمان خویش در کشاورزی، پزشکی و رشته هایی مانند آن استفاده کنند. (۱)

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۷۴.

فصل ششم: راهکارهای اعمال تربیت

۱. انواع تربیت

به طور کلی تربیت یا با مربی صورت می گیرد یا به طور فردی و به صورت اصلاح خود و خودسازی. بنابراین، تربیت دو نوع است: تربیت به صورت دیگرسازی و تربیت به صورت خودسازی.

شاید این مسئله بسیار روشن باشد که انسان از دو راه، راهنمایی و ساخته و به اصطلاح تربیت می شود یا مربی و راهنمایان خارجی، مانند الگو او را هدایت می کنند یا با هشدارهای درونی و تذکر باطنی، در صدد تعالی و رشد خود یا تغییر مسیر بر می آید. حال دو پرسش اساسی در این میان مطرح می شود: پرسش نخست اینکه آیا این دونوع تربیت، مستقل و جدای از یکدیگرند؛ یعنی اگر انسان با عاملی خارجی مانند مربی تربیت شود، دیگر عامل درونی او نقشی ندارد و تمام اثر تربیتی از خارج؛ یعنی از سوی مربی و عوامل بیرونی بر او وارد می شود؟ پرسش دوم این است که آیا تربیت به صورت خودسازی، می تواند مستقل از تربیت به صورت دیگرسازی باشد؟ در پاسخ به پرسش اول می گوییم: «بعضی گمان می کنند انسان مانند یک گیاه و حیوان، تنها به دست دیگری باید تربیت شود، باید شخصی دیگر باغبان و مربی و سازنده وجود او باشد. شک نیست که

انسـان احتیـاج دارد به معلمـان و مربیـانی که آنها هادی و راهنما و سازنـده وجود او باشـند، ولی انسان یک فلز یا یک سـنگ گران قیمت نیست که او را به دست یـک صـنعتگر مـاهر بـدهیم و همه آرایش و پیرایش او را از آن صـنعتگر بخواهیم. انسـان یـک گیـاه نیست که ما او را به دست باغبان بسـپاریم و فقط باغبان را مسـئول همه چیز بـدانیم. انسان که انسان است، علاوه بر قوای نباتی و احساسات حیوانی دارای قوّه عقل و اراده است. عقل و اراده نمی گذارد که صددرصد تابع عوامل خارجی باشد، ماننـد یک فلز و یک سـنگ تابع حرکات دست یک صـنعت گر باشـد، مانند یک گیاه به هر دست که او را بپرورند، بروید و مانند یک طوطی در پس آیینه او را نگه دارند و هر چه به او تلقین شود، تکرار کند، بلکه یک نوع استقلال و حُریت اراده ای دارد که ممکن است بـا وجود همه عوامـل خـارجی کاملاًـ تحت تأثیر قرار نگیرد؛ یعنی صددرصـد مجبور و تحت تأثیر عوامل بیرون از وجـود خود نیست. در نهـایت کـار، خودش بایـد دربـاره خودش بیندیشـد و خودش دربـاره خودش تصـمیم بگیرد و مـادامی که خودش درباره خودش نیندیشـد، انـدیشه دیگران درباره او کافی نیست. انسان این فرق را با سایر امور تربیت پـذیر دارد که مربیان خارجی برای تربیت وی کافی نیسـتند، هر کسـی بایـد خودش حالت مربی گری نسـبت به خودش پیدا [کند]، دو شخصـیت پیـدا کنـد: از یک نظر فرمانـده باشـد و از یک نظر فرمان پذیر، از یک نظر پندده باشد و از یک نظر پندپذیر، از یـک نظر ملامـت کـن باشـد و از یـک نظر ملامـت پـذیر، از یـک نظر حسـاب کش باشـد و از نظر دیگر حسـاب ده. ایـن از خصوصیات بارز انسانی است که در خود یک نوع دوگانگی احساس می کند، اما در واقع دوگانگی نیست؛ یعنی چنین نیست که در هر کسی دو روح و دو نفس باشد؛ یکی از آنها حاکم و دیگری

محکوم، یکی پندده و دیگری پندپذیر باشد، چیزی که هست، همان طوری که رسول اکرم(ص) می فرماید: خداوند این موجود عجیب را که نامش انسان است، ترکیبی قرار داده از غرایز و تمایلات مختلف و به این مناسبت در وی حالاتی شبیه دوگانگی پیدا می شود». (۱)

و اما در پاسخ به پرسش دوم که درباره امکان استقلال تربیت به معنای خودسازی، از تربیت به معنای دیگرسازی است، عرض می کنیم بله، این امر امکان دارد. انسان در بسیاری از مواقع می تواند خود اقدام به تربیت خودش کند، بدون اینکه نیازمند عامل خارجی باشد. هرچند در تربیت الهی و دینی نیازمند پیامبران است و در بسیاری از موقعیت های تربیتی می تواند با توجه به آموزه های آنها اقدام به خودسازی کند. در این موقعیت ها، تربیت نه میان مربی و متربی، بلکه در وجود خود فرد جریان دارد. عوامل و روش های تربیتی به شیوه خودسازی، از تحقق و استقلال این شیوه حکایت دارد. (۲)

۲. مراحل تربیت

مراحل تربیت، از دو جنبه اهمیت دارد؛ یکی از جنبه موضوع تربیت که انسان است؛ یعنی انسان در جریان تربیت چه مراحلی را باید بگذراند و مربی از کدام مرحله، بهتر می تواند برای تربیت اثرگذار بهره گیرد. دیگر اینکه در میان انواع برنامه های تربیتی، کدام برنامه جلوتر و کدام یک عقب تر است، در واقع مرحله بندی در برنامه های تربیتی چگونه است؟ در آثار شهید مطهری به این بحث به طور مفصل پرداخته نشده، ولی

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۱۱۲.

۲- . این روش ها و عوامل در ادامه بحث به صورت کامل مطرح می شود.

اشاره های موجود در این زمینه، راهنمای خوبی برای عرضه دیدگاه مراحل تربیتی است.

در بحث های بعدی خواهیم گفت که روش ها و عوامل تربیت تنها در یک دوره خاص و مشخص از زندگی به کار گرفته نمی شوند، بلکه در تمام طول زندگی کارایی دارند. بنابراین، تربیت به زمان و مرحله خاصی از زندگی محدود نیست، بلکه سرتاسر زندگی انسان، میدان تربیت و پرورش اوست. حضور پیوسته عواملی چون عبادت، کار، محبت و مانند آن در زندگی، تربیت را در تمام مراحل زندگی امکان پذیر می سازد. ازاین رو، بحث درباره مراحل تربیت از دو جنبه است. یک بحث درباره دوره هایی از عمر انسان است که در این دوره ها، تربیت اثرگذارتر است و بحث دیگر درباره مراحل تربیت کودک است، اما بحث اول: «اساس تربیتی در انسان باید بر شکوفا کردن روح باشد. آیا دوره های مختلف عمر از این نظر فرق می کند یا نه؟ مسلّم فرق می کند. بعضی دوره ها تناسب و موقعیت بسیار بهتری برای شکوفا شدن استعدادها دارد. همین دوره بعد از هفت سالگی که در احادیث هم به آن عنایت شده که از آن به بعد، به تربیت بچه توجه شود ـ از هفت سالگی تا حدود سی سالگی ـ دوره بسیار مناسبی است برای شکوفا شدن روح از نظر انواع استعدادها، استعداد علمی، استعداد دینی و حتی استعداد اخلاقی. لهذا جزو بهترین دوران محصل بودن اوست؛ چون هم اوان روحش یک اوان بسیار مناسبی است و هم در این اوان در یک محیطی قرار می گیرد که روز به روز بر معلومات، افکار، اندیشه، ذوقیات و عواطفش افزوده می شود. اگر در این دوره، انسان از نظر علمی و معنوی محروم بماند، یک زیانی است که

نمی شود گفت صددرصد در سنین بزرگی و در پیری جبران شدنی است». (۱)

بی توجهی به دوران شکوفایی روح که در امکان فعلیت یافتن استعدادها در این دوره بیشتر فراهم است، زمینه ساز پیدایش مشکلاتی در دوره های دیگر می شود؛ زیرا روح انسان دارای شعور باطن است و از این نظر با روح نبات فرق می کند. ازاین رو، در صورت به کمال نرسیدن در سنین پایین، دچار افسردگی و محرومیت می شود که بیماری های روانی، جنایت ها و فسادهای اخلاقی را در پی خواهد داشت.

«در واقع یک تفاوت اساسی میان شکفتگی طبیعی و غریزی با شکوفایی روح وجود دارد. شکفتگی غریزی در مراحل مربوط به خود تا اندازه ای به طور طبیعی و ناخودآگاه صورت می گیرد؛ زیرا عوامل مؤثر بر این پدیده، کم و بیش وجود دارد و این استعدادها دیر یا زود در همه شکفته می شود، برخلاف استعدادهای علمی، اخلاقی، دینی، زیبایی و مانند آن، که عوامل شکوفاسازی آنها در همه جا وجود ندارد. ازاین رو، وقتی مرحله شکوفایی آنها فرا می رسد، باید محیط مناسب و عوامل فعال را برای این شکوفایی فراهم آورد و به بیان دیگر، باید تربیت و پرورش به طور جدی و همه جانبه، آن استعداد را در زمان مناسب دریابد و تا دیر نشده است، درصدد شکوفا سازی آن برآید». (۲)

۳. اهمیت تربیت دوران کودکی

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۵۶.

۲- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۹۰.

تا اینجا بحث درباره مراحل تربیت؛ یعنی لزوم توجه به مرحله شکوفایی روح، تاحدودی کلی بود، ولی به طور خاص، مراحل تربیت را در دوران کودکی نیز می توان پی گیری کرد.

به طور کلی بحث درباره مراحل تربیت کودک با بحث درباره مراحل تعلیم او متفاوت است؛ زیرا تربیت کودک از زمان تعلیم او و همراه با آن آغاز نمی شود؛ یعنی تعلیم و تربیت هم زمان نیست، بلکه تربیت بر تعلیم مقدّم است. شاید دلیل مقدّم بودن جمله «یُزَکّیهِم» بر «یُعَلِّمُهُم» در قرآن همین باشد؛ چنان که صاحب المیزان نیز تزکیه را به تربیت و پرورش معنا کرده است. در اصل، تربیت طفل از دوران جنینی و حتی پیش از آن آغاز می شود. ازاین رو، در اسلام مجموعه ای از آداب و مقررات برای پیش از مباشرت و حین مباشرت و دوره حمل آمده است. طفل در دوران شیرخوارگی و پیش از یک ساله شدن، آماده نقش پذیری و شکل گیری شخصیت و در معرض برخی بیماری های روانی است. ازاین رو، لازم است بهداشت روانی او رعایت شود. بنابراین، باید مراحل تربیت کودک را پیش از مراحل تعلیم وی دانست. نخستین مرحله تربیت کودک، همان مرحله پیش از پیدایش و هستی است که این مرحله آمادگی، آداب و وظایفی دارد.

مرحله دوم، دوران گیاهی یا جنینی کودک است که کودک مانند گیاه، به ریشه؛ یعنی به وجود مادر متصل است. البته مادر در این مرحله نه تنها در جسم کودک، که در روح او نیز اثرگذار است. ترس ها، وحشت ها و نگرانی های مادر در این دوران، در روان کودک اثر می گذارد، همچنان که

اندیشه ها، نیک خواهی ها، بدخواهی ها، نیت خیر و خدمت یا شرارت و جنایت، همه اینها اثرگذار است. در این مرحله، اثرگذاری از نوع تأثیر زمین در گیاه است.

مرحله سوم، دوران واکنش های ناخودآگاه است که به دوران شیرخوارگی و نداشتن حس تشخیص کودک مربوط می شود. روان کودک در این دوره شکل می گیرد و خوش بینی و بدبینی به جهان خارج در همین دوره پیدا می شود. در این دوره است که مهر و نوازش مادر اثر خود را می گذارد. روان کودک، به رفتار والدین و میانه روی آنها در پاسخ دادن به گریه هایش بسیار حساس است. بی اعتنایی به ناراحتی های او، روحش را بیمار و بدبین و پاسخ دادن به بهانه های بی جایش نیز روح وی را پرتوقع و بهانه گیر می سازد. نظم در تغذیه نیز بسیار لازم و ساکت کردن بچه به وسیله پستان یا پستانک خطرناک است.

مرحله چهارم، مرحله آگاهی تقلیدی یا تلقینی است که به طور معمول از دو سالگی به بعد در کودک پیدا می شود. در این مرحله، کودک آماده تقلید و حکایت و شبیه سازی کارهای پدر و مادر است که قهرمان دنیای کودکند؛ یعنی آنها هر کاری بکنند، کودک میل دارد تکرار کند. برای کودک درست یا نادرست بودن کار مطرح نیست؛ یعنی او درست می داند؛ زیرا تصوری از نادرست ندارد. در این مرحله است که پدر و مادر به عنوان نخستین الگو، مسئولیت بزرگی در تربیت کودک دارند. معلوم است پسری که می بیند پدرش نماز می خواند یا دختری که مادر را در حال عبادت می بیند، از آنها تقلید می کند و پسری هم که پدر را در حال

شراب خواری و بدمستی می بیند یا دختری که مادرش را در حال دیگری می بیند... .

مرحله پنجم، دوران آموزش کودک است. در این دوره، هوش و فکر کودک مطرح است. مطالبی که والـدین از راه قصه یا به صورت های دیگر به کودک انتقال می دهند و آموزش های مدرسه و کودکستان، طفل را در مراحل آموزش و از نظر ذهنی رشد می دهد. (۱)

۴. مراحل برنامه تربیتی

بحث دیگر، دربـاره مراحـل برنـامه تربیـتی است، به طـور کلی تربیت در مرحله نخست بایـد از برنـامه خداشناسـی آغـاز شود. نخستین اقـدام پیامبران برای اصـلاح مردم، یادآوری خـدا به آنها بود. پس از آن با نیروی ایمان به خـدا، درصدد اجرای دیگر برنـامه هـای تربیتی خود برمی آمدنـد. بنابراین، ابتـدا خـدا را به مردم می شـناساندند، سـپس دیگر برنامه های خود را اجرا می کردند. (۲) در حقیقت، آنها از نیروی مرحله اول برای پیشـرفت در مراحل دیگر استفاده می کردند. چنین نبود که ابتدا احکام و قوانین دینی و خواسته های الهی را مطرح کنند، بلکه ابتدا بر توحید پافشاری می کردند و سپس در ادامه آن، مردم را مرحله به مرحله به سوی پذیرش مقررات دینی هدایت می کردند.

۵. عوامل و کارکردهای تربیت

اشاره

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، صص ۹۵ ـ ۹۸.

۲- . نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۰، ص۹۶.

عوامل تربیت در واقع، همان روش ها و راه هایی است که ما را در عملی ساختن اهداف تربیتی یاری می کند و با رعایت آنها، این هدف ها تحقق می یابد. برای مثال، با بهره گیری از راه کار الگو یا تشویق و تنبیه یا امر به معروف و نهی از منکر، می توان به امر تربیت جامه عمل پوشاند و به هدف های تربیتی دست یافت.

بیشترین تعبیری که شهید مطهری درباره این عناصر روشی به کار برده، تعبیر عامل و عوامل است. پرسشی که مطرح می شود این است که چرا از تعبیر روش و شیوه استفاده نکرده است و آیا میان این دو تعبیر؛ یعنی روش و عامل، تفاوت وجود دارد؟ به طور کلی استفاده از واژه عامل تربیت، به جای روش تربیت، بیانگر آن است که چون تربیت در متن زندگی قرار گرفته و از آن جدا نیست، این چنین نیست که همواره دارای روش های اختصاصی و مستقل باشد، بلکه در بسیاری از اوقات از همان فعالیت ها و عناصر اثرگذار در متن زندگی استفاده می شود.

به بیان دیگر، تربیت گاهی از راه های ویژه ای که فقط کارکرد و فایده تربیتی دارد، بهره می جوید، مانند روش تشویق و تنبیه، روش الگویی، روش امر به معروف و نهی از منکر و روش رفق و مدارا. آنچه در تمام این روش ها مشترک است، این است که این روش ها فقط در زمینه تربیت به کار می روند. ازاین رو، در دیگر امور زندگی مانند خوردن، خوابیدن، هم نشینی و مانند آن، که غیر از حوزه تربیتند، کارآیی ندارند. در واقع، این روش ها فقط برای تربیت در نظر گرفته شده اند و در ظرف تربیت و اصلاح کارآیی دارند. روشن است که ما همیشه در یک موقعیت تربیتی به معنای اختصاصی آن قرار نداریم، بلکه بسیاری از اوقات در موقعیت هایی

قرار گرفته ایم که هـدف اولیه در آن موقعیت ها برآورده ساختن نیازهای دیگر زندگی روزانه است، نه تربیت. البته با توجه به زندگی مدار بودن تربیت، تمام موقعیت های زندگی، جنبه تربیتی هم دارند، ولی برخی به صورت مستقیم و برخی به صورت غیرمستقیم. در آن دسته از موقعیت های زندگی که به طورمستقیم برای تربیت در نظر گرفته شده اند، از عناصری معیّن؛ یعنی همـان روش هـای تربیتی استفاده می شود، ولی در آن دسته از موقعیت هـای زنـدگی که به طور غیر مستقیم کارکرد تربیتی دارنـد، از عناصـری اسـتفاده می شود که برای منظوری دیگر در نظر گرفته شـده انـد، بـا وجود این، دارای کـارکرد تربیتی نیز هستند. ازاین رو، آن عنصر را نمی توان یک روش تربیتی قلمداد کرد؛ چرا که فقط دارای کارکرد تربیتی نیست، بلکه نخستین کـارکرد آن، برآوردن دیگر نیازهـای انسـان در جریان زنـدگی است. برای مثال، ازدواج یا کار، به نیازهای حیاتی و ضـروری انسـان در زمینه ای جز تربیت پاسـخ می دهنـد، ولی از سوی دیگر هر دو، کـارکرد تربیـتی هم دارنـد. این دسـته از عناصـر که دارای کارکرد غیرمسـتقیم تربیتی هسـتند، چون روش تربیت قلمـداد نمی شونـد، در عنوان عامل تربیت می گنجنـد. ازاین رو، برخی از عناصر اثرگذار در رسیدن به هدف های تربیتی، حالت روش و برخی حالت عامل دارند و از آنجا که مفهوم عامل از روش عام تر است، می توان با این مفهوم، هم عوامل تربیتی روشی و هم عوامل تربیتی غیر روشی را عرضه کرد.

نکته دیگر این است که روش هـا و عوامل تربیت، در تربیت به طور اجتناب ناپـذیر به معنای دیگرسازی به کار نمی رود، بلکه با توجه به اینکه حوزه تربیت، هم تربیت غیر (دیگرسازی) و هم تربیت خود (خودسازی)

را در بردارد، عوامل تربیتِ هر دو حوزه را نیز در بر می گیرد. این عوامل عبارتند از:

الف) آموزش و فراگیری

یکی از عوامل و روش های تربیت، گسترش حوزه آگاهی ها و ژرفا بخشیدن به آن است. فراگیری معارف و گسترش حوزه بینش، تأثیر بسزایی در نوع خواسته ها و گرایش های انسانی دارد. به دیگر سخن، میان علم و ایمان رابطه ای برقرار است. از سوی دیگر چه بسیار دانشمندانی که با وجود دانش اندوزی، نتوانستند به آن عمل کنند و راه هدایت را بیابند. بنابراین، باید به بحث علم و دانش به عنوان عاملی در مسیر هدایت انسان، از این نظر توجه شود که اساساً دانش آموزی چگونه سبب تربیت آدمی می شود؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت گرچه دانش به تنهایی سودهایی در پی دارد، در صورتی که از راه عقل وارد نشود و ظرفیت عقلانی بشر را تقویت نکند، نه تنها عامل اصلاح و تربیت نیست، بلکه چه بسا عامل تباهی و تخریب نیز باشد.

«آگاهی جز اطلاع، چیز دیگری نیست. آگاهی؛ یعنی آگاهی. آیا آگاهی و اطلاع می تواند انسان را بسازد؟ سنایی بهترین حرف را زده است که: «چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا» آگاهی جز اینکه فضا را برای انسان روشن کند، کار دیگری نمی کند. آگاهی به انسان هدف نمی دهد، همان طور که علم برای انسان هدف خلق نمی کند. علم، انسان را در رسیدن به هدف هایش کمک می کند، ولی به انسان هدف نمی دهد. بنابراین، از آگاهی به تنهایی کاری ساخته نیست. قرآن می گوید آگاه ترین

آگاهان شیطان بود. آگاهی اش خیلی کامل بود، حتی خداآگاه بود. قرآن، خداآگاهی را هم کافی نمی داند و اصلاً برای آگاهی از آن جهت که آگاهی است، جز ارزش روشن کردن، ارزش دیگری قائل نیست. می گوید شیطان خدا را می شناخت. به خداآگاه بود، به نبوت پیغمبران اعتقاد داشت، به وجود قیامت ایمان و اعتقاد داشت، ولی در عین حال کافر بود، چرا؟ زیرا مؤمن نبود. ایمان مسئله ای است مبتنی بر آگاهی، ولی همراه با گرایش. ایمان؛ یعنی تسلیم؛ یعنی خداآگاهی مقرون به گرایش و تسلیم در پیشگاه حق.» (۱) «مشکل عصر ما همین است. خیال می کنیم که علم کافی است، اگر ما عدالت و اخلاق را بشناسیم و به آنها عالم باشیم، کافی است برای اینکه اخلاقی و عادل باشیم، ولی عمل نشان داد [ه است] که اگر علم منفک از ایمان بشود، نه تنها برای اخلاق و عدالت مفید نیست، بلکه مضر هم هست». (۲)

«عقل و علم باید با یکدیگر توأم باشد، اگر انسان تفکر کند، ولی اطلاعاتش ضعیف باشد، مثل کارخانه ای است که ماده خام ندارد یا ماده خامش کم است؛ قهراً نمی تواند کار بکند یا محصولش کم خواهد بود. [تولید] محصول بستگی دارد به اینکه ماده خام برسد. امام موسی بن جعفر(ع) می فرماید: «یا هشام! ثمّ بَیَّنَ اَنَّ العَقْلُ مَعَ الْعِلْمِ» (۳) عقل و علم باید توأم باشد. علم، فراگیری است، به منزله تحصیل مواد خام است؛ عقل، تفکر و استنتاج و تجزیه و تحلیل است. آنگاه حضرت استناد می کنند به آیه: «وَ تِلْکَ الْأَمْثَلُ

۱- . فلسفه اخلاق، صص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۵۱۶.

۳- . بحارالانوار، ج۲، ص۹۶.

نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَآ إِلاَّ الْعَلِمُونَ» (۱) ببینید چگونه عقل و علم با هم توأم شده است». (۲)

در واقع قرآن ایمان و علم بشر را از هم جدا نمی داند. «البته ایمان غیر از علم است، ولی هر دو به یکدیگر پیوسته اند. کدام کتاب مثل قرآن این همه برای آیات خلقت اهمیت قائل شده است و مرتب بشر را دعوت کرده که هر چه می توانی بیشتر در آثار خلقت تفکر و تأمل کن! این منطقی ترین بیان برای خداشناسی است. این نشان می دهد که قرآن این جریان ها را جریان های ساده ای نمی داند، همین طور [که] هر چه علم بشر پیشروی کرده، این مطلب را بیشتر کشف کرده است. قرآن به طور اجمال می گوید: در فلان موضوع برو مطالعه کن، بعد ببین چه مطالبی به نفع خداشناسی کشف می کنی! راجع به خلقت و ریشه خلقت مطالعه کن، دلیل برای خداشناسی پیدا می کنی! در گردش شب و روز که روز پیدا می شود، شب پیدا می شود و در رابطه مخصوص خورشید و زمین دلیل برای خداشناسی پیدا می کنی. در حرکت بادها و ابرها همین طور، در ریزش باران نیز، در رابطه ای که میان ریزش باران و پیدایش گیاهان و حیوانات است، در همه اینها هر چه بیشتر فکر و مطالعه کنی، برای شناسایی خدا بهتر دلیل پیدا می کنی.» (۳) «در عین حال این مطلب هم در قرآن هست که اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند در دل شما یک مایه تمییز قرار می دهد: «إَن تَتَّقُواْ اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً» (انفال: ۲۹) اما نمی گوید اگر

۱- . نک: عنکبوت: ۴۳ «این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانشمندان تعقل نمی کنند».

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۴۳.

۳- . مجموعه آثار، ج۴، ص۶۱۲.

می خواهی به این برسی، آن را رها کن». (۱)

با وجود تأکیدهای فراوان اسلام بر ارزشمندی و حجت بودن عقل و پذیرش اعتقادات در ایمان فقط از راه عقل و همچنین با توجه به اینکه عقل چراغی دانسته شده است که با ماده علم روشن می شود و بنابراین باید با علم آموزی آن را برافروخت، می توان نتیجه گرفت که علم آموزی نقش مهمی در تربیت انسان ایفا می کند. بنابراین، فراگیری و آموزش یکی از عوامل تربیت انسان به شمار می آید.

انسان همان طور که از راه خودآگاهی (ایمان) می تواند به سعادت برسد، از راه جهان آگاهی (علم) نیز می تواند رستگار گردد. «تکامل و پیشرفت و سعادت او (انسان) در گرو این دو آگاهی است: ایمان، سرمایه خودآگاهی و علم، وسیله جهان آگاهی. آنچه مسلّم است این است که توسعه آگاهی، به معنای توسعه و بسط حیات انسان است. انسان به هر نسبت از خود و جهان آگاه تر باشد، جاندارتر است. به تدریج که درجه آگاهی انسان بالا می رود، درجه حیات و جانداری اش بالا می رود». (۲)

یکی از جلوه های علم آموزی و گسترش مرزهای آگاهی، در شناخت هر چه بیشتر تکالیف رخ می نماید. «بدیهی است انسان آنگاه قادر است تکلیفی را انجام دهد که از وجود آن تکلیف آگاه باشد.» (۳) به طور کلی، نقش آموزش و فراگیری به عنوان عامل تربیت، در ارتباط با جنبه عقلانی انسان و حقیقت جویی او آشکار می شود. به این معنا که علم، سبب

۱- . نبوت، ص۲۸۹.

۲- . مجموعه آثار، ج۲، صص ۳۰۳ _ ۳۰۷.

۳- . مجموعه آثار، ج۲، ص۲۹۴.

روشن تر شدن چراغ عقل و شکوفاتر شدن آن می گردد. در واقع، علم همان عقل اکتسابی است که به روشنایی و فهم بیشتر، می انجامد. (۱)

ب) تفکر

اشاره

«در اسلام، هم دعوت به علم شده است و هم دعوت به عقل (به معنای تعقل). علم به معنای آموزش و فراگیری است، ولی تنها فراگیری کافی نیست و آنچه که در زمینه فراگیری ضرورت دارد، مسئله تفکر کردن در ماده های فراگرفته شده است.» (۲) بنابراین، افزون بر علم آموزی، تفکر و تدبر نیز به طور مستقل یکی از عوامل تربیت به شمار می آیند. درباره عقل و اینکه یکی از جنبه های وجودی انسان استعداد عقلانی اوست که به همین دلیل باید به عنوان یکی از هدف ها به آن توجه شود، به طور مفصل بحث کردیم. در این بخش آنچه از کارکرد عقل؛ یعنی تفکر و تدبر درنظر است، عاملیت و طریقیت تفکر در مسیر پیشرفت و تربیت انسان است. «قرآن کریم موضوع تفکر را مطلق و مبهم نگذاشته. علی الاجمال نگفته بروید فکر کنید، در هر موضوعی که بود و در اطراف هر چیز که بود. موضوعات را به طور کلی به دست می دهد». (۳)

یک ـ راهکارهای تربیتی تفکر

اشاره

از نظر قرآن، تفکر در سه مسیر می تواند عامل تربیت و رشد انسان باشد:

اول ـ تفکر در عالم خلقت

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۷۲۵.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۳۷.

۳- . نک: آل عمران: ۱۹۰و۱۹۱.

«تفکر در عالم خلقت برای معرفت و شناسایی خدا و در واقع کشف عالم برای شناختن خداست. در خود قرآن می بینیم چقدر این موضوع تکرار شده:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَیَ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. (آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱) (۱)

مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه های روشنی برای خردمندان است. همان ها که خداوند را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که به پهلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند.

دوم _ تفکر در تاریخ

«یکی از تفکراتی که در قرآن مجید به آن توجه شده، تفکر در تاریخ و سرنوشت و سرگذشت اقوام و ملل گذشته است. قرآن، داستان ها و حکایت ها و چیزهایی را که ما تاریخ می نامیم، به طور اشاره بیان می کند، ولی بر قسمت هایی که آموزندگی آن زیاد است، بیشتر تأکید می کند. به ویژه بر این مطلب تأکید می کند که ما قصه و حکایات را بیان نمی کنیم، فقط برای اینکه یک سمری (داستان سرایی شبانه) به اصطلاح شده باشد و یک وقتی گذرانده باشید: «فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ؛ پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که آنان بیندیشند». (اعراف: ۱۷۶)». (۲)

سوم _ تفکر انسان درباره خود

«تفکر کردن انسان درباره خودش؛ یعنی خود انسان موضوع تفکر باشد و

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۷۶۴.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۷۶۴.

این دوگونه است: یک وقت خود انسان به عنوان یک موضوع علمی موضوع تفکر اوست و یک وقت انسان درباره کارهای خودش تفکر می کند، درباره اینکه چگونه تصمیم بگیرد و چگونه کار کند، همین جور کورکورانه تسلیم حوادث و جریانات نباشد، مقصود دومی است». (۱)

«انسان از راه تفکر می تواند بر سرنوشت خود و جامعه چیره شود و خود را چون خس و خاشاک به دست سیل جامعه و تندبادهای نفسانی نسپارد. اگر نخواهد تسلیم کامل اوضاع و احوال شود، باید تفکر کند. در برابر اوضاع اجتماعی تصمیم بگیرد، مسیر خود را عوض کند، در برابر وضعیت روحی و اخلاقی خود ژرف اندیش باشد. تفکر اخلاقی و درون گرایی؛ یعنی فرصتی برای تفکر درباره اوضاع و احوال خویش، ارزیابی کارهای خود و هم نشینان و دوستان... . هرگونه تغییر مسیر، اصلاح یا رشد و ترقی، در گرو بازنگری و ارزیابی دوباره موقعیت است و به تصمیم گیری و مشخص کردن خط مشی برای خود مربوط است که هیچ یک از این امور، بدون تفکر و ژرف نگری اجرا نمی شود». (۲)

دو _ کارکردهای تفکر

اول _ نقادی

جهل غالباً در احادیث در مقابل علم نیست، در مقابل عقل است؛ یعنی بی فکری، نه بی علمی. برای بی فکری و حساب نکردن، انسان کافی است

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۷۶۵.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص ۷۶۵و۷۶۶.

که هر چه را می شنود، باور و نقل کند.» (۱) «در غالب مواردی که می بینید اسلام، جاهل را کوبیده، جاهل در مقابل عالم و به معنای بی سواد نیست، بلکه جاهل ضدعاقل است. عاقل کسی است که از خودش فهم و قدرت تجزیه و تحلیل دارد و جاهل کسی [است] که این قدرت را ندارد.» (۲) این قدرت همان «تجزیه کردن یک سخن است؛ یعنی عناصر درست را از عناصر نادرست جدا کردن. فرق است میان اینکه انسان از دو سخن، درستش را بگیرد و نادرستش را رها کند و تجزیه کردن یک سخن که انسان عناصر درستش را بگیرد و عناصر نادرستش را الغا کند و این قدر]قدرت[تشخیص داشته باشد که بگوید از این سخن، این قسمتش درست است و این قسمتش نادرست. این همان مطلبی است که در روایات تعبیر به نقد و انتقاد شده است. وقتی می گویند: «اِنْتَقَد الدِّرْهَمَ یَا اِنْتَقَدَ الْکَلَام»؛ یعنی عیوب و محاسن آن درهم یا کلام را آشکار کرد. چنان که سکه ای را به محک می زنند، آن طلای خالص و به اصطلاح عیارش را به دست می آورند. کلامی را نقد کردن نیز؛ یعنی خوبی های آن را از بدی های آن جدا کردن.

در این زمینه، احادیث زیاد و عجیبی داریم. یکی این است که در روایات ما از حضرت مسیح روایت شده است که می فرمود: «خُذِ الْحَقَّ مِنْ اَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأخُذُ الْبَاطِلَ مِنْ اَهْلِ الْحَقِّ.» در اینجا ظاهراً توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، سخن شناس باشید، تکیه تان روی گوینده سخن نباشد، ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید، بگیرید. ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید، نگیرید. شاهدم این جمله آخر است

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۴۱.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۶۹۵.

که فرمود: «کُونُوا نُقّادَ الْکَلامِ؛ صراف سخن باشید». (۱)و (۲)

دوم _ آخربینی

«یکی از خواص عقل که تربیت عقل افراد باید بر اساس آن باشد، مسئله آینده را به حساب آوردن است و روی این مطلب نیز در تربیت های اسلامی زیاد تکیه می شود که خودتان را در زمان حال حبس نکنید، به آینده توجه داشته باشید و عواقب و لوازم و نتایج نهایی کار را در نظر بگیرید. حضرت رسول(ص) می فرماید: «اِذَا هَمَمْتَ بِاَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عاقِبَتَهُ؛ هر کاری را که به آن تصمیم می گیری، آن آخرهایش را نگاه کن». (۳)

ج) تسلط بر خود

«انسان برای اینکه از چنگال تسلط شهوات تباه کننده جسم و جان و عقل و ایمان و دنیا و آخرت نجات پیدا کند، راهی جز تقویت جانب نیروی عقل ندارد. یکی از راه های تقویت این نیرو این است که کاری کند که تعقل و تفکر در کارها برایش به صورت یک عادت درآید، از عجله در تصمیم بپرهیزد. انسان باید از منطق پیروی کند، نه از احساسات. انسان در کاری که از روی منطق صورت می گیرد، حساب و پیش بینی های لازم را کرده، نورافکن عقل و اندیشه خود را به اطراف انداخته و جوانب و اطراف کار را تحت نظر گرفته است، ولی در کاری که از روی احساسات صورت می گیرد، نقشه و حساب و دوراندیشی در کار نیست. این دستور جامع رسول اکرم(ص) می گوید: همیشه در کارها

۱- . بحارالانوار، ج۲، ص۹۶.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۴۲.

۳- . بحارالانوار، ج۷۷، ص ۱۳۰.

منطق را دخالت بده و جلو طغیان و حکومت احساسات را بگیر. نزدیک شدن به حکومت منطق و خارج شدن از تحت سیطره و حکومت احساسات، دلیل بر پختگی و تکامل روح است. [برای رسیدن به این تکامل] اولاً باید اندوخته علمی و سرمایه فکری جمع کند، ثانیاً ایشان باید مدتی با زحمت خود را وادار کند که در پیشامدها و تصمیم ها زیاد فکر کند و تا عواقب و نتایج کاری را کاملاً نسنجد، به هیجانات درونی خود ترتیب اثر ندهد. از سخنان رسول اکرم(ص) است: «مَا اَخافُ عَلی اُمَّتِی الْفَقْرَ وَلکِنْ اَخافُ عَلَیْهِم سُوء الْتَدْبِیر» (۱)، یعنی نگرانی من بر امتم از ناحیه فقر نیست، فقر دردی است که علاجش دشوار نیست. نگرانی من از ناحیه سوءتدبیر و قلت میزان منطق و استدلال [آنها] است». (۲)

بنابراین، تفکر عامل تربیت عقل است. عقل یکی از جنبه های وجودی انسان است و علاوه بر اینکه خود موضوع تربیت است، پرورش آن هدفی از اهداف تربیت به شمار می رود. بنابراین با تفکر، امکان پرورش عقل و شکوفایی روزافزون آن فراهم می شود.

د) عبادت

اشاره

«عبادت به عنوان یک عامل برای تربیت و کسب اخلاق فاضله مطرح است. همان طور که تفکر و تعقل جهت روشن شدن فکر برای قوه عاقله در انسان بود، عبادت برای تقویت عشق و علاقه معنوی و ایجاد حرارت ایمانی در انسان است؛ یعنی همان طورکه ایمان، خودش به نوبه خود منشأ عبادت است، عبادت هم تقویت کننده ایمان است که به این مطلب در

۱- . ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج۴، ص۳۹.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۷۷۹.

متون اسلامی زیاد تصریح شده است؛ یعنی تأثیر متقابل ایمان و عمل در یکدیگر. ایمان به نوبه خود منشأ عمل می شود و عملی که منبعث از آن ایمان است، منشأ تقویت همان ایمان می گردد». (۱)

دعا و عبادت از دو جنبه در روح و تربیت آن تأثیر دارد. اول اینکه عبادات خود دارای اصالت هستند و از این جهت، در تعالی و رشد انسان مؤثرتر واقع می شوند، حتی اگر عبادت برای امری هم صورت نگیرد. در واقع اصالت داشتن عبادت به این معناست که قطع نظر از هر جهتی، قطع نظر از مسائل زندگی بشر، عبادت، خودش جزو اهداف خلقت است: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاءِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ» (۲) «عبادت مرکبی است برای تقرب به حق و در واقع برای تکامل واقعی بشر. چیزی که خود مظهر تکامل بشر و خود، هدف و غایت است، لزومی ندارد که مقدمه و وسیله چیز دیگر باشد.» (۳) بنابراین، نفسِ دعا و عبادت که لازمه آن خضوع و خشوع در برابر خداوند است، سبب رشد و بلندمرتبگی انسان می شود. همین که فرد احساس درماندگی و ناتوانی خود را در قالب دعا ابراز می کند، خود را از پستی تکبر به جایگاه والای فروتنی در برابر خدا می رساند. افزون براین، نوع تأثیر تربیتی عبادت، نقش های دیگر تربیتی هم دارد. در واقع، عبادت «مقدمه چیز دیگری هم هست؛ یعنی یکی از وسایلی که اسلام برای تربیت اخلاقی و اجتماعی به کار می گیرد، عبادت است». (۴)

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۳۵.

۲- . نک: ذاریات: ۵۶.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۵۱۵.

۴- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۵۱۶.

«محوری ترین مسئله در عبادت، همان روح و جوهر آن است؛ یعنی یاد خدا و خارج شدن از غفلت از او، چنان که در قرآن آمده است: «أَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِی.» (۱) و در آیه دیگر آمده است: «إِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ». (۲)و (۳)

«عبادت یک حالت روحانی و معنوی است؛ یعنی مبدأ و مقصد غیر مادی دارد. انسان با عبادت به یک احساس معنوی و غیر مادی خود پاسخ می دهد، حتی آنجا که یک امر مادی و خاکی را مورد پرستش قرار می دهد. این احساس عبارت است از میل به خدمت و تقدیس موجودی برتر و والاتر که مستحق این خدمت است و شخص تقدیس کننده بدون آنکه هدف و پاداشی از او بخواهد، او را تقدیس و احترام و ستایش می کند». (۴)

عبادت جزو برنامه های تربیتی اسلام و پشتوانه تمام رفتارهای ماست؛ هم پشتوانه قانون است و هم پشتوانه اخلاق. تنها عبادت است که شایستگی پشتوانه بودن را دارد. نیاز اخلاق به پشتوانه برای این است که محور اصلی اخلاق از خودی خارج شدن است و تنها ایمان به خداست که می تواند انسان را از خودی خارج سازد، بدون آنکه گرفتار خودی دیگر بکند، پس عبادت پشتوانه ایمان است. (۵) و اما اینکه قانون و عدالت

۱- . نک: طه: ۱۴.

۲- . نک: عنکبوت: ۴۵.

۳- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۳۶.

۴- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص۱۵۹.

۵- . اخلاق از مقوله عبادت و پرستش است. انسان به همان میزان که خدا را ناآگاهانه می پرستد، ناآگاهانه هم یک سلسله دستورهای الهی را پیروی می کند. وقتی که شعور ناآگاهش تبدیل به شعور آگاه بشود _ که پیغمبران برای همین کار آمده اند _ آن وقت تمام کارهای او می شود اخلاقی؛ خوابیدن و غذا خوردن او هم می شود اخلاقی. نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص۳۷۵ _ ۳۹۰.

به پشتوانه نیاز دارند، برای این است که مهم تر از قانون عادلانه، اجرای عدالت است. لازمه اجرای عدالت هم تحمل محرومیت است. اخلاق و قانون عادلانه اگر به خدا متکی باشند، می توانند بر وجدان حکومت کنند و الّا نه. (۱)

در واقع هر نوع عبادت، چه عبادت اصالی و چه عبادت مقومی، دارای دو عنصر روح عبادت و شکل عبادت است که هر یک از این دو عامل تأثیر خاص تربیتی به همراه دارند.

یک _ کارکرد جوهره عبادت

اشاره

یاد خدا و نزدیکی به او که همان عبودیت است، سبب نوعی قدرت در انسان می شود. «امام صادق(ع) می فرماید: «اَلْعُبُودِیَّةَ جَوهَرَةٌ کُنْهُها اَلرَّبُوبیّهُ؛ عبودیت گوهری است که ظاهرش عبودیت است و کنه و نهایت و باطنش ربوبیت است.» هر چه که در راه عبودیت جلو بروی، بر ربوبیت و خداوندگاری تو (نه خدایی)، بر صاحب بودن و تسلط و قدرت تو افزوده می شود. عبادت در راه کسب قدرت و تسلط است. این تسلط در پنج مرحله برای انسان حاصل می شود. به عبارت دیگر آثار روحانی و باطنی عبادت پنج چیز است که در قالب پنج مرحله متوالی مطرح می شود». (۲)

مرحله اول: چیرگی بر خود

نخستین اثر عبادت که انسان را به خدا نزدیک می کند، چیرگی بر خود است. عبادتی که انسان را به خدا نزدیک نکند، عبادت نیست. عبادت، مرکب تقرب و نزدیک شدن به خداوند است. انسان وقتی به خدا، این قدرت جاودانه هستی نزدیک بشود، بر آگاهی و ایمان و روشنایی اش، بر

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۶، صص ۱۵۹ _ ۱۷۶.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۴۸۵.

قدرت و حیات و اراده اش افزوده می گردد. چیرگی بر خود، به معنای چیرگی بر شهوت ها، جاه طلبی ها، غرایز، چیرگی بر اعضا و جوارح چشم و زبان و گوش و دست و پا و چیرگی بر سراسر وجود خویش است. نخستین نشانه نزدیک شدن به کانون قدرت بی پایان الهی، چیرگی بر شهوت ها و خواسته های نفسانی و خلاصه، قدرت یافتن خود بنده بر خودش است. این مرحله، مرحله عامه است که عموم مردم به آن می رسند.

مرحله دوم: چیرگی بر قوه خیال

دومین اثر دعا چیرگی بر خیال و اندیشه است. بیشتر انسان ها بر اندیشه خود مسلط نیستند و خیال، آنها را به جاهایی می برد که از اختیارشان خارج است. عبادت برای حضور قلب است. حضور قلب؛ یعنی حاضر بودن دل. اگر انسان توانست با دعا و عبادت این حضور قلب را به دست آورد، عبادتش اثرگذار بوده است. در زمان هایی که حضور قلب و کنترل خیال و اندیشه وجود ندارد، نمی توان به یاد خدا بود. این همان زمان غفلت است. اینکه فرد بتواند صددرصد و به طور کامل بر خیال خود چیره شود، بسیار مهم است. برخی تا حدودی به این مرحله دست می یابند، ولی مهم دست یابی کامل به این مرحله از مراحل تعالی است.

مرحله سوم: بی نیاز شدن روح از بدن

انسان در نتیجه نزدیکی به خداوند که با بندگی، اخلاص، خودفراموشی و فروتنی در نزد پروردگار و اطاعت محض از او به دست می آید، به این مرحله می رسد که در عین اینکه بدنش نیازمند روح است، روحش از بدنش بی نیاز می شود. ما اکنون، هم روحمان نیازمند بدنمان است، هم بدنمان نیازمند روحمان، به گونه ای که اگر روح و قوّه حیات ما نباشد،

بـدن ما زنـده نمی مانـد؛ اگر هم بـدن نباشـد، از روح در اینجا کاری ساخته نیست. انسان هایی که در نتیجه نزدیکی به خدا و بندگی پروردگار به این حد می رسـند، روحشان از بدنشان بی نیاز می شود؛ یعنی این قدرت را پیدا می کنند که به اصـطلاح روح را از این بدن تخلیه کنند؛ یعنی استقلال روح را در مقابل بدن حفظ کنند.

مرحله چهارم: قدرت تصرف در بدن

رابطه انسان با بـدن خود تنها به اینجا نمی انجامـد که روح از بدن مسـتقل شود و خود را از آن بی نیاز کند، بلکه به مرحله ای می رسـد که هر تصـرفی بخواهـد، در بدن خودش می کند. حتی این قدرت را پیدا می کند که جلوی حرکت قلب خودش را یـک ساعت بگیرد و نمیرد، قـدرت پیـدا می کنـد دو ساعت نفس نکشـد و نمیرد، قـدرت پیـدا می کنـد که با همین بـدن طی الارض کند، این اثر عبادت است.

مرحله پنجم: قدرت تصرف در دنیای بیرون

در مرحله بالاتر، بنـده بر اثر بنـدگی خداونـد و نزدیکی به ذات اقـدس الهی می توانـد در دنیای اطراف هم تصـرّف کنـد، می توانـد چوبی را به اژدها تبـدیل کنـد، قرص ماه را دو نیم سازد یا تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن، از یمن به فلسـطین آورد. (۱)

دو _ کارکرد شکلی عبادت

اشاره

«در اسـلام، روح عبادت پیونددهنـده بنـده با خداست که دیوار غفلت از خدا را می شـکند. نکته جالب این است که اسـلام به عبـادت شـکل بخشـیده و به این شـکل هم نهایت اهمیت را داده و در آن، برنامه های تربیتی را گنجانـده است. برای مثال، در توجه قلب انسان به خدا، پاک بودن یا نبودن

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۳، صص ۴۶۸ _ ۴۹۳.

بـدن انسان چه اثری دارد؟ ولی اسـلام در هنگام تشـریع احکام عبادت، برای اینکه این عبادت اثر خاصـی از نظر تربیتی داشـته باشـد، چیزی را که به این مسئله ربـط زیـادی نـدارد، ولی در تعلیم و تربیت مؤثر است، در قالب عبادت می آورد، مثل مسئله غسل، وضو، دائم الوضو بودن، دائم الطهاره بودن و غسل های مستحبی مختلف. برخی از شکل های عبادت که دارای کارکرد تربیتی اند عبارتند از:

اول _ عبادت و حقوق اجتماعی

از نظر روح عبادت، به راستی فرق نمی کند که روی فرش غصبی نشسته باشـیم یا روی فرش مباح. اینها اموری اعتباری است که این فرش مـال من است و من نمی تـوانم در مـال شـما تصـرف بکنم و حـال آنکه عبـادت یـک امر واقعی است؛ یعنی یک حالت معنوی و رابطه روانی میان انسان و خـداست. با وجود این، اسـلام می گوید جایی که در آن نماز می خوانی، آبی که با آن وضـو می گیری و حـتی محلی که آب وضـو در آن ریخته می شـود، لباسـی که بـا آن نمـاز می خوانی، تمـام آنچه بـا این عبادت تو ارتباط دارد، باید مباح باشد. این عملی کردن یک برنامه تربیتی مربوط به حقوق اجتماعی است در پیکره عبادت.

دوم _ نماز و رو به قبله ایستادن

اسـلام آشـکارا بیان می کنـد که از نظرحقیقت عبادت، رو به هرطرف بایستیـد، رو به خـدا کرده اید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.» (۱) از نظر روح عبـادت، مـا رو به مشـرق یا مغرب، شـمال یا جنوب، رو به هر سو که بایستیم، فرقی نمی کند؛ یعنی این گونه نیست که اگر رو به کعبه

۱- . نک: بقره: ۱۱۵.

ایستادیم، با خدا روبه رو هستیم و اگر رو به سوی دیگر ایستادیم، با خدا روبه رو نیستیم، ولی اسلام برای حفظ مصالح تربیتی ـ اجتماعی که با روح عبادت ارتباطی ندارد؛ یعنی روح عبادت متوقف بر آن نیست، می گوید به جای اینکه نمازی که می خوانی، به هر طرف که می خواهی باشد، همه مردم رو به یک نقطه مشخص بایستند تا بدانند که باید یک رنگ، و رو به یک جهت باشند. این درسی است برای وحدت و اتحاد و رو به یک سو بودن.

سوم ـ تمرین ضبط نفس

یکی از مهم ترین ویژگی های ظاهری که اسلام به عبادت داده، مسئله تمرین ضبط نفس در هنگام عبادت است. در تمام نماز، حتی ذره ای خوردن و آشامیدن ممنوع است و خنده و گریه برای غیر خدا نیز نماز را باطل می کند؛ زیرا در موقع خواندن نماز، انسان باید بر خواسته های خود از هر نوعی که باشند، چیره گردد و احساسات خویش مانند خنده و گریه را نیز کنترل کند. این یک حالت انضباط جسمی و روحی است.

چهارم ـ تمرین وقت شناسی

بی شک، در روح عبادت و رابطه انسان با خدا، وقت و زمان چنان مؤثر نیست که برای مثال اگر ما یک دقیقه پیش از ظهر نماز را شروع کردیم، آن حالت نزدیکی و توجه قلب حاصل نشود، ولی بعد از زوال ظهر، نزدیکی پدید آید، ولی اسلام برای جلوگیری از بی نظمی و هرج و مرج، وقت را شرط قرار داده است که نوعی وقت شناسی و تمرین احترام به نظم

زمانی است». (۱)

«عمـده این است که اسـلام در عبـادات، تنها به روح آنها که تـذکر است و خاصـیت مهم آن، قناعت نکرده است، بلکه از نظر تربیتی به عبادات شکل داده است. در عبادات، نیت، طهارت و نظافت، احترام به حقوق، وقت شناسی، جهت شناسی، تصورات عـالی، ضـبط نفس در مقابـل احساسـات و غرایز، اعلاـم صـلح و سـلام بـا صالحـان و پاکان، همکاری و هم دلی و اسـتعانت و عبادت دسته جمعی، اجتماع عملی در جماعات [را] در حج و غیره قرار داده است». (۲)

ه_) تقوا و تزکیه

«همان طور که تفکر و تعقل جهت روشن شدن فکر برای قوه عاقله و عبادت برای تقویت عشق و علاقه معنوی و ایجاد حرارت ایمانی در انسان است، تقوا و تزکیه نفس نیز برای تقویت نیروی اراده در انسان است». (۳)

«اراده یک نیروی درونی است. انسان با اراده، خودش را از تأثیر نیروهای بیرونی خارج و مسـتقل می کنـد. اراده هر مقـدار که قوی تر باشد، بر اختیار انسان افزوده می شود و انسان بیشتر مالک خود و کار خود و سـرنوشت خود می گردد. راجع به مسـئله اراده و به تعبیر دیگر تسـلط بر نفس و مالکیت نفس، آنچه در دسـتورهای اسـلامی تحت عنوان تقوا و تزکیه مطرح شده است، آنقـدر زیاد است که ضـرورتی نـدارد به عنوان یک شاهـد دلیل بیاوریم. همین قدر برای اینکه نمونه ای به دست داده باشـیم، جمله ای را از نهج البلاغه نقل می کنیم. امیرالمؤمنین(ع) تعبیری دارند، اول

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص۶۲۳ _ ۶۴۲ و ج۲۳، صص ۵۲۱ _۵۲۸.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج۶، ص۱۷۸.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۳۵.

درباره خطا و گناه می فرمایند: «اَلَا وَ انّ الْخَطایا خَیْلٌ شُمُسٌ حُمِل عَلَیْهَا أَهلُها؛ مَثَل گناهان مَثَل اسب های چموش است که اختیار را ازکف سوار می گیرند.» حالت گناه، حالت از دست دادن انسان، مالکیت نفس خود است. آن وقت در مورد تقوا که نقطه مقابل آن است می فرماید: «اَلا و انّ التقوی مَطایا ذُلُلٌ»، ولی مَثَل تقوا مَثَل مرکب های رام است که اختیار مرکب دست سوار است، نه اختیار سوار دست مرکب؛ یعنی او فرمان می دهد، این عمل می کند.

هیچ مکتب تربیتی در دنیا اعمّ از مادی یا الهی پیدا نشده است که بگوید خیر، تقویت اراده یعنی چه؟ انسان باید صددرصد تسلیم میل های خودش باشد و هر طور که خواهش نفسانی او حکومت کرد، همان طور عمل کند. بحث در ضمانت اجرایی مطلب است که راه تسلط اراده بر میل ها چیست؟ آیا همین قدر که گفتیم «اراده» و در نتیجه عقل باید بر میل ها حاکم باشد، با یک بایدی که ما گفتیم، فوراً دیگر عقل و اراده در وجود ما برمیل ها حاکم می شود؟ چه چیز ضامن اجرای حکومت عقل و اراده بر میل هاست؟

«در واقع اراده، قوه اجرایی عقل است، ولی خود عقل چیست و از عقل چه کاری ساخته است؟ عقل جز روشنایی، چیز دیگری نیست که انسان را روشن می کند، اما آیا روشن کردن به انسان جهت هم می دهد؟ انسان دنبال آنچه می خواهد، می رود و از چراغ عقل استفاده می کند برای رسیدن به مطلوب خویش. مشکل این است که انسان چه مطلوبی داشته باشد؟ البته در اینکه انسان نیاز دارد به چراغ عقل، برای اینکه راه را روشن کند، بحثی نیست، ولی سخن در این است که عقل و علم روشنایی است، محیط را روشن می کند، این وسیله است برای آن مقصد، ولی آیا فهمیدن و دانستن

کـافی است که اراده انسـان برتمایلات او حکومت کنـد؟ نه. چرا؟ برای اینکه انسان فی حـد ذاته این طور است که دنبال منافع خودش می رود و اراده اش تـا آن انـدازه ممکن است برمیل هایش حکومت کنـد که منافعش اقتضا می کنـد. اینجاست که تا یـک امر دیگری که به انسـان خواسـته هایی ماورا[ی] منافع ندهـد، پیـدا نشود، از عقل و اراده کاری ساخته نیست و آن همان است که ما به آن «ایمان» می گوییم». (۱)

در واقع، تقوا و تزکیه در مسیر آموزه های ایمانی، سبب رشد مثبت اراده در مسیر تکامل و تربیت دینی انسان می شوند.

و) کار (اشتغال عمل)

اشاره

یکی دیگر از عوامل ثمربخش و تأثیرگذار تربیت در مراحل عمر، کار است. عامل کار و اشتغال اگر سازنده تر از دیگر عوامل نباشد، کمتر از آنها نیست. کار، اثر و معلول انسان است، اوست که کار را می آفریند و بر آن تأثیرگذار است. بنابراین، بر کار مقدّم است؛ یعنی چگونگی انسان بر چگونگی کار مقدّم است و چگونگی کار، تابع چگونگی انسان است. از این نظر، به نظر می رسـد تربیت برکـار مقـدّم است، ولی این درست نیست؛ چرا که ارتبـاط میـان کار و انسان یک ارتباط دو طرفه و بر اساس تعامل دو سویه است؛ یعنی هم تربیت بر کار مقدم است و هم کار بر تربیت؛ هم انسان، سازنده و آفریننده کارخودش است، و هم کار، آفریننده روح و چگونگی انسان است. از این رو، کارعاملی اساسی در تربیت و ساخت انسان به شمار می آید. (۲)

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، صص۷۲۳ _ ۷۲۶.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص۷۲۳ _ ۷۲۶.

در مکتب اسلام، کار یک وظیفه اجتماعی لازم و واجب است و انسان نباید فقط مصرف کننده محصول کار دیگران باشد، بلکه خود نیز باید سهمی در تولید داشته باشد، ولی بحث ما درباره نقش تربیتی کار است. کار حتی اگر به عنوان یک وظیفه اجتماعی هم مطرح نباشد، باز هم نقش تربیتی دارد و به دلیل جنبه سازندگی اش، امری لازم و ضروری است. برای روشن شدن جایگاه کار از نظر تربیتی و نقش آفرینی آن در سازندگی انسان، کارکردهای آن را بررسی می کنیم.

یک ـ کارکردهای کار

اشاره

به طور کلی انسان موجودی چند کانونی است. جسم دارد، قوه خیال دارد، عقل دارد، دل دارد. ... کار برای جسم او ضروری است، برای خیالش، برای عقل و فکرش و برای قلب و احساس و دلش هم واجب است، اما لزوم کار برای جسم کمتر به توضیح نیاز دارد؛ زیرا یک امر محسوس است. جسم انسان با کار نکردن بیمار می شود؛ یعنی کار یکی از عوامل حفظ الصّحه است، اما موارد دیگر:

اول ـ تمرکز قوه خیال

اگر انسان نیروی ذهنی و خیالی خود را درست و منطقی به کارگیرد، به تداعی، تولید و کشف قضایا می انجامد که این همان تفکر و تعقل است، ولی اگر ذهن و خیال خود را در اختیار خویش نگیرد و این قوه را آزاد بگذارد، سرآغاز بسیاری از تصمیم های غلط و انحراف های اخلاقی می شود. امیرمؤمنان علی(ع) فرمود: «اَلنَّفْسُ إِنْ لَمْ تَشْغَلْهُ شَغَلَكَ؛ اگر تو نفس را مشغول نکنی، او تو را به خودش مشغول می کند».

نفس انسان اگر مشغول نباشد، انسان را مشغول می کند و اگر صاحبش او را به کاری وادار نکند، او صاحب خود را به آنچه می خواهد،

وامی دارد. هنگامی که خیال آزاد باشد، در هر کار انسان دخالت می کند و به هر جا می رود، تا جایی که خیالات پی درپی سبب آلودگی به گناه می شود، ولی اگر انسان با کار و تلاش، فرصت تاخت و تاز را از خیالش بگیرد، دیگر فرصت نمی یابد وی را تحریک کند و به سوی گناه بکشد.

دوم _ جلوگیری از گناه

انسان موجودی است که از طبیعت، نیرو و انرژی می گیرد و این نیروی انباشته شده باید مصرف شود. ازاین رو، بدن انسان، زبان، چشم، گوش، دست و پا و دیگر جوارحش، باید نیرو و انرژی خود را به کار گیرند. انسان نمی تواند انرژی طبیعت را بگیرد و آن را نگه دارد و مصرف نکند؛ چرا که در این صورت، مثل دیگ بخار بی منفذی خواهد بود که مرتب حرارتش می دهند تا سرانجام منفجر می شود. کسانی که به کار و فعالیت نمی پردازند و از راه درست و مشروع انرژی خود را مصرف نمی کنند، سرانجام انرژی های انباشته شده را از راه غیرمشروع رها می سازند. ازاین رو، زمینه ساز بسیاری از گناهان، بی کاری است.

سوم _ خودآزمایی

انسان، برای شناخت خود باید خودش را بیازماید تا استعدادها و علاقه هایش آشکار شود. بنابراین، تا وقتی کاری انجام ندهد، نمی تواند توان مندی های خود را بسنجد و آنها را بشناسد. در واقع انسان با کار، خود را کشف می کند و این بهترین کشف است. وقتی استعداد خویش را در انجام کاری دریافت، با عشق و علاقه به آن کار می پردازد و آن وقت است که شاهکارها پدید می آید. شاهکارها ساخته عشقند، نه پول و درآمد.

چهارم _ فکر منطقی

منطقی فکر کردن؛ یعنی فکر انسان، هدف های خود را از راه هایی بجوید که آن راه ها در طبیعت قرار داده شده است و فکر غیر منطقی آن است که هدف ها، ایده ها و آرزوها را از راه هایی بجوید که در آفرینش، آن مسیرها به سوی آن هدف ها ختم نمی شود. برای مثال، بدون کارکردن و فعالیت، خواهان برآورده شدن نیازهایش یا ثروتمند شدن باشد.

انسان با کار و عمل می تواند به نتایج و سودهای فعالیت خود دست یابد. در عمل، رابطه علّی و معلولی و سببی و مسببی را درمی یابد و چون این امر را پیوسته احساس می کند، فکرش با قوانین عالم هماهنگ می شود و دیگر آن فکر، شیطان و خیال و آرزو نیست، بلکه بر پایه آنچه وجود دارد، استوار است؛ یعنی با حساب و کتاب و منطق.

پنجم _ تأثیر کار بر احساس انسان

کار بر احساس انسان نیز اثر می گذارد و قساوت قلب وخشونت را در او به اندازه می کند یا از بین می برد و قلب و دلش را خاضع و خاشع می سازد، در حالی که بی کاری و استفاده از دست رنج دیگران و به بیان دیگر مُفت خوری، نوعی قساوت قلب به انسان می دهد و احساس و عواطف را از بین می برد. فرد زحمت کشی که از دست رنج خود روزی می خورد، قلبی حساس و عواطفی سالم دارد، به دیگران ستم روا نمی دارد، مسئولیت شناس است و برای رسیدن به ثمره کارش، به کارش پایبند است. همچنین، نوعی فروتنی در او پدید می آید، برخلاف انسان بی کار که برای رفع نیازهای خود، به فریب کاری، ستم گری و زورگویی رومی آورد. بدیهی است چنین روشی، با قلب و دل او چه خواهد کرد.

ششم _ کار و احساس شخصیت

از دیگر فایده های کار، حفظ شخصیت و آبرو و استقلال است. آبرو،

کرامت، غیرت و مقام آدمی درگرو بی نیازی او از دیگران و تکیه نکردن به آنها برای رفع نیازهای شخصی است. قدر و منزلت انسان در این است که زیربار منت دیگران نرود و کار کردن، این مهم را به انسان می دهد. کسی که (با بی کاری و مفت خوری) حرمت و کرامت خود را نادیده گیرد، جان خویش را آماج تیرها قرار داده است. بنابراین، شخصیت آدمی در گرو غیرت و مقام و مرتبه اوست. (۱)

ز) ازدواج

ازدواج با اینکه از مقوله لذت ها و شهوت هاست، در نگاه دینی یک عبادت به شمار می رود و نقش تربیتی ممتازی دارد. مهم ترین عامل تربیتی در ازدواج، هدایت انسان از خودپرستی و خوددوستی به سوی غیردوستی است. تا پیش از ازدواج، فقط من وجود دارد و همه چیز برای من است. با ازدواج این حصار شکسته می شود و موجود دیگری هم در کنار این من قرار می گیرد و برای او معنا می یابد. سپس با تولد فرزندان، او تبدیل به اوها می شود و گاه آنچنان پیش می رود که دیگر هیچ منی باقی نمی ماند.

در ازدواج نوعی پختگی وجود دارد که نه در مدرسه، نه در جهاد با نفس، نه در نماز شب و نه با هیچ یک از عوامل تربیتی پدید نمی آید. (۲)

ح) جهاد

منظور از جهاد، جنگ و رزم در راه خداست، نه جهاد با نفس. این نوع جهاد عاملی مؤثر در تربیت است که جانشین پذیر نیست. مؤمنی که به جهاد رفته با مؤمنی که به جهاد نرفته است، هرگز یکسان نیست و روحیه

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص ۷۸۵ _ ۸۰۰.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، صص۷۷۷ و ۷۷۸؛ نک: آزادی معنوی، صص۲۶۷ _ ۲۷۰.

آنها با هم تفاوت دارد. قرار گرفتن در میدان جهاد و رویارویی با خطر و مرگ و ایستادگی در برابر دشمن، مناسب ترین موقعیت برای ارزیابی انسان از وضعیت روحی خود و استواری و پایداری اش است که در این موقعیت می تواند شجاعت و پایداری را، در خود پرورش دهد و ایمانش را بیش از پیش تقویت کند. بنابراین، جهاد، شاخصِ درجه خلوص و ایمان انسان است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «مَن لَمْ یَغْزُ و لَمْ یُحدِّث نَفْسَهُ بِغَزْوٍ ماتَ عَلی شُعْبَهٍ مِنَ النَفاقِ؛ مسلمانی که جنگ نکرده باشد و در دلش هم حدیث نفس جنگ و جهاد نداشته باشد، [اگر بمیرد] بر شاخه ای از نفاق مرده است». (۱)

جهاد، از عبادت های سخت به شمار می رود و با نازپروردگی و آسایش در تضاد است. برخی حجاب ها و کدورت ها فقط در میدان جهاد از بین می رود و برخی از اخلاق عالی تنها در میدان نبرد پدید می آید، شجاعت و دلاوری با خواندن کتاب و خلوت نشینی و گوشه گیری به دست نمی آید. (۲)

ط) محبت (احسان)

اشاره

یکی از عوامل تربیت که بیشتر در چارچوب روش محبت مطرح می شود، روش محبت است. محبت در برابر بغض است و اثر آن احسان و نرمی است، برخلاف اثر بغض که خشونت و سخت گیری است.

«برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس، طرق مختلفی پیشنهاد شده و مشرب های گوناگونی پدید آمده است. از جمله مشرب سقراطی است. طبق این مشرب، انسان باید، خود را از راه عقل و تدبیر اصلاح کند. آدمی باید به فواید تزکیه و مضرات آشفتگی اخلاق ایمان کامل پیدا کند

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۷۷۸.

۲- . نک: مرتضی مطهری، بیست گفتار، ص۲۱۳.

و سپس با ابزار دستی عقل یک یک صفات مذموم را پیدا کند (مثل کسی که می خواهد گندم را با دست خود از ریگ و کلوخ پاک کند) و آنگاه آنها را از خرمن هستی اش پاک کند. طبق این روش باید با صبر و حوصله و دقت و حساب و اندیشه، تدریجاً مفاسد اخلاقی را زایل کرد و غش ها را از طلای وجود پاک کرد و شاید بتوان گفت که برای عقل امکان پذیر نیست که از عهده برآید.

فیلسوفان، اصلاح اخلاق را از فکر و حساب می خواهند، مثلاً می گویند: عفت و قناعت باعث عزت و شخصیت انسان است در نظر مردم و طمع و آز موجب ذلت و پستی است یا می گویند: علم موجب قدرت و توانایی است، علم چنین است و چنان، علم چراغی است فرا راه انسان که راه را از چاه روشن می کند یا می گویند: حسد و بدخواهی بیماری روحی است، از نظر اجتماعی عواقب سوئی را به دنبال خواهد داشت و از این قبیل سخنان.

شک نیست که این راه، راه صحیحی است و این وسیله، وسیله خوبی است، اما سخن در میزان ارزش این وسیله است در مقایسه با یک وسیله دیگر، همچنان که اتومبیل مثلاً وسیله خوبی است، اما در مقام مقایسه با هواپیما مثلاً باید دید ارزش این وسیله در چه حد است.

اهل عرفان و سیر و سلوک به جای پویش راه عقل و استدلال، راه محبت و ارادت را پیشنهاد می کنند. می گویند: کاملی را پیدا کن و رشته محبت و ارادت او را به گردن دل بیاویز که [این راه] از راه عقل و استدلال، هم بی خطرتر است و هم سریع تر. در مقام مقایسه، این دو وسیله مانند وسایل دستی قدیم و وسایل ماشینی می باشد. تأثیر نیروی محبت و

ارادت در زایل کردن رذایل اخلاقی از دل، از قبیل تأثیر مواد شیمیایی بر روی فلزات است، اما تأثیر نیروی عقل در اصلاح مفاسد اخلاقی مانند کار کسی است که بخواهد ذرات آهن را از خاک با دست جدا کند، چقدر رنج و زحمت دارد؟! اگر یک آهن ربای قوی در دست داشته باشد، ممکن است با یک گردش همه آنها را جدا کند. نیروی ارادت و محبت مانند آهن ربا صفات رذیله را جمع می کند و دور می ریزد. نیروی محبت و ارادت است که در تمام ارکان هستی محب اثر می گذارد و در همه حال او را هم رنگ محبوب می سازد. این است که هر انسانی باید برای اصلاح خویش دنبال اهل حقیقتی بگردد و به او عشق بورزد تا [به] راستی بتواند خویش را اصلاح کند.

انسانی که قبلاً هر چه تصمیم می گرفت عبادت یا عمل خیری انجام دهد، باز سستی در ارکان همتش راه می یافت، وقتی که محبت و ارادت آمد، دیگر آن سستی و رخوت می رود و عزمش راسخ و همتش نیرومند می گردد». (۱)

یک _ کارکرد محبت

اشاره

نیروی محبت از دو جهت فردی و اجتماعی، مؤثر است:

اول _ آثار فردی محبت (عشق)

۱. نیروآفرین

«از جمله آثار عشق، نیرو و قدرت است. محبت، نیروآفرین است. جبان (ترسو) را شجاع می کند. یک مرغ خانگی تا زمانی که تنهاست، آرام می خرامد، اما همین مرغ وقتی جوجه دار شد، عشق و محبت در کانون هستی اش خانه کرد، وضعش دگرگون می گردد. بال ها [ی] بر پشت جمع

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، صص۲۶۵ _ ۲۶۸.

شده را به علامت آمادگی برای دفاع پایین می اندازد، حالت جنگی به خود می گیرد.

پسر و دختری که هیچ کدام آنها در زمان کج دستان [به] هیچ چیزی نمی اندیشیدند مگر در آنچه مستقیماً به شخص خودشان ارتباط داشت، همین که به هم دل بستند و کانون خانوادگی تشکیل دادند، برای اولین بار خود را به سرنوشت موجودی دیگر علاقه مند می بینند، شعاع خواسته هاشان وسیع تر می شود و چون صاحب فرزند شدند، به کلی روحشان عوض می شود. کدام نیرو است که لَختی و رخوت را بُرد و جوان را این چنین حساس ساخت؟ آن [نیرو] ، جز [نیروی] عشق و محبت نیست.

عشق، قوای خفته را بیدار و نیروهای بسته و مهار شده را آزاد می کند. عشق، نفس را تکمیل و استعدادهای حیرت انگیز باطنی را ظاهر می سازد. از نظر قوای ادراکی، الهام بخش [است] و از نظر قوای احساسی، اراده و همت را تقویت می کند و آنگاه که در جهت عِلوی متصاعد شود، کرامت و خارق عادت به وجود می آورد.

۲. حصارشکن

عشق و محبت، قطع نظر از اینکه از چه نوعی باشد و قطع نظر از اینکه محبوب دارای چه صفات و مزایایی باشد، انسان را از خودی و خودپرستی بیرون می برد. خودپرستی محدودیت وحصار است. عشق به غیر، مطلقاً این حصار را می شکند. تا انسان از خود بیرون نرفته است، ضعیف است و ترسو و بخیل و حسود و بدخواه و کم صبر و خودپسند و متکبر، روحش برق و لمعان ندارد، نشاط و هیجان ندارد، همیشه سرد است و خاموش، اما همین که از «خود» پا بیرون نهاد و حصار خودی را شکست، این خصایل و صفات زشت نیز نابود می گردد.

مبارزه با خودپرستی، مبارزه با «محدودیت خود» است. این خود باید توسعه یابد. این حصار که به دور خود کشیده شده است ـ که همه چیزِ دیگر غیر از آنچه به او به عنوان یک شخص و یک فرد مربوط گردد، آن را بیگانه و ناخود و خارج از خود می بیند ـ باید شکسته شود. شخصیت باید [چنان] توسعه یابد که همه انسان های دیگر را، بلکه همه جهان خلقت را دربرگیرد. پس مبارزه با خودپرستی؛ یعنی مبارزه با محدودیت خود. بنابراین، خودپرستی جز محدودیت افکار و تمایلات چیزی نیست. عشق، علاقه و تمایل انسان را به خارج از وجودش متوجه می کند، وجودش را توسعه داده و کانون هستی اش را عوض می کند و به همین جهت عشق و محبت، یک عامل بزرگ اخلاقی و تربیتی است، مشروط به اینکه خوب هدایت شود و به طور صحیح مورد استفاده واقع گردد». (۱)

۳. عزت آفرین

علاقه و محبت انسان، گاهی شخصیت ساز و گاهی ویرانگر شخصیت

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

است. «انسان آنگاه که تحت تأثیر شهوات خویش است، از خود بیرون نرفته است؛ شخص یا شیء مورد علاقه را برای خودش می خواهد و به شدت می خواهد. اگر درباره معشوق و محبوب می اندیشد، بدین صورت است که چگونه از وصال او بهره مند شود وحداکثر تمتع را ببرد. بدیهی است که چنین حالتی نمی تواند مکمل و مربی روح انسان باشد و روح او را تهذیب نماید. [از این نوع احساسات] خشونت و سبعیت و جنایت برمی خیزد. [این نوع احساسات] زبون کننده [روح آدمی] است، ناپایدار و [پایان آن] وصال است، اما انسان گاهی تحت تأثیر عواطف عالی انسانی خویش قرار می گیرد، محبوب و معشوق در نظرش احترام و عظمت پیدا می کند، سعادت او را می خواهد، آماده است خود را فدای خواسته های او بکند. این گونه عواطف، صفا و صمیمیت و لطف و رقّت و از خودگذشتگی به وجود می آورد. ارادت و محبت به پاکان و مردان خدا و همچنین وطن دوستی ها و مسلک دوستی ها از این مقوله است. این نوع احساسات است که به روح، شکوه و شخصیت و عظمت می دهد و همین نوع از عشق است که پایدار است و با وصال تیزتر و تندتر می شود». (۱)

دوم _ آثار اجتماعی محبت

«نیروی محبت از نظر اجتماعی، نیروی عظیم و مؤثری است. بهترین اجتماع ها آن است که با نیروی محبت اداره شود؛ محبت زعیم و زمام دار به مردم و محبت و ارادت مردم به زعیم و زمام دار.

علاقه و محبت زمام دار عامل بزرگی است برای ثبات و ادامه حیات حکومت و تا عامل محبت نباشد، رهبر نمی تواند یا بسیار دشوار است که اجتماعی را رهبری کند و مردم را افرادی منضبط و قانونی تربیت کند ولو

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

اینکه عـدالت و مساوات را در آن اجتماع برقرار کنـد. مردم آنگاه قانونی خواهنـد بود که از زمام دارانشان علاقه ببیننـد و آن علاقه هاست که مردم را به پیروی و اطاعت می کشد.

قرآن خطاب به پیغمبر می کند ای پیغمبر! نیروی بزرگی را برای نفوذ در مردم و اداره اجتماع در دست داری:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ. (آل عمران: ۱۵۹)

به موجب لطف و رحمت الهی، تو بر ایشان نرم دل شدی که اگر تندخوی سـخت دل بودی، از پیرامونت پراکنده می گشـتند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن.

در اینجـا علت گرایش مردم به پیغمبر اکرم(ص) را علاقه و مهری دانسـته که نبی اکرم(ص) نسـبت به آنان مبـذول می داشت. باز دستور می دهد که ببخششان و برایشان استغفار کن و با آنان مشورت نما! اینها همه از آثار محبت و دوستی است، همچنان که رفق و حلم و تحمل، همه از شئون محبت و احسانند.

قلب زمـام دار بـایستی کـانون مهر و محبت باشـد نسـبت به ملت، قـدرت و زور کافی نیست. با قـدرت و زور می توان مردم را گوسـفندوار رانـد، ولی نمی توان نیروهای نهفته آنها را بیدار کرد و به کار انداخت. نه تنها قدرت و زور کافی نیست، عدالت هم اگر خشـک اجرا شود، کـافی نیست، بلکه زمام دار همچون پـدری مهربان[هم] بایـد قلباً مردم را دوست بـدارد و نسـبت به آنان مهر بورزد و هم بایـد دارای شخصـیتی جاذبه دار و ارادت آفرین باشـد تا بتوانـد اراده آنان و همت آنان و نیروهای عظیم انسانی آنان را در

پیشبرد هدف مقدس خود به خدمت بگیرد». (۱)

ی) سختی ها و مصیبت ها

اشاره

یکی از عوامل تربیت، قرار گرفتن در سختی ها و دشواری هاست. به راستی چگونه گرفتاری ها و بلاها می توانند سازنده باشند و اثر تربیتی داشته باشند؟ آیا بدی ها می توانند به خیر و خوبی بینجامند؟ آیا از زشتی، زیبایی و از شکست، پیروزی پدید می آید؟ در اینجا دو مسئله مطرح است: مسئله اول، رابطه بدی و خوبی و زشتی و زیبایی در نظام آفرینش است و مسئله دوم، آثار تربیتی و سازنده بدی ها و گرفتاری ها بر روح و روان آدمی است.

یک ـ مصیبت های ما در خوش بختی ها

«وجود بدی ها و زشتی ها در پدید آوردن مجموعه زیبای جهان، ضروری است. زیبایی ها جلوه خود را از زشتی ها دریافت می کنند و اگر زشتی و بدی وجود نمی داشت، زیبایی و خوبی نیز مفهوم نداشت؛ به این معنا که زیبایی در احساس، رهین وجود زشتی زشت ها و پدید آمدن مقایسه بین آنهاست. زشتی ها مقدمه وجود زیبایی ها و آفریننده و پدیدآورنده آنها می باشند. در شکم گرفتاری ها و مصیبت ها، نیک بختی ها و سعادت ها نهفته است، همچنان گاهی هم در درون سعادت ها، بدبختی ها تکوین می یابند و این، فرمول این جهان است: «يُولِجُ الَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِى الَّيْلِ؛ خدا شب را در شکم روز فرومی برد و روز را در شکم شب». (حج: ۶۱)

ضرب المثل معروفی که می گوید: «پایان شب سیه سپید است»، تلازم قطعی بین تحمل رنج و نیل به سعادت را بیان می کند، گویی سپیدی ها از

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، صص ۲۶۰_۲۶۲.

سیاهی ها زاییده می شوند، قرآن کریم برای بیان تلازم سختی ها و آسایش ها می فرماید: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛ پس حتماً با سختی، آسانی است، حتماً باسختی آسانی است(انشراح: ۵ و ۶) قرآن نمی فرماید که بعد از سختی، آسانی است؛ تعبیر قرآن این است که با سختی، آسانی است؛ یعنی آسانی در شکم سختی و همراه آن است. اینجا نکته لطیفی هست: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ؛ پس زمانی که آسوده شدی، به کوشش پرداز!» (انشراح: ۷)؛ یعنی چون آسانی در شکم تعب و رنج قرار داده شده است، پس هر وقت فراغت یافتی، خود را مجدداً به زحمت بینداز و کوشش را از سر بگیر!

این خصوصیت، مربوط به موجودات زنده بالاخص انسان است که سختی ها و گرفتاری ها [برای آنها] مقدمه کمال ها و پیشرفت هاست. ضربه ها، جمادات را نابود می سازد و از قدرت آنان می کاهد، ولی موجودات زنده را تحریک می کند و نیرومند می سازد «بس زیادت ها که اندر نقص هاست».

مصیبت ها و شداید برای تکامل بشر ضرورت دارند. اگر محنت ها و رنج ها نباشد، بشر تباه می گردد. قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ؛ همانا انسان را در رنج و سختی آفرینش داده ایم». (بلد: ۴)

آدمی باید مشقت ها تحمل کند و سختی ها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد. تضاد و کشمکش، شلاق تکامل است. موجودات زنده با این شلاق راه خود را به سوی کمال می پیمایند. این قانون در جهان نباتات، حیوانات و بالاخص انسان صادق است». (۱)

دو _ اثر تربیتی بلایا

۱- . مجموعه آثار، ج۱، صص۱۷۳ _ ۱۷۶.

«خدا برای تربیت و پرورش جان انسان ها دو برنامه تشریعی و تکوینی دارد و در هر برنامه، شداید و سختی ها را گنجانده است. در برنامه تشریعی، عبادات را فرض کرده و در برنامه تکوینی، مصائب را در سر راه بشر قرار داده است. روزه، حج، جهاد، انفاق، نماز، شدایدی است که با تکلیف ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام آنها موجب تکمیل نفس و پرورش استعدادهای عالی انسانی است. گرسنگی، ترس، تلفات مالی و جانی، شدایدی است که در تکوین پدید آورده شده است و به طور قهری انسان را دربرمی گیرد.

از این روست که وقتی خدا نسبت به بنده ای از بندگانش لطف مخصوصی دارد، او را گرفتار سختی ها می کند. جمله معروف «البَلاءُ لِلْوَلاء» مبیّن همین اصل است. در حدیثی از امام باقر(ع) آمده است که: «اِنّ اللّه عزّوجلّ لیتعاهَدُ المُؤمِنَ بِالْبَلاءِ کَما یَتَعاهَدُ الرَّجَلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِیَّهِ مِنَ الْغَیبَه؛ خدا از بنده مؤمنش تفقد می کند و برای او بلاها را اهدا می نماید، همان طور که مرد در سفر برای خانواده خودش هدیه ای می فرستد». (۱)

در حدیث دیگر از حضرت امام صادق(ع) آمده است: «اِنّ اللّه اِذا اَحَبَّ عَبْداً غَتَّه بِالْبَلاءِ غتّا؛ خدا زمانی که بنده ای را دوست بدارد، او را در دریای شداید غوطه ور می سازد». (۲)

سختی و گرفتاری، هم تربیت کننده فرد و هم بیدارکننده ملت هاست. سختی، بیدارسازنده و هشیارکننده انسان های خفته و تحریک کننده عزم ها و اراده هاست. شداید همچون صیقلی که به آهن و فولاد می دهند، هر چه

۱- . بحارالانوار، ج۱۵، جزء اول، ص۵۶.

۲- . بحارالانوار، ج۱۵، جزء اول، ص۵۵.

بیشتر با روان آدمی تماس گیرد، او را مصمّم تر و فعال تر و برّنده تر می کند؛ زیرا خاصیت آدمی این است که در برابر سختی مقاومت کند و به طور خودآگاه و یا ناخودآگاه آماده مقابله با آن گردد». (۱)

سه _ سازندگی شداید

«این سؤال ابتدا به ذهن هر کسی می آید که چگونه لطف و محبت و رضایت خداوند [به] کسی اقتضا می کند که او را با شداید و مشکلات مواجه کند؟ لازمه مهر و محبت، فراهم کردن موجبات خوشی و آسایش است، نه [فراهم کردن] موجبات سختی و عدم آسایش. باز یک نوع تعبیر دیگری در زبان قرآن و سنّت هست که سؤال دیگری پیش می آورد و آن، تعبیر امتحان است. «خداوند بندگان را به وسیله شداید و بلایا امتحان می کند»، یعنی چه؟ مگر خداوند از باطن کار مردم بی خبر است که می خواهد با امتحان چیزی را بفهمد؟ مگرنه این است که در خود قرآن مجید آمده که هیچ ذره ای و هیچ حرکتی و جنبشی، بالاخره هیچ امر کوچک یا بزرگی در عالم هستی نیست مگر آنکه معلوم و مکشوف حق متعال است؟ پس امتحان یعنی چه؟

جواب هر دو سؤال آن وقت معلوم می شود که فلسفه بلایا و شداید و سختی ها و اثر آنها در وجود آدمی معلوم شود؛ معلوم شود که به حکم قانون و ناموس خلقت، بسیاری از کمالات است که جز در مواجهه با سختی ها و شداید، جز در نتیجه تصادم ها و اصطکاک های سخت، جز در میدان مبارزه و [دست و] پنجه نرم کردن با حوادث، جز در رو به رو شدن با بلایا و مصائب حاصل نمی شود.

۱- . مجموعه آثار، ج ۱، صص ۱۷۸ _ ۱۸۰.

نه این است که اثر شدایـد و سـختی هـا تنها ظاهر شـدن و نمایان شـدن گوهر واقعی است، به این معنا که هر کس یک گوهر واقعی دارد که رویش پوشـیده است، ماننـد یک معـدنی است در زیر خاک و اثر شداید فقط این است که آنچه در زیر خاک است، نمایان می شود، اثر دیگر ندارد؛ نه این طور نیست، بالاتر است. شداید و سـختی ها و ابتلائات اثر تکمیل کردن و تبدیل کردن و عوض کردن دارد، کیمیاست، فلزی را به فلز دیگر تبـدیل می کند، سازنده است، از موجودی موجود دیگر می سازد، از ضـعیف، قوی و از پست، عالی و از خام، پخته به وجود می آورد. خاصیت تصفیه و تخلیص دارد، کدورت ها و زنگارها را می زداید، خاصـیت تهییج و تحریک دارد، هشیاری و حساسیت به وجود می آورد، ضعف و سستی را از بین می برد. پس این گونه امور را نباید قهر و خشم شمرد، [بلکه] لطف است در شکل قهر، خیر است در صورت شر، نعمت است در مظهر نقمت.

اما سؤال دوم که امتحان در این موارد چه معنا دارد؟ جواب این سؤال [این است که] یک وقت چیزی را مورد امتحان قرار می دهنـد، برای اینکه مجهولی را تبدیل به معلوم کنند. برای این کار شـی ء را به عنوان میزان و مقیاس به کار می برند، مثل اینکه متاعی را در ترازو می گذارنـد تا بفهمنـد که وزن واقعی آن چقدر است. ترازو فقط وسـیله توزین است، اثرش فقط این اسـت که وزن واقعی جسم را معلوم می کنـد. ترازو، خود تـأثیری در زیـاد کردن یـا کم کردن آن جسم نـدارد، همچنین است سـایر میزان ها و مقیاس ها.

امتحـان اگر فقط به معنای به کار بردن میزان و مقیاس برای کشف مجهولی باشـد، البته درباره خداونـد صـحیح نیست. امتحان معنی دیگری هم دارد و آن از

قوه به فعل [در] آوردن وتکمیل است. خداوند که به وسیله بلایا و شداید امتحان می کند، به معنی این است، که به وسیله اینها هر کسی را به کمالی که لایق آن است می رساند. فلسفه شداید و بلایا فقط سنجش وزن و درجه و کمیّت نیست، زیاد کردن وزن و بالا بردن درجه و افزایش دادن به کمیّت است. خداوند امتحان نمی کند که وزن واقعی و حدود درجه معنوی و اندازه شخصیت کسی معلوم شود، امتحان می کند؛ یعنی در معرض بلایا و شداید قرار می دهد که بر وزن واقعی و درجه معنوی و حد شخصیت آن بنده افزوده شود. امتحان نمی کند که بهشتی واقعی و جهنمی واقعی معلوم شود، امتحان می کند و مشکلات و شداید به وجود می آورد که آن که می خواهد به بهشت برود، در خلال همین شداید، خود را شایسته و لایق بهشت کند و آن که لایق نیست، سرجای خود بماند.

چهار ـ نازپروردگی

به هر نسبت که مواجهه با شداید، مربی و مکمل و صیقل ده وجلابخش و کیمیااثر است، پرهیزکردن اثر مخالف دارد. لهذا دانشمندان گفته اند بزرگ ترین دشمنی هایی که درباره اطفال و کودکان می شود، همان هاست که پدران و مادران نادان به عنوان محبت و از روی کمال علاقه انجام می دهند؛ یعنی نوازش های بی حساب، مانع شدن از برخورد با سختی، نازپرورده کردن آنها. اینهاست که طفل را بیچاره و ناتوان بار می آورد، او را در صحنه زندگی خلع سلاح می کند، کاری می کند که کوچک ترین ناملایمی، او را از پا درآورد و کمترین تغییر وضعی سبب نابودی وی گردد، او را مثل کسی بار می آورند که هرگز در همه عمر به داخل آب نرفته و شناوری نکرده و نیاموخته و یک مرتبه مواجه شود با دریا و

بخواهد در آن شناوری کند». (۱)...

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، صص۷۴۹ _ ۷۵۶.

ک) دوستی و معاشرت

«یکی دیگر از عواملی که برای اصلاح و تربیت به آن توجه شده است، معاشرت با صالحان و نیکان است. ما در متون اسلامی بابی داریم تحت عنوان «مجالست و تأثیر مجالست»؛ هم در جهت مثبت و هم در جهت منفی که مجالست صالحان، آثار نیکِ فوق العاده دارد و مجالست بدان آثار سوء فوق العاده دارد و این یک امر اجتناب ناپذیر است؛ یعنی انسان هر چه بخواهد به اصطلاح درِ دل خودش را ببندد و وقتی که می خواهد با کسی معاشرت کند، خودش را آنچنان ضبط کند که از او اثری نگیرد، باز کم و بیش اثر می پذیرد. پیغمبر اکرم فرمود: «اَلْمَرْءُ علی دِینِ خَلیلِهِ؛ هر کسی به دین دوستش است.» (۱) مقصود این است که شما اگر کسی را دوست و خلیل بگیرید، با کسی دوست بشوید، دین او را هم پذیرفته اید.

در نهج البلاغه تعبیری است به این صورت: «مُجالَسَهُ اَهْلِ الْهَوی مَنْسَأَهً لِلْإِیْمَانِ؛ نشست و برخاست کردن با مردم هواپرست و غافل از خدا، فراموشی ایمان است». (۲)

در یکی از آیات قرآن [نیز] می فرماید: «فَلاَ یَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَن لا یُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَویهُ فَتَرْدَی.» (طه: ۱۶) به موسی بعد از پیغمبری هشدار می دهد که: «مردم بی ایمان، مانع تو نشوند.» این مانعیت غیر از مانعیت زوری و جبری است که مثلاً فرعون به زور نگذارد تو کارت را بکنی؛ چون دنبالش دارد: ای موسی! بی ایمان ها تو را از راه به در نکنند که تو هم دنبال هوا بروی و هلاک بشوی. این معنایش این نیست که از آدم های بد کناره بگیر، بلکه توجه دادن به آثار بد، معاشرت با آدم های بد است.

۱- . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۳.

۲- . نهج البلاغه، ترجمه: فیض الاسلام، خطبه ۸۵.

بنابراین، انسان در معاشرت باید انتخاب داشته باشد. این معاشرت اخلاقی غیر از معاشرت معلم با متعلم و معاشرت مربی با زیردست خودش است؛ مقصود انیس گرفتن است. هر کسی در دنیا رفیق دارد، رفیقی که با او اُنس دارد و معاشر است و باید هم انسان، رفیق داشته باشد. انسان برای تربیت و اخلاق خودش، در معاشر و انیس و رفیق هم باید انتخاب داشته باشد.

انسان دو جور معاشرت دارد. در یک جور معاشرت ها انسان به اصطلاح دروازه روح خودش را می بندد، خودش را مخفی می کند. نه خودش را آن طوری که هست بر طرف ظاهر می کند و نه آمادگی دارد که طرف را در خودش بپذیرد، ولی همین که با همدیگر صمیمی شدند، دیگر درِ دل ها به روی یکدیگر باز می شود؛ آن معاشرت هایی که فوق العاده اثر دارد، این معاشرت های صمیمانه است. در این معاشرت هاست که انسان بدون اینکه بفهمد، اثر پیدا می شود. مولوی می گوید:

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان صلاح و کینه ها

صحبت صالح تو را صالح کند

صحبت طالح تو را طالح کند

ارادت

در باب معاشرت آن چیزی که اثرش فوق العاده است، پیدا شدن حالت ارادت است. مسئله ارادت و شیفتگی به یک شخص معیّن، بالاترین و بزرگ ترین عامل است در تغییر دادن انسان و این [اتفاق] اگر بجا بیفتد، فوق العاده انسان را خوب می کند واگر نابجا بیفتد، آتشی است که آدمی را آتش می زند.

ارادت از مقوله محبت و شیفتگی است. اگر انسان فردی را ایدئال و

انسان کامل تلقی کنـد و بعد شـیفته اخلاق و روحیات او بشود، فوق العاده تحت تأثیر او قرار می گیرد و فوق العاده عوض می شود». (۱)

ل) هجرت

هجرت در تعـابیر دینی ماننـد جهـاد دارای دو صورت ظـاهری و معنوی است که صورت معنوی به عنوان روح صورت ظاهری است. هجرت و جهاد؛ یعنی کندن از مکان و وابسـتگان و وابسـتگی ها و همچنین تسلیم نشدن در برابر نیروی دشمن که همان هجرت الی اللّه و جهـاد فی سبیـل اللّه است و جنبه معنـوی ویژه ای دارد، ولی آنچه در اینجـا به عنـوان عامـل تربیت مـورد نظر است، انجام عمل هجرت، چون انجام عمل جهاد است که این دو، بار تربیتی دارند.

«هجرت؛ یعنی جـدا شـدن و بریـدن از آنچه به انسـان چسبیـده و یـا خود را به آنهـا چسـبانده است، از قبیل خانه و لانه و زن و فرزند و پدر و مادر و برادر و خواهر و خویشان و دوسـتان.» (۲) البته معنای رسـمی هجرت در اسلام، بیشتر ناظر به حفظ ایمان در صورت ترک مکـان زنـدگی است؛ «یعنی برای نجات ایمان، از خانمان و زنـدگی دست شسـتن و کنار رفتن و دورشـدن و کوچ کردن و به سـرزمین ایمـان رفتن. هجرت نیز ماننـد جهـاد، در اسـلام یـک حکم نسـخ نشـدنی و رکنی از ارکان اسـلام و حکمی همیشه زنده است؛ یعنی همیشه ممکن است شرایطی پیش بیاید که وظیفه یک مسلمان هجرت باشد». (۳)

«هجرت و جهاد دو چیزی هستند که اگر نباشند، برای انسان جز

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، صص۷۶۹ _ ۷۷۲.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج۷، ص ۴۶۱.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص ۵۸۹.

زبونی و اسارت چیزی باقی نمی مانـد؛ یعنی انسان آن وقت به معنای حقیقی، انسان است که زبونِ آنچه به او احاطه پیدا کرده و به او چسبیـده است یا خودش خود را به آن چسـبانده، نباشد. و الاّ اگر انسان، زبونِ محیط مادی یا محیط معنوی ای باشد که در آن زیست می کند، انسان آزاد به معنی واقعی نیست، انسانی اسیر و زبون و بیچاره است». (۱)

«از نظر اسـلام، این عذر[ها] به هیچ وجه مسموع نیست: محیط فاسد است، محیط اجازه نمی داد، در این محیط بهتر از این نمی شـد عمل کرد. از نظر اسـلام عـذر، غیرمسـموع است؛ یعنی ما در درجه اول وظیفه داریم محیط خودمان را برای یک زنـدگی اسلامی مساعد کنیم، ولی اگر محیطی که در آن هستیم به شکلی است که ما قادر نیستیم آن را به شکل یک محیط اسلامی و جوّ خودمان را به شکل یک جوّ اسلامی دربیاوریم و احساس کنیم که در این جو و محیط، ایمان خودمان، ایمان زنمان، ایمان بچه هایمان، نسل آینده مان از بین می رود، اسلام می گوید محیط را رها کن؛ رها کردن». (۲)

«البته هجرت، به سـفر نیز گفته می شود و می توان سـفر را هم از نوع هجرت های ظاهری قلمـداد کرد. در اسـلام به طور کلی سفر ستوده شده است. اینکه انسان در همه عمر در یک ده زندگی کند و از ده خود بیرون نیاید و یا در یک شهر زندگی کند و از آن شـهر خارج نشود، در کشوری زنـدگی کند و به کشورهای دیگر سـفر نکند نیز روح انسان را ضـعیف و زبون بار می آورد. اگر انسان توفیق پیدا کند که به مسافرت برود و

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۶۰۵.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص ۵۷۹.

نادیـده ها را ببیند و بر گردد، بسـیار مؤثر خواهد بود. آن اثری که سـفر روی روح انسان می گذارد، آن پختگی که مسافرت و هجرت از وطن در روح انسان ایجاد می کنـد، هیـچ عامل دیگری ایجاد نمی کنـد، حتی کتاب خوانـدن. در قرآن آیاتی داریم که امر به سیر در ارض کرده است: «قُلْ سِیرُواْ فِی الْأَرْضِ» (نمل: ۶۹)؛ «أَوَ لَمْ یَسِیرُواْ فِی الْأَرْضِ» (روم: ۹). مفسرین تقریباً اتفاق نظر دارند که مقصود، مطالعه تاریخ است، ولی قرآن برای مطالعه تاریخ به خواندن کتاب های تاریخی توصیه نمی کند، بلکه دعوت به مطالعه آثار تاریخی می کند». (۱)

از آثار تربیتی سفر، افزون بر به دست آوردن آگاهی و گسترش حوزه بینش، بهره بردن از آداب و عادت های نیک دیگران و آموختن اخلاق بهتر است. استفاده از تجربه های دیگران و آشنایی با دنیای جدید، امکان پیشرفت انسان را با کمترین شکست افزایش می دهـد. آثـار تربیتی هجرت در هر دو مفهوم آن؛ یعنی هجرت ایمانی و هجرت سـفری، بر هیـچ خردمنـدی پوشـیده نیست.

در هر صورت، از نظر اسـلام هجرت در هر دو مورد لازم و ضـروری است؛ چرا که هجرت، نقطه مقابل باقی مانـدن بر نادانی است و برای خروج از نادانی بایـد هجرت کرد. «هجرت در مقابل تعرّب اسـتعمال می شود و تعرّب؛ یعنی بادیه نشـینی. علیهـذا هجرت برای این است که انسان در جهالت و بی خبری دفن نشود و محیط، او را در بی خبری مدفون نسازد». (۲)

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص۶۰۶.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج۷، ص ۴۶۰.

م) موعظه

اشاره

از دیگر روش های تربیتی، روش موعظه است. قرآن و نهج البلاغه سرشار از پندهای جاودانه اند، چنان که بیشترین شهرت نهج البلاغه به خاطر پندها و اندرزها وحکمت های عملی آن است. اندرز های قرآنی و پندهای نبوی سرآمد تمام اندرزها هستند. پند و اندرز چنان اهمیت دارد که بخش وسیعی از منابع دینی ما را به خود اختصاص داده است و بیش از هزار سال است که نقش مؤثر و چشمگیری را ایفا می کند. هنوز هم در این واژه های جاندار، آن اندازه نفوذ و تأثیر هست که دل ها را به تپش اندازد و احساسات را برانگیزد و اشک ها را جاری سازد و تا بویی از انسانیت باقی باشد، این کلمات اثر خود را خواهد بخشید. (۱)

وعظ، همچنان که در قرآن کریم آمده است، یکی از طرق سه گانه دعوت (حکمت، موعظه، مجادله به نحو احسن) است.

یک _ موعظه و حکمت

«تفاوت موعظه و حکمت در این است که حکمت، تعلیم است و موعظه، تذکار؛ حکمت برای آگاهی است و موعظه برای بیداری؛ حکمت مبارزه با جهل است و موعظه مبارزه با غفلت؛ سروکار حکمت با عقل و فکر است، سروکار موعظه با دل و عاطفه؛ حکمت یاد می دهد و موعظه یادآوری می کند؛ حکمت بر موجودی ذهنی می افزاید و موعظه ذهن را برای بهره برداری از موجودی خود آماده می سازد. حکمت چراغ است و موعظه باز کردن چشم است برای دیدن؛ حکمت برای اندیشیدن است و موعظه برای به خود آمدن؛ حکمت زبان عقل است و موعظه پیام روح.

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۱۶، ص ۴۹۵.

از این رو، شخصیت گوینده در موعظه برخلاف حکمت نقش اساسی دارد. در حکمت، روح ها بیگانه وار با هم سخن می گویند و در موعظه حالتی شبیه جریان برق که یک طرف آن گوینده است و طرف دیگر شنونده به وجود می آید. ازاین رو، در این گونه از سخن است که «اگر از جان برون آید، نشیند لاجرم بر دل» وگرنه از گوش شنونده تجاوز نمی کند». (۱)

البته درباره حکمت در قالب علم آموزی و آموزش و فراگیری به عنوان روشی مستقل بحث شد.

دو _ موعظه و خطابه

موعظه با خطابه هم تفاوت دارد. سروکار هر دو با احساسات است، ولی خطابه برای برانگیختن و بی تاب کردن احساسات است و موعظه برای رام ساختن و کنترل آنها. خطابه آنجا به کار آید که احساسات خاموش و راکدند و موعظه آنجا که شهوت ها و احساسات خودسرانه عمل می کنند. خطابه احساس غیرت، حمیت، حمایت، سلحشوری، عصبیت، برتری طلبی، عزت طلبی، مردانگی، شرافت، کرامت، نیکوکاری و خدمت را برمی انگیزد و در پی خود حرکت و جنبش پدید می آورد، ولی موعظه، جوشش ها و هیجان های بی جا را فرو می نشاند. خطابه، زمام کار را از دست عقل حسابگر خارج می کند و به دست احساسات می سپارد، ولی موعظه، توفان ها را فرومی نشاند و زمینه را برای حسابگری و دوراندیشی فراهم می کند.

ن) تشویق و تهدید

اشاره

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، ص۴۹۸.

«در تربیت و همچنین در معاشرت، هم نرمی لازم است و هم درشتی، ولی هر کدام در جای خود و محل خود خوب است». (۱)

در مورد تأثیر تشویق و تهدید بر تربیت، از جایگاه تشویق و تهدید در تربیت باید بحث کرد. در آغاز باید دانست منظور از تشویق در تربیت، دادن پاداش نیست، بلکه منظور، رفتار کردن به نرمی و لطف، با هدف شوق آفرینی است. مراد از تهدید هم ایجاد ترس و وحشت است، نه تنبیه به معنای جزا و کیفر.

یک ـ جایگاه تشویق در تربیت

تربیت؛ یعنی شکوفا کردن استعدادها. با فشار و اجبار نمی توان اقدام به شکوفاسازی کرد، بلکه خود متربی باید در روند شکوفایی استعدادهایش دخالت کند. هر عاملی که بتواند زمینه شکوفاسازی را فراهم آورد و آن را بهتر محقق سازد، می تواند در روند تربیت مؤثر باشد. عامل تشویق و شوق زایی نقش مهمی در شکوفاسازی دارد. اساساً ایجاد انگیزه و شوق در برابر اهداف تربیتی، فقط با تشویق و نرمش به دست می آید، نه زور و اجبار. (۲)

تربیت از راه میل ها و رغبت ها درگرو تشویق است. «در نهج البلاغه در کلمات قصار در سه جا جمله ای به این معنا آمده که: «اِنّ لِلْقُلوُبَ شَهْوَةٌ وَ إقبالاً و إدبارا؛ دل یک میلی دارد و اقبالی و ادباری.» «فَأْتُوها مِنْ قِبَلِ شَهوَتها و اِقْبالِها؛ کوشش کنید دل ها را از ناحیه میل آنها پرورش بدهید، به زور وادارشان نکنید.» «فَاِنَّ القَلبَ اذا أکْرِهَ عَمِیَ؛ قلب اگر مورد اکراه و اجبار قرار بگیرد، کدر می شود؛ یعنی خودش واپس می زند.» (۳)

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۰۲.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۵۵۱ ـ ۵۵۲.

۳- . نهج البلاغه، حکمت ۱۸۴.

در حکمت ۱۸۸ [نیز] می فرمایـد: «اِنَّ هـذه القُلوب تَمَـلُّ کَما تَمَلُّ الاَبْـدانُ فابتَغُوا لَها طَرائفَ الحِکمَه»؛ یعنی همین طور که تن انسـان خسـته می شـود و احتیـاج به اسـتراحت دارد، دل انسـان هم گـاهی خسـته می شود و احتیـاج به اسـتراحت دارد. در این صورت، دیگر فکرهای سنگین را به او تحمیل نکنید، حکمت های طرفه و طریف (یعنی اعجاب انگیز و خوشحال کننده) را به او عرضه بدارید تا سرنشاط و سرحال بیاید.

در حکمت ۳۰۴ _ که معلوم است در آنجا نظر به عبادت است که عبادت را هم نبایـد بر روح تحمیل کرد، بلکه بایـد آن را با نرمش بر روح وارد نمود؛ یعنی از میل و حالش بایـد اسـتفاده کرد _ می فرمایـد: «اِنَّ لِلْقلوب اِقبالاً و اِدبارا فاذا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوها عَلی النَوافِل»؛ وقتی که دیدید دل نشاط دارد، حال دارد، اقبال دارد، آن وقت وادارش کنید نافله را هم بخواند؛ چون حالش را دارد [و] «و اذا اَدْبَرَتْ فاقْتَصِروا بِها عَلی الفَرائضِ»؛ وقتی می بینید که میل ندارد، به همان فرائض اکتفا کنید، عبادت را هم به او تحمیـل نکنیـد. اینهـا نشان می دهـد که حالت روح را بایـد خیلی ملاحظه کرد، حتی در عبادت. عبادت هم اگر بر روح انسان جنبه زور و تحمیل داشته باشد، علاوه بر اینکه اثر نیک نمی بخشد، اثر سوء نیز می بخشد». (۱)

دو _ جایگاه تهدید در تربیت

آیا می توان با تهدید و ایجاد ترس تربیت کرد؟ چه رابطه ای میان ترس و ارعاب با تربیت و پرورش وجود دارد؟

«در مسـئله عامـل ترس و ارعـاب، چه در تربیت فردی کودک و چه در تربیت اجتمـاعی بزرگسال، یک بحث این است که آیا ترس و ارعاب عامل

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۵۵۲ و۵۵۳.

تربیت به مفهوم پرورش و رشـد دادن است و آیا ترس می توانـد عامل رشددهنده روح انسان باشد؟ نه، نقش ترس این نیسـت که عامل رشددهنـده باشد، ولی یک بحث دیگر این است که آیا عامل ترس جزو عواملی است که باید برای تربیت کودک یا تربیت اجتماع از آن اسـتفاده کرد یا نه؟ جواب این است: بله، ولی نه برای رشد دادن و پرورش استعدادها، بلکه برای بازداشتن روح کودک یـا روح بزرگسـال در اجتمـاع از برخی طغیـان هـا؛ یعنی عامـل ترس عامل فرونشانـدن است، عامل رشـد دادن و پرورش دادن استعدادهای عـالی نیست، ولی عامل جلوگیری [از رشـد] استعدادهای پست و پایین و عامل جلوگیری از طغیان هاست». (۱)

بنابراین، برای تربیت طفل یا اجتماع، از عامل ترس به عنوان یک بازدارنـده از طغیان (نه عامل پرورش) می توان استفاده کرد. (۲) «هرچند عامل ترس و ارعاب و خشونت، عامل پرورش و شـکوفا کردن نیست، ولی عامل لازمی است؛ شـرط تربیت است، گـو اینکه عامـل تربیت نیست.» (۳) در واقـع تهدیـد و هشـدار، عامـل زمینه سـاز است و از این نظر می توانـد در قـالب شـرط، موقعیت آفرین باشد.

سه ـ لزوم آگاهی از علت تشویق و تهدید

اگر مـتربی از دلیـل تشویـق و تهدیـد آگـاه نشـود، نه تشویـق را می توان عامـل تربیت دانست و نه تهدیـد را عامـل کارآمـدی درجلوگیری از سرکشـی. در واقع کـارآیی این دو، به آگـاهی از چرایی آنهاست. ازاین رو، تشویق و ترسانـدن کودک بـدون آگاهی از دلیل آن، هرگز سازنده و بازدارنده نخواهد

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۵۴.

۲- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۱۰۲.

۳- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۵۵۶.

بود. «اگر کودک نفهمد که برای چه تشویق می شود و بالخصوص اگر نفهمد که برای چه تهدید می شود، روحش به کلی مشوّش می گردد.» (۱) به همین دلیل، پیامبر در دستورهای تربیتی خویش از ترساندن کودک و وحشت آفرینی برای او در موارد مختلف بازداشته است (۲).

چهار ـ تبشیر و انذار

مسئله دیگر در زمینه تشویق و تهدید، بحث تبشیر و انذار است. در واقع تشویق و تهدید دارای انواع و اقسامی است و گاه به صورت لفظی و بیانی و گاه در قالب عملی و فعلی انجام می گیرد. نوع بیانی آن همان تبشیر و انذار یا وعده و وعید است.

«تبشیر، مژده دادن است، مثلاً اگر شما بخواهید فرزند خودتان را وادار به یک کار بکنید، از یکی از دو راه یا از هر دو راه در آن واحد وارد می شوید. یکی راه تشویق و نوید که مثلاً وقتی می خواهید بچه به مدرسه برود، شروع می کنید آثار و فواید و نتایجی را که مدرسه رفتن دارد، برای بچه ذکر کردن تا میل و رغبت او برای این کار تحریک بشود و طبع و روحش عاشق و متمایل به این کار گردد و به این سو کشیده شود و راه دوم اینکه عواقب خطرناک مدرسه نرفتن را ذکر می کنید که اگر انسان مدرسه نرود و بی سواد بماند، بعد چنین و چنان می شود و بچه برای اینکه از آن حالت فرار بکند، به درس خواندن رو [می] آورد؛ یعنی یکی از دو کار شما، تشویق و تبشیر شما، کشاندن بچه است از جلو، دعوت و تشویق و تحریک رغبت اوست از جلو و کار دیگر شما؛ یعنی انذار و

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۵۴.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۵۵۵.

ترسانـدن، اعلام خطر کردن [و] رانـدن اوست از پشت سـر. این است که می گوینـد تبشـیر قائد است و انذار سائق. قائد؛ یعنی جلوکش. کسـی که مهار اسب یا شتری را می گیرد، از جلو می رود و حیوان از پشت سـرش، او را می گوینـد قائد و سائق آن کسـی را می گویند که از پشت سـر، حیوان را می راند. تبشیر حکم قائد را دارد؛ یعنی از جلو می کشد و انذار حکم سائق را؛ یعنی از پشت سـر می رانـد و هر دوی اینها یک عمل انجام می دهند. این هر دو برای بشـر ضـروری است؛ یعنی تبشـیر و انذار هیچ کدام به تنهایی کافی نیست. تبشـیر شرط لازم هست، ولی شرط کافی نیست. انذار هم شرط لازم هست، ولی شرط کافی نیست». (۱)

س) الگو

شاید بخش وسـیعی از تربیت، بر اساس الگو و سرمشق، نظام یابد. ازاین رو، توجه به عامل الگو به عنوان شاخص و معیاری در تربیت بسیار اهمیت دارد. در اسلام وقتی از الگو سخن به میان می آید، ذهن سریع به سوی انسان کامل منتقل می شود. «انسان کامل؛ یعنی انسان نمونه، انسان اعلی یا انسان والا. انسان مانند بسـیاری از چیزهای دیگر کامل و غیر کامل دارد و بلکه معیوب و سـالم دارد و انسـان سالم هم دو قسم است: انسان سالم کامل و انسان سالم غیر کامل. شـناختن انسان کامل یا انسان نمونه از دیـدگاه اسـلام، از آن نظر برای مـا مسـلمین واجـب اسـت کـه حکم مـدل و الگـو و سـرمشق را دارد؛ یعنی اگر بخـواهیم یک مسلمان کامل باشیم. چون اسلام می خواهد انسان کامل بسازد و تحت تربیت و تعلیم اسلامی به

۱- . مجموعه آثار، ج۱۶، ص۱۵۴.

کمال انسانی خود برسیم، بایـد بدانیم که انسان کامل چگونه است، چهره روحی و معنوی انسان کامل چگونه چهره ای است، سیمای معنوی انسان کامل چگونه سیمایی است و مشخصات انسان کامل چگونه مشخصاتی است تا بتوانیم خود و جامعه خود را آن گونه بسازیم. اگر ما انسان کامل اسـلام را نشناسـیم، قطعاً نمی توانیم یک مسلمان تمام و یا کامل باشیم و به تعبیر دیگر یک انسانِ ولو کامل نسبی از نظر اسلام باشیم». (۱)

در قرآن و سنّت، الگو به دو صورت بیانی و عینی عرضه شـده است؛ «یک راه این است که ببینیم قرآن در درجه اول و سنّت در درجه دوم، انسان کامل را چگونه توصـیف کرده اند و چه خطوطی برای سـیمای انسان کامل کشـیده اند. راه دوم شـناخت انسان کامل، اسـتفاده از بیان ها نیست که ببینیم در قرآن و سنّت چه آمده است، بلکه این است که افرادی عینی را بشناسیم که مطمئن هستیم آنها آنچنان که اسلام و قرآن می خواهند، ساخته شده اند و وجود عینی انسان های کامل اسلامی هستند.

خود پیغمبر اکرم(ص) نمونه انسان کامل اسلام است [و] علی(ع) نمونه دیگری از انسان کامل است». (۲)

تاریخ نقلی (علم به احوال و سـیره زندگی اشخاص) می تواند سودمند و حرکت آفرین و جهت بخش و مربی و سازنده باشد، البته بسـتگی دارد که تاریـخ زنـدگی چه اشخاصـی باشـد و چه نکـاتی از زنـدگی آنها اسـتخراج شود. انسان همان طور که به حکم قانون محاکات، از رفتار و تصمیم ها و خلق و خوی مردم هم عصر خود و از هم نشینی با آنها تأثیر می پذیرد و

۱- . مجموعه آثار، ج۲۳، صص ۹۵ و ۹۶.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۳، ص ۹۶.

ادب و راه و رسم زنـدگی را از ایشان فرامی گیرد و شایـد لقمان وار از بی ادبان ادب می آموزد که مانند آنها نباشد، به حکم همین قانون از سرگذشت گذشتگان نیز بهره می گیرد. تاریخ مانند فیلم زنده ای است که گذشته را تبدیل به حال می کند. قرآن کریم نیز نکته های سودمندی از زندگی افرادی که شایستگی الگو و اسوه بودن را دارند، مطرح و تصریح می کند که آنها را اسوه قرار دهید. از جمله درباره رسول اکرم(ص) می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ در شخصیت رسول خدا(ص) الگوی بسیار خوبی برای شما وجود دارد». (احزاب: ۲۱)

و درباره ابراهیم می فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَٰهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ در ابراهیم و آنان که با او بودند، برای شما الگوی بسیار خوبی وجود دارد». (ممتحنه: ۴)

قرآن کریم به شخصیت دنیایی کسانی که آنها را اسوه معرفی می کند، توجهی ندارد، بلکه شخصیت اخلاقی و انسانی آنها را در نظر می گیرد. چنان که از غلام سیاهی به نام لقمان با عنوان حکیم یاد می کند و او را به صفت حکمت در جهان می شناساند، در حالی که نه پادشاه بود و نه فیلسوف و نه ثروتمند، بلکه برده ای بود روشن بین. از این قبیل است مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یاسین. (۱)

۱- . نک: مرتضی مطهری، احیای تفکر اسلامی، ص۵۷.

فصل هفتم: ارکان تربیت

۱. برنامه تربیت

دربحث دربـاره ارکـان تربیت، سه عنصـر اساسـی به عنوان رکن تربیت مطرح می گردد که عبارتنـد از: مربی، مـتربی و برنـامه تربیتی. جریـان تربیت بـا وجود این سه عامـل تحقق خـارجی می یابـد. دربـاره برنامه تربیت به طورگسترده در فصل های پیش بحث شـد. تمام بحث های مربوط به مبانی، ویژگی ها، هدف ها، ساحت ها و انواع تربیت به طور غیرمسـتقیم و مباحث مربوط به مراحل تربیت و عوامل و کارکردهای آن به طور مسـتقیم، به بحث فرآینـد و برنامه تربیت مربوط می شود. بنابراین، یکی از ارکان تربیت؛ یعنی رکن برنامه به طور مفصل بررسی شد.

۲. مربی

الف) ضرورت مربی

تربیت بـدون مربی امکان پـذیر نیست، ولی گاهی نقش مربی و متربی یکی می شود و تربیت جنبه خودسازی می یابـد؛ به این معنا که انسان مربی خویش می شود و از یک سو در جایگاه مربی و از سوی دیگر در جایگاه متربی قرار می گیرد، مانند وقتی که انسان نصیحت گر خویش می شود، هم خود را نصحیت می کند و هم پندهای خودش را می پذیرد. البته شاید در این نوع تربیت، در مقـایسه بـا تربیت رسـمی که در آن، میـان مربی و مـتربی تفـاوت وجـود دارد، محـدودیت هـایی باشـد، به ویژه در ویژگی ها و وظایف

مربی. ازاین رو، وقتی ما از مربی به عنوان رکنی از ارکان تربیت بحث می کنیم، منظورمان مربی در تربیت رسمی است.

در تربیت، به ویژه تربیت رسمی، وجود مربی از نیازهای قطعی و اجتناب ناپذیر است، به گونه ای که تربیت بدون مربی عملی نیست.

به طور کلی، بشر به دو دلیل، نیازمند مربی است:

یک _ مربی هادی و راهبر است و با توجه به رتبه و مقام برتر و گستردگی حوزه آگاهی و بینشش در مقایسه با متربی، او را از مسائل جدید و پیشرفت های نو آگاه می سازد.

دو _ مربی زمینه هایی فراهم می کند که متربی به سوی اهداف متعالی تربیتی گام بردارد و به گونه ای او را مشتاق می گرداند.

بنابراین، مربی در دو حوزه راهبری؛ یعنی عرضه برنامه تربیتی از یک سو و ایجاد ضمانت های اجرایی برای عملی سازی تربیت از سوی دیگر، نقشی تعیین کننده دارد که برگرفته از نقش پیامبران به عنوان مربی انسان هاست.

تمام انسان ها درسنین مختلف، نیازمند دانش، تجربه و آگاهی مربی هستند. این نیاز در گستره جهانی و وسیع تر خود، در قالب نیاز به رسالت پیامبران مطرح می شود. «بدون شک، عقل بشر کافی نیست برای تحقیق در مسائل آخرت و تشخیص اینکه چه چیزی برای سعادت اخروی نافع است و چه چیزی مضر. حتی بشر با علم و عقل خودش اصلاً نمی تواند پی ببرد به وجود یک نشئه ای. پس اگر مسئله عالم آخرت را در نظر بگیریم، نیاز به انبیا صددرصد قطعی است و جای بحثی در آن نیست». (۱)

۱- . مجموعه آثار، ج۴، صص ۳۴۸ و ۳۴۹.

از سوی دیگر، پیامبران در اجتماع بشر نیز نقش آفرینند. آنها برای هدایت بشر در روابط اجتماعی و اجرای دستورها و تربیت اجتماعی فرستاده شده اند. توضیح این مطلب این است که: «بشر یک موجود خاصی است که زندگی اش باید زندگی اجتماعی باشد؛ یعنی بدون اینکه با یکدیگر زندگی کنند و با یکدیگر ارتباط داشته باشند و زندگی تعاونی داشته باشند، [زندگی شان] امکان پذیر نیست، ولی برخلاف سایر جاندارهای اجتماعی که به حکم غریزه و اجبار، زندگی شان اجتماعی هست، [انسان] به حکم غریزه اجبار ندارد که زندگی اش اجتماعی باشد. مقصودم این است که حیوان های اجتماعی از طرف خود خلقت و طبیعت، مسخّر و مجبورند که اجتماعی زندگی کنند، تقسیم کار را خود خلقت و طبیعت در میان آنها انجام داده، قانون اجتماعی شان را خود خلقت جبراً برای آنها وضع کرده است و آنها هم به طور خودکار، کار خودشان را انجام می دهند. مثلاً ـ زنبور عسل، تکلیف و وظیفه خودش را اجباراً می داند؛ یعنی لزومی نیست با تعلیم و تربیت یاد بگیرد و کوشش کند تا بفهمد راه چیست، اجباراً به او داده شده است، وظیفه و راه خودش را اجبارا می داند. پُست ها هم عوض نمی شود، هر کدام یک مقام معلومی دارند، آن که کارگر است، کارگر است و آن که مهندس است، مهندس است و آن که حاکم و حکمران و ملکه است، ملکه است. حتی ساختمان های اینها با هم متفاوت است؛ برعکس بشر که باید زندگی اش زندگی اجتماعی باشد و به حکم اینکه یک موجود مختار و عاقل و آزادی آفریده شده است، تمام اینها را خودش باید انجام دهد به اختیار خودش؛ خودش باید فکر کند و برود

برای خـودش انتخـاب کنـد. ایـن نقص هـا از نظر غریزی در بشـر هست، به این معنـا که به او اینغریزه داده نشـده است. بشـر به موجب همین که مختـار و آزاد آفریـده شـده است، امکـان تخلف از وظیفه همیشه برایش هست و به حکم اینکه غریزه حیـات دارد و می خواهـد زنـد گی بکنـد، نفـع جـو آفریـده شـده و به دنبـال منفعت خـودش هست. حیـوان اجتمـاعی به حکم غریزه، مصـلحت اجتماع را تشـخیص می دهد [و] می رود دنبالش و به حکم غریزه هم آن را اجرا می کند و بشـر در هر دو ناحیه این نیاز را دارد. نیاز دارد به یک هـدایت و رهبری که او را به سوی مصالـح اجتماعی اش هدایت و رهبری کند و نیازمند است به یک قوه و قـدرتی که حاکم بر وجودش باشـد که آن قوّه حاکم بر وجودش، او را دنبال مصالـح اجتماعی بفرسـتد. می گویند پیغمبران برای این دو کار آمدنـد، هم او را به مصالـح اجتماعی راهنمایی می کنند و هم او را موظف می کنند. یک قدرتی بر وجودش مسلط می کنند به نام ایمان که به حکم این قدرت، آن مصالح اجتماعی را اجرا می کند». (۱)

به طور کلی، در فرآیند تربیت به ویژگی ها و وظایف مربی توجه می شود.

ب) ویژگی های مربی

اشاره

با توجه به نقش مهم مربی در تربیت، به یقین بایـد ویژگی ها و شایسـتگی هایی داشـته باشـد تا قادر به هـدایت متربی و عملی کردن تربیت باشد. این ویژگی ها عبارتند از:

۱- . مجموعه آثار، ج۴، صص ۳۴۹ _ ۳۵۱.

یک _ خودساختگی

«یکی از مهم ترین شرایط مربی، خودسازی پیش از تربیت دیگران است.

مَن نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنّاسِ اِماماً فَلْيَبْدأُ بِتَعْليم نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْليم غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْديبُهُ بِسيرَتِهِ قَبْلَ تَأْديبِه بِلِسانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبَها اَحَقُّ بِالْاجَلالِ مِنْ مُعَلِّمِ النّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛ آن که می خواهد پیشوای مردم باشد و مردم را به دنبال خود به راهی دعوت کند، پیش از آنکه بخواهد به دیگران یاد بدهد، خود را مخاطب کند و به خود تعلیم و تلقین کند و پیش از آنکه بخواهد مردم را با زبان خود تربیت کند، با عمل و روش اخلاقی خوب و اخلاق صحیح، خود را تربیت کند. آن که خود را تعلیم و تلقین و تربیت و تأدیب می کند، برای احترام و تکریم، شایسته تر از کسی است که صرفاً معلم و مربی دیگران است». (۱)

به طور کلی، بشر به پیروی از عمل دیگران گرایش بیشتری دارد تا پیروی از گفتار و نوشتار آنها. «می دانیم که برای هدایت و راهنمایی بشر دو راه وجود دارد: یکی گفتن و نوشتن و دیگر پیش قدم شدن درعمل به آن گفته ها و نوشته ها و هیچ گاه گفتن، به قدر پیش قدم شدن عملی اثر ندارد. به قول بزرگان «دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

یکی از تفاوت های میان مکتب انبیا و مکتب فلاسفه و حکما این است که حکما تنها اهل نظریه، تعلیم و تدریسند و سروکارشان تنها از راه زبان با افکار و ادراکات بشر است، ولی پیغمبران به آنچه می گویند _ قبل از آنکه از دیگران تقاضای عمل کنند _ عمل می کنند، در نتیجه تا اعماق روح بشر نفوذ می کنند و قلب و احساسات بشر را تحت تصرف خویش درمی آورند. سخن از زبان بیرون می آید و از گوش می گذرد، ولی عمل، موج و انعکاسی عمیق در روح دیگری پدید می آورد». (۲)

۱- . ده گفتار، ص ۸۵.

۲- . ده گفتار، ص ۲۲۶.

«در تربیت دینی صرف آموزش مطرح نیست، بلکه تحول عملی فرد نیز مطرح است. پیغمبران به عنوان مربیان بشری نیامده اند که فقط مدعاهایی را وارد عقل مردم کنند. فلاسفه کاری که دارند، هر اندازه موفق بشوند، این است که سخنی را تا عقل مردم نفوذ می دهند، اما از آن بیشتر دیگر نه. پیام الهی گذشته از اینکه باید در عقل ها نفوذ کند، باید در دل ها نیز نفوذ کند؛ یعنی باید در عمق روح بشر وارد شود و تمام احساسات او؛ یعنی تمام وجودش را در اختیار بگیرد». (۱)

دو _ ترس از پروردگار

از دیگر ویژگی های مربی و مبلّغ دینی، ترس از خداست که سبب جرئت یافتن او در برابر دیگران؛ یعنی هر کسی جز خدا می شود. اگر مربی از خدا نترسد، نمی تواند برنامه های الهی را درباره تربیت دیگران و تبلیغ دین عملی سازد؛ زیرا همواره در پی پاسخ گویی به انتظارات دیگران خواهد بود و این مسئله، تربیت را از مسیر الهی به طور کامل منحرف می کند.

«خشیت الهی آن چیزی است که آیه قرآن می فرماید: «الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَلَتِ اللَّهِ وَیَخْشَوْنَهُ وَ لَا یَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّه.» (احزاب: ۳۹) [این آیه] از آن آیات کمرشکن برای داعیان و مبلّغان دین و مذهب است. آنان که رسالات الهی را تبلیغ می کنند، آنان که پیام های خدا را به مردم می رسانند، دو شرط در آنها وجود دارد: یکی اینکه خودشان از خدا می ترسند و دیگر اینکه از غیر خدا نمی ترسند». (۲)

«البته خشیت یک معنای خاصی دارد که با خوف فرق می کند. خوف؛

۱- . مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۱۴۵.

۲- . مجموعه آثار، ج ۱۶، ص۱۶۲.

یعنی نگران عاقبت و آینده بودن، فکر و تدبیر برای آینده و عاقبت یک کار کردن، ولی خشیت آن حالتی است که ترس بر انسان مسلط می شود و انسان جرئت را از دست می دهد. جرئت خود را از دست دادن؛ یعنی شجاعت نداشتن، شهامت نداشتن. تدبیرهای عاقلانه برای نگرانی هایی که در عاقبت کار ممکن است پیش بیاید، غیر از این است که انسان جرئت و شهامتش را از دست بدهد. قرآن می گوید: داعیان الی اللّه و مبلّغان حقیقی، در مقابل خدا خشیت الهی دارند، یک ذرّه جرئت و تجرّی بر خدا در وجودشان نیست، ولی در مقابل غیر خدا جرئت محض هستند و یک ذرّه خود را نمی بازند «وَ لاَ یَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلاَّ اللَّهَ». (۱)

فعالیت مربی به ویژه در تربیت جامعه، شرایط ویژه ای متناسب با آن جامعه دارد. ترس از مخالفت ها نباید سبب خالی کردن میدان تربیت شود، بلکه باید استقامت ورزید. این پایداری تنها در پرتو خشیت الهی حاصل می شود. مربی ای که خداترس نباشد، مردم ترس است و به زودی خود را می بازد و از میدان می گریزد.

ج) وظایف مربی

اشاره

مربی وظایف و تکالیفی دارد که اگر به آنها آشنا نباشد و آنها را عملی نسازد، نمی تواند در میدان تربیت ثمربخش باشد. برخی از این وظایف به حوزه آگاهی ها و برخی به گستره رفتار و عملکرد مربی مربوط می شود. این وظایف عبارتند از:

یک _ آگاهی از راه ها و ابزار تربیت

«ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جَدِلْهُم بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ؛ [روم] را با

۱- . مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

حکمت و موعظه نیکو به سوی پروردگـار بخوان و بـا آنـان [در این راه] بـا روش پسـندیده مجادله کن.» (نحل: ۱۲۵) این آیه کریمه به اتفاق مفسـرین، سه وسیله مختلف برای دعوت و هدایت مردم ذکر کرده و هر یک از این سه وسیله، برای یک مورد مخصـوص اسـت. می فرمایـد: مردم را بـه راه پروردگـارت بخـوان! کلمه رب هر جـا که ذکر می شـود، عنـایتی است به معنی تربیت. چون مقـام، مقـام دعوت و تربیت است، با کلمه رب تعبیر شـده؛ مردم را به راه پروردگارت بخوان، آن راهی که مردم بایـد پرورش داده شونـد و به آن تربیت شونـد. مردم را بخوان. بـا چه وسـیله؟ به وسـیله حکمت. حکمت؛ یعنی سـخن متقن و محکم که قابل خدشه و تشکیک نیست. به اصطلاح منطقیین و حکما، یعنی سخنی که مقدماتش صددرصد یقینی است؛ یعنی مردم را به راه پروردگارت بخوان با برهان و حکمت و علم صددرصد خالص و عقل خالص.

دعوت کردن به وسـیله حکمت و برهان و دلیل عقلی و علمی، برای یک دسـته خاص است که اسـتعداد [درک] آن را دارنـد. «والموعظه الحسـنه»؛ یعنی مردم را به راه پروردگارت بخوان به وسـیله موعظه خوب و پند و اندرزهای دلپسـند! بعضی از مردم اسـتعداد بیان عقلی و علمی [را] ندارنـد. اگر مسائل علمی برای آنها طرح شود، گیـج می شونـد. راه هـدایت آنها پنـد و اندرز است. با تمثیل و قصیده و حکایت و هر چیزی که دل آنان را نرم کند، باید آنها را هدایت کرد. سروکار موعظه و اندرز با دل است و اما سروکار حکمت و برهان فقط با عقل و فکر است. اکثر مردم در مرحله دل و احساساتند، نه در مرحله عقل و فکر.

«وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَن.» اگر با کسی رو به رو شدید که غرضش کشف

حقیقت نیست، غرضش این نیست که حقیقتی را بفهمد، برای مجادله و ایراد گرفتن آمده و در کمین است یک کلمه ای بشنود و آن را مستمسک قرار دهد و مجادله کند، تو هم با چنین شخصی مجادله کن، اما تو به نحو احسن مجادله کن، در مجادله از راه حق و حقیقت خارج نشو، در مجادله بی انصافی و حق کشی نکن، دروغ به کار نبر و امثال اینها!

این آیه طرق مختلفی برای هدایت ذکر می کند و هر طریقی برای موردی خاص است. پس معلوم می شود وسیله ای که باید در مقام هدایت به کار برد یکسان و یکنواخت نیست». (۱)

دو _ شناخت جوان (روحیات و چالش ها)

«نسل جوان مزایا و معایبی دارد. این نسل، ادراکات و احساساتی دارد که در گذشته نبود و از این جهت باید به او حق داد. در عین حال، بعضاً انحرافات فکری و اخلاقی دارد و باید آنها را چاره کرد. چاره کردن این انحرافات بدون در نظر گرفتن مزایا (ادراکات و احساسات و آرمان های عالی آنها و احترام گذاشتن به این ادراکات و احساسات) میسّر نیست. باید به این آرمان ها و احساسات جوان احترام گذاشت. اسلام به این امور احترام گذاشته است. اگر مربیان بخواهند به این امور بی اعتنا باشند، محال است بتوانند جلوی انحراف های فکری و اخلاقی نسل آینده را بگیرند.

فکر اساسی این است که اول درد این نسل را بشناسیم، درد عقلی و فکری، دردی که نشانه بیداری است؛ یعنی آن چیزی را که احساس می کند و نسل گذشته احساس نمی کرد». (۲)

۱- . ده گفتار، ص۱۹۷.

۲- . ده گفتار، ص۲۱۲.

«بنابراین، یک اصل کلی در رابطه با تربیت نسل جوان این است که توجه داشته باشیم نسل جوان، افکار، ادراکات و احساساتی دارد و انحراف هایی. تا به دردش، یعنی افکار و ادراکات و احساساتش رسیدگی نشود، نمی شود جلو انحرافاتش را گرفت». (۱)

حال برای تربیت نسل جوان چه باید کرد؟ آیا می توان آنها را به روش های گذشته تربیت کرد یا باید طرحی نو در تربیت آنها درانداخت؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که به طور کلی «مسئله رهبری و هدایت، از لحاظ تاکتیک و کیفیت عمل، در زمان های متفاوت و در مورد اشخاص متفاوت فرق می کند. بنابراین، نمی توانیم نسل جدید را با همان متد قدیم رهبری کنیم. اولاً باید نسل جوان را بشناسیم و بفهمیم دارای چه مشخصات و ممیزاتی است؟ درباره این نسل دو طرز تفکر شایع است و معمولاً دو جور قضاوت می شود. از نظر یک طبقه، اینها نسلی خام، مغرور، گرفتار هوا و هوس، شهرت پرست و دارای هزار عیب هستند. این طبقه همیشه به این نسل دهن کجی می کنند و ناسزا می گویند، اما از نظر خود نسل جوان، درست به عکس است. آنها در خودشان عیب نمی بینند. خودشان را مجسمه هوش، نظافت و آرمان های عالی می دانند. نسل کهن اینها را تکفیر و تفسیق می کند و اینها آنها را تحمیق و تجهیل. آنها به اینها می گویند شما کافرید، شما شهرت پرستید، اینها به آنها می گویند شما نادانید، شما نمی فهمید.

البته از نظر کلی یک نسل نسبت به نسل پیش ممکن است صالح باشد

۱- . ده گفتار، ص۲۱۷.

و ممکن است منحرف باشد. (۱)

«بنابراین، در رهبری نسل جوان، پیش از هر چیز دو کار باید انجام شود. اول باید درد این نسل را شناخت و آنگاه در فکر درمان و چاره بود. بدون شناخت درد این نسل هرگونه اقدامی بی مورد است». (۲)

سه _ توجه به رشد شخصیت متربی

تربیت باید به رشد و شکوفایی شخصیت متربی بینجامد. در غیر این صورت، وی همواره خود را نیازمند مربی بیرونی می داند و نمی تواند از جانب خود تربیت شود. تربیتی که رشد شخصیت به همراه داشته باشد، سبب می شود فرد در بسیاری از موارد که امکان تربیت از درون وجود دارد، خودکفا گردد. بنابراین، فرد در عمل، هم مربی و هم متربی خواهد بود. اجازه دادن به متربی برای انتقاد و ابراز وجود و مشورت کردن با او، از عواملی است که سبب رشد شخصیت خواهد شد.

«ما در تاریخ می خوانیم که علی(ع) نه تنها حق انتقاد را از دیگران نمی گرفت، بلکه ترغیب می کرد که از من انتقاد کنید و همین روش سبب شد که گروهی از خوارج طغیان کنند و حق چون و چرا برای خود در امر حکمیت و قرآن به نیزه کردن قائل شوند، گو اینکه در اثر کج فهمی سوءاستفاده کردند، ولی علی(ع) ترجیح می دهد که سربازش چشم و گوش بسته و دارای انضباط کورکورانه نباشد و این اصل پرورش اسلامی محفوظ بماند، ولو اینکه منجر به شکست سیاسی خیالی او بشود؛ زیرا

۱- . نک: ده گفتار، ص ۲۰۸.

۲- . ده گفتار، ص۲۲۱.

پیروزی مسلکی و هدفی او را در برداشت». (۱)

چهار _ آسان گیری و نرمش در تربیت

«پیغمبر فرمود: «بُعِثْتُ عَلی الشَّریعَهِ السَّمْحَهَ السَّهْلَهَ؛ خدا مرا بر شریعت و دینی باگذشت و سهل و آسان مبعوث کرده است.» [اسلام] دینی است عملی، دین غیر عملی نیست. مبلّغ باید مبلّغ سماحت و سهولت این دین باشد. کاری کند که مردم به امر دین تشویق و ترغیب بشوند». (۲)

یکی از راه های آسان گیری، همراه کردن متربی با برنامه های تربیتی و اشتیاق آفرینی در اوست. «هر کسی را در هر سنی که هست اگر می خواهند تربیت کنند و پرورش دهند، اول باید برایش روشن کنند، بفهمد که چه دارند می گویند و برای چه؛ بعد در همان سیر او را پرورش بدهند تا پرورشش توأم با شوق و رغبت باشد.

پیغمبر اکرم وقتی مبلّغ به اطراف و اکناف می فرستاد، توصیه هایی می کرد. از آن جمله وقتی معاذ بن جبل را به یمن فرستاد، این چند جمله را به او فرمود: «بَشِّرْ وَ لاـ تُنَفِّرْ، یَسِّرْ وَ لاـ تُعَسِّر»؛ به مردم نوید بده، بشارت بده، مردم را تشویق کن، نترسان، طوری اسلام را برای مردم بیان نکن که از آن وحشت کنند، آن قدر سخت و مشکل برای مردم بیان نکن که از اول بگویند چه کار سختی! مطلب را طوری بگو که بفهمند تو اصلاً چیز خوبی برایشان آورده ای و شوق و رغبتشان به سوی آن تحریک شود! در کارها آسان بگیر، سخت نگیر! درست عکس عملی که ما غالباً می کنیم، آن قدر سخت می گیریم که مردم را از اسلام بیزار می کنیم.

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص ۱۷۸.

۲- . مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

امام صادق(ع) نیز همین موضوع را به اصحابشان نصیحت می کردند. [می] فرمودند: مردم را به هنگام دعوت نترسانید، سخت گیری نکنید! بعد فرمودند: روش ما اهل بیت بر سهولت و سماحت و آسانی است و روش دیگران (خوارج و دیگران) بر سخت گیری است». (۱)

از دیگر راه های آسان گیری، نرمی و ملایمت در تربیت دینی است. «تربیت باید بر اساس تکوین و استفاده از مقررات دقیق و صراط باریک تکوین و خلقت باشد و به این تربیت است که استعدادها به فعلیت می رسد؛ یعنی تربیت از قبیل صنعت نیست که پیراستن، آراستن، ساختن، وصل و پیوند و فصل و قطع باشد، مثل اینکه کسی از گوهری نگینی می سازد و از قطعاًت آهن و فنر و سیم و لاستیک و چوب و غیره اتومبیل می سازد. تربیت به فعلیت رساندن استعدادی است که در موجود نامی یا حیوان یا انسان هست. فرض کنید غنچه را می خواهید تربیت کنید تا گل بشود. او یک صراط دارد، صراط باریک، او را با زور دست و با چکش و با پتک نمی شود شکوفاند و باز کرد. او عوامل نرم و لطیف مخصوص لازم دارد. او با دست نسیم و شعاع نور و آبِ آبپاش و گرمای معتدل، در حالی که شرایط زمینی و خاک او درست باشد، شکفته می شود و باز می شود. تربیت، شکوفانیدن است. از این رو، اطفالی که از اول با زور و تشر و تشدید روبه رو می شوند، غنچه هایی هستند که از اول پرپر می شوند یا همیشه در حال غنچه بودن می مانند و آثار سوء روحی و پس رانی ها و عقده ها در روح آنها پیدا می شود و بعدها به صورت جانی و شقی

۱- . آشنایی با قرآن، ج ۵، ص۱۱۲.

درمی آیند». (۱)

پنج _ سعه صدر و توجه به روحیات خاص هر متربی

نبایـد انتظار داشت که تمام مردم هم سلیقه و هم فکر باشـند. آنها همان طور که از نظر شـکل و قیافه و انـدام مختلف آفریـده شـده انـد و نمی توان دو نفر یافت که از هر نظر درست مثل هم باشـند، از لحاظ روحیات و عقاید و سـلیقه نیز مختلف آفریده شـده انـد. پایه ها و رشـته های سرشـتشان و همچنین اصول تربیت آنها با هم تفاوت دارد. درست است که روح و قلب بیش از جسم و تن قـابلیت قـالب گیری دارد و تغییرپـذیر است، ولی مثل قطعه های گِل نیست که به آسانی بتوان آنها را در قالبی مثل قالب خشت یا قالب فلزات ذوب شـده ریخت و هر طور که خواست، از آن صورتی و شـکلی پدید آورد. حتی در اختیار خود شخص هم نیست و حتی خود شخص هم نمی تواند با تصمیم و اراده، هر شکلی که میل دارد، به روح خود بدهد.

مردم در عین اینکه بایـد در یک صـراط مسـتقیم و یک شاهراه حرکت کننـد، هر کدام در وجود خود راهی مخصوص به خود دارند و به قول علامه طباطبایی در تفسیر سوره حمد، صراط یکی است اما سبیل، مختلف و متفاوت است.

شرط هادی و راهبر، سـعه صـدر و قـدرت تحمل است که در عین اینکه همه مردم را می خواهـد به یک شاهراه هـدایت کند، توجه داشـته باشد که «اَلطُّرقُ اِلَی اللّهِ بِعَدَد النُّفاسِ الْخَلائِقِ»، توجه داشـته باشد که راه ها متفاوت است. چنین شخصـی بهتر می تواند مردم را هدایت کند، برخلاف اشخاص

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص ۸۸.

تنگ نظر و ضیق المشرب که حتی در جزئیات زندگی مردم نیز می خواهند دخالت کنند.

از همین جا می توان فهمید که خوبی یک آیین به این نیست که حتی در جزئیات بر مردم سخت گیری کند و همه راه های فرعی را به راه واحد ببرد. آیین خوب آن است که راه های فرعی و تعدد آنها را به رسمیت بشناسد؛ یعنی درحقیقت، اختلاف های پایان ناپذیر فردی و تفاوت های اقلیمی و منطقه ای ــ قومی و حتی زمانی و عهدی را به رسمیت بشناسد، در عین اینکه همه را به یک شاهراه هدایت می کند.

اگر پدر و مادر نسبت به فرزندان، رئیس اداره نسبت به زیردستان، معلم نسبت به شاگردان، زمام دار نسبت به مردم و سرانجام مربی دینی نسبت به متربیان، سعه صدر و قدرت تحمل داشته باشد، بهتر می تواند آنها را اداره و تربیت کند. شرط اساسی در این راه، تاب تحمل و سعه صدر است.

بخشیدن لغزش های عملی و فکری و چشم پوشی از آنها، مولود سعه صدر و برعکس کینه توزی، تعصب، انتقام جویی، تکفیر و تفسیق، مولود تنگ نظری است. (۱) بنابراین، باید زمینه روحی افراد را بشناسیم، جامعه شناس عملی مردمِ خود باشیم، [به] تعبیرات و تفسیراتی که آنها از گفته ما می کنند نیز آگاه باشیم. (۲)

۳. متربی

اشاره

سومین رکن از ارکان تربیت، متربی است. تربیت همواره بر روی یک متربی معیّن یا طیفی خاص از متربیان انجام می پذیرد. بنابراین، هیچ

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۸۲.

۲- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۲، ص۶۶.

موقعیت تربیتی ای، بدون وجود متربی نمی توان یافت. برخی از وظایف و مسئولیت های متربی به طور کلی عبارتند از:

الف) شناخت معلومات درست و پیروی از آنها

عمل و اندیشه، غذای روح است. آدمی به همان اندازه که به معاش خود می اندیشد، باید درباره غذای روح خود نیز بیندیشد و همان توجه و مراقبتی که در استفاده از غذاهای جسمی صورت می گیرد، در غذاهای روح نیز لازم و ضروری است. امام علی(ع) می فرماید: «اگر در شب تاریک، آنها را بر سر سفره ای بنشانند، تا چراغ نیفروزند، دست به سوی غذا نمی برند، ولی اگر بر سر سفره فکری بنشینند، هیچ در اندیشه نمی شوند که چراغ عقل را روشن کنند تا با چشم بصیرت ببینند، این غذای روحی که وارد روحشان می شود چه نوع غذایی است».

همان طور که بعضی از غذاهای جسمانی مقوی و مفید و بعضی ضعف آور و زیان بارند؛ بعضی نشاط انگیز و بعضی سستی آور و بی حال کننده اند و بعضی سبب سلامت و بعضی مسموم کننده اند، غذاهای فکری نیز همین طور هستند. آنچه آدمی فرامی گیرد و کتاب هایی که مطالعه می کند و مقاله هایی که می خواند و سخنرانی هایی که گوش می کند، از نظر اثربخشی متفاوتند. بعضی به راستی به فکر و اراده قوّت می بخشند و بعضی نومید می کنند. برخی از آموزه ها آدمی را به زندگی و نظام آفرینش خوش بین می سازد و بعضی بدبین. آموزه های دینی اگر درست آموخته شود، ارزش زندگی و هدف آن را بالا می برد، نظام آفرینش را محبوب و دوست داشتنی می کند و آدمی را به سرنوشت دیگران علاقه مند می سازد، ولی بعضی از دیگر آموزه ها زندگی را در نظر انسان بیهوده، بی هدف و آفرینش را عبث معرفی می کند و او را به همه چیز و همه کس، حتی به

خودش بدبین می سازد. آموزه های بیشتر مخالفان دین چنین اثری دارد. (۱)

این دیدگاه، بر احادیث و روایات بسیار در این زمینه استوار است. از جمله در ضمن حدیثی از امام حسن(ع) می خوانیم: شگفتا که مردم درباره خوردنی های خود می اندیشند که مثلاً غذای مسموم نخورند و اگر کسی غذای مسموم به خورد آنها بدهد، او را تعقیب می کنند، ولی درباره افکار و اطلاعاتی که به مغز خود فرومی کنند، نمی اندیشند و هیچ توجهی ندارند و چه بسا تا زنده اند، به آن که مسمومشان کرده، علاقه مند هم هستند و به او ارادت می ورزند. شگفت تر و مهم تر این است که اندیشه مسموم و خطرناک، رنگ دینی و مذهبی هم داشته باشد که خطر آن صد بار مهم تر است. متأسفانه در تاریخ گذشته ما افکار مسموم بسیاری با رنگ و شکل دینی وارد بازار شده و خریداران بسیاری پیدا کرده و کمتر کسی متوجه شده که این کالا تقلبی است. برای مثال این روحیه تنبل، سرد و خشک ما معلول همان کالاهای تقلبی روحی است؟ (۲)

بنابراین، یکی از مهم ترین وظایف متربی آن است که بتواند محتوای آنچه می آموزد را ارزیابی کند و پیوسته مراقب باشد کالای تقلبی را به نام اصل به او نفروشند. البته او در آغاز توانایی چنین کاری را ندارد و این وظیفه در این زمان برعهده دیگران است. هر فردی از آن نظر که مدیر وجود خود و مسئول سعادت خویش است، وظیفه دارد در مورد افکاری که می خواهد به مغزش وارد کند، مراقبت کند. با وجود این، در ابتدای راه که متربی چنین قوه تشخیصی ندارد، مسئولان اجتماع که مدیر و مسئول

۱- . نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۱۹۴.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۱۹۵.

جامعه انـد، وظیفه دارند مراقب اغذیه روحی اجتماع باشـند. گذشـته از همه اینها، ما به دلیل اینکه مسـلمانیم و هر مسـلمانی در برابر سـعادت برادران دینی خود نیز مسـئول است، بایـد در افکار و اندیشه هایی که به مغز وارد می کنیم، مراقب یکدیگر، هم باشیم. (۱)

ب) شناخت درست مربی

اشاره

امام عصر(عج) در حدیث معروفش، تقلید مشروع و ممدوح را این طور بیان می کند:

فَاَمَّا مَنْ کانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِنا لِنَفْسِه حافِظاً لِدِینِهِ مُخالِفاً عَلَی هَواهُ مُطیعاً لِاَمْرِ مُولاهُ فَلِلْعَوامِ اَنْ یُقَلِّدوهُ.

هر یـک از فقها که بتوانـد خود را [از هوای نفس] نگه دارد، دعوت ها و نـداهای شـیطان او را از جا نکَنَـد، دین خود را حفظ کنـد _ دینش را نفروشـد (شایـد مقصود این باشـد که دین را در میان مردم و جامعه حفظ کنـد) _ مخالف هواهای نفسانی و مطیع امر الهی باشد، بر عوام است که از چنین کسی تقلید کنند.

البته روشن است که مخالفت یک عالم روحانی با هواهای نفس، با مخالفت یک عوام تفاوت دارد؛ زیرا هوای نفس هر کسـی در امور معیّنی است. هوای نفس جوان یک چیز است و هوای نفس پیر یک چیز دیگر. هر کسی در هر مقام و درجه و طبقه و سنی که هست، یـک نوع هوای نفس دارد. (۲) با توجه به این مطالب، بر متربی لازم است به شـناختی درست، از مربی دسـت یابد، سپس به سخنان وی عمل کند.

ارادت و شیفتگی به یک شخص معین، بالاترین و بزرگ ترین عامل

۱- . نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۱۹۶.

۲- . نک: ده گفتار، ص۱۱۷.

دگرگونی در انسان است. اگر ارادت بجا اتفاق بیفتد، انسان را بسیار شایسته می کند و اگر هم نابجا باشد، آتشی است که آدم را نابود می کند. ارادت از مقوله محبت و شیفتگی است. اگر انسان به فردی علاقه پیدا کند و او را فردی ایدئال و انسانی کامل تلقی کند، سپس شیفته اخلاق او و شیفته روحیاتش بشود، بسیار تحت تأثیر او قرار می گیرد و عوض می شود. ازاین رو، عارفان و متصوفه به مسئله مرشد و شیخ و ارادت پیدا کردن به یک شیخ اهمیت زیادی می دهند. محبت پیامبر و محبت امیرالمؤمنین علی(ع) و محبت هر انسان کاملی، بزرگ ترین عامل اصلاح و تربیت انسان است. (۱)

پرهیز از زیاده روی در سرسپردگی به مربی

«بعضی گمان می کنند تأثیر گناه در افراد یکسان نیست، در مردم عادی گناه تأثیر دارد و آنها را از تقوا و عدالت دور می کند، ولی در طبقه علما تأثیری ندارد؛ زیرا یک نوع کُرّیت و اعتصام دارند، مانند فرقی که میان آب قلیل و آب کثیر است که آب کثیر اگر به قدر کُر شد، دیگر از نجاست اثرپذیر نمی شود، در صورتی که اسلام برای احدی کُریت و اعتصام قائل نیست. چرا می گوید: «قُلْ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی ــ حتی برای شخص پیغمبر اکرم(ع) ــ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ ای پیغمبر! بگو خود من نیز اگر معصیت کنم، از عذاب روز بزرگ بیمناکم»؟ چرا می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ؛ اگر نوعی شرک در کار تو وارد شود، عملت تباه خواهد شد؟» همه اینها برای آموختن این نکته است که تبعیض در کار نیست، کریت و اعتصامی برای احدی نخواهد بود.

۱- . نک: تعلیم و تربیت در اسلام، ص۲۴۷.

داستان موسی(ع) و عبد صالح که در قرآن کریم آمده، داستان عجیبی است. یک نکته بزرگ که از این داستان استفاده می شود، این است که پیرو، تا آنجا تسلیم پیشواست که اصول و مبادی و قانون را نشکند و خراب نشود. اگر دید آن پیشوا کاری برخلاف اصول و مبانی انجام می دهد، نمی تواند سکوت کند. گو اینکه در این داستان، عمل عبد صالح، از نظر خود او که افق وسیع تری را می دید و به باطن موضوع توجه داشت، برخلاف اصول نبود، بلکه عین وظیفه و تکلیف بود، ولی سخن در این است که چرا موسی صبر نمی کرد و زبان به انتقاد می گشود. با اینکه قول می داد و به خود تلقین می کرد که اعتراض نکند باز هم اعتراض و انتقاد می کرد. عیب کار موسی در اعتراض و انتقاد نبود، در این بود که به رمز مطلب و باطن کار آگاه نبود. البته اگر به رمز مطلب آگاه می شد، اعتراض نمی کرد. او مایل بود که به رمز مطلب برسد، ولی وقتی عملی را برخلاف اصول و قانون الهی می دید، ایمانش به او اجازه نمی داد سکوت کند. بعضی گفته اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار می شد، موسی از اعتراض و انتقاد باز نمی ایستاد، مگر آنکه به رمز مطلب آگاه می شد. موسی به او می گوید: «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟؛ آیا اجازه می دهی از تو پیروی کنم تا مرا تعلیم کنی؟» او می گوید: «إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِي صَبْرًا؛ تو نخواهی توانست در مصاحبت من طاقت بیاوری و در برابر آنچه می بینی، سکوت کنی.» سپس خود او دلیل این سکوت نکردن را به خوبی توضیح می دهد: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِى خُبْرًا؛ چگونه وقتی ببینی عملی خلاف صورت می گیرد و از رمز مطلب آگاه نباشی، صبر خواهی کرد؟» موسی گفت: «سَتَجِدُنِى إِن شَآءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَآ أَعْصِى لَكَ أَمْرًا؛ امیدوارم اگر خدا بخواهد، صبر کنم و با کار تو مخالفت نکنم.» موسی

نگفت چه به رمز مطلب پی ببرم و چه پی نبرم، صبر خواهم کرد، همین قدر گفت که امیدوارم این تحمل در من پیدا شود. البته این تحمل وقتی برای موسی پیدا می شود که از رمز کار آگاه شود. سپس عبد صالح، با صراحت از موسی خواست حتی اگر به رمز مطلب هم پی نبرد، سکوت کند و اعتراض نکند تا زمانش فرا رسد و خودش توضیح دهد: «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلاَ تَسْئَلْنی عَن شَی ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا؛ اگر در پی من آمدی، هر چه دیدی سکوت کن تا بعد خودم توضیح دهم!» در اینجا دیگر آیه کریمه اشاره نکرده است که موسی پذیرفت. در آیه همین قدر آمده است که بعد با هم راه افتادند و رفتند تا آخر داستان که کم و بیش همه شنیده اید». (۱)

آنچه می توان از این داستان و داستان ها و روایات دیگر در این زمینه دریافت، این است که متربی باید از سرسپردگی کامل در برابر مربی بپرهیزد و همه سخنان و رفتارهای او را درست و کامل نشمارد، بلکه ابزار نقد و اندیشه را در تمام آموزه ها به کار برد تا بر اثر ارادت زیاد و کامل شمردن مربی، دچار اشتباه و لغزش نشود.

۱- . نک: ده گفتار، ص۱۱۴.

ص:۲۰۸

فصل هشتم: آسیب شناسی تربیت

اشاره

به طور کلی بحث آسیب شناسی می تواند در دو زمینه باشد. گاهی آسیب شناسی، شناخت کاستی ها و ضعف ها و به بیان دیگر شناخت امور منفی حاصل از حرکت های تربیتی است؛ یعنی فعالیت های تربیتی گاه به دلیل افراط یا تفریط به نتیجه بدی می انجامد. در واقع عوامل تهدیدکننده، بخشی از آسیب های تربیتی است، ولی گاهی منظور از آسیب شناسی توجه به موانع تربیت است؛ یعنی توجه به آن دسته از عناصری که پیش از تحقق تربیت مانع تربیت می شوند. تفاوت این دو در این است که آسیب های ناشی از فعالیت های تربیتی، پس از انجام تربیت رخ می دهد و حال آنکه آسیب های ناشی از موانع، پیش از تحقق فعل تربیتی مطرح می شود. در هر دو صورت، نتیجه، آسیب دیدن تربیت است؛ گاهی با بد انجام پذیرفتن تربیت و گاهی به دلیل مانع تراشی بر سر راه تحقق آن. این آسیب ها عبارتند از:

۱. موانع پرورش جسم

الف) تن پروری

«اسلام با تن پروری مخالف است. ای بسا تن پرورهایی که جسم خود را

تضعیف می کنند. آن آدمی که تن پرور به معنای نفس پرور و شهوت پرور است و دایماً دنبال تنقل و انواع لذت های جسمی است، اولین اثر کارهایش این است که جسمش را خراب و ضعیف می کند. معمولاً پرورش واقعی جسم ملازم است با تحمل نوعی محرومیت های جسمانی». (۱)

برای تقویت جسم و رسیدگی به آن سرمایه گذاری لازم است، ولی گاهی این رسیدگی ها تا آنجا پیش می رود که انسان را از توجه به دیگر استعدادهای وجودی باز می دارد، به گونه ای که پیشرفت در امور جسمانی سبب غفلت از تکامل در امور ذهنی یا روحی و معنوی می شود. در واقع «اگر کسی تمام همتش تقویت جسمش باشد، نقص کارش این نیست که جسمش را تقویت کرده و مثلاً نگذاشته دندانش خراب شود، بلکه این است که جنبه های دیگر را مهمل گذاشته است. آن چیزی که در مورد این افراد، بد است، حصر است. مثالی می زنم، شما اگر بچه ای را ببینید که همواره بازی می کند؛ یعنی وقت کارهای دیگر را هم به بازی می گذراند، یقیناً خیلی ناراحت می شوید، ولی این معنایش این نیست که شما با بازی کردن طفل مخالف هستید. اگر همان بچه یک روز بازی نکند، او را پیش طبیب می برید. پس اگر انسان بخواهد تمام وقتش را صرف تربیت جسم کند کار بدی کرده، ولی نه از این جهت که تقویت جسم کرده، بلکه از این جهت که سایر جهات را تضعیف نموده است». (۲)

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۵۸.

۲- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۵۸.

ب) تضعیف جسم

در اسلام، تضعیف جسم به معنای رسیدگی نکردن به آن و پاسخ ندادن به نیازها و رها کردن استعدادهایش، به گونه ای که به تباه شدن جسم بینجامد و سبب از دست رفتن سلامت و تعادل آن شود نیز کاملًا ممنوع است. «تضعیف جسم در روش های غیر اسلامی؛ یعنی همان روش معروف هندی مطلوب است. آنها با پرورش جسم مخالفند. نه تنها با تن پروری به معنای شهوت پروری و نفس پروری مخالفند، بلکه با تقویت جسم هم مخالفند، می گویند جسم و قوای جسمانی را باید ضعیف نگه داشت، این در اسلام نیست». (۱)

۲. موانع پرورش عقل

اشاره

چه عواملی سبب ضعیف یا بی اثر شدن عقل می شود؟ بازماندن عقل از تکاپو و هدایت، در دو مسئله ریشه دارد. گاه محتوای ذهنی انسان ها ناکارآمد است و عقل نمی تواند نتیجه خوبی بگیرد و گاه عواطف و احساسات بر عقل، چیره می شوند و عقل دیگر نمی تواند وظیفه خود را که واقع نگری است، انجام دهد. بنابراین، موانع پرورش عقل را به دو قسم موانع درونی و موانع بیرونی تقسیم می کنیم.

الف) موانع درونی

یک _ موانع منطقی

اگر محتوای ذهنی انسان دچار مشکل باشد، عقل نمی تواند به نتایج درستی برسد. این مشکل گاهی در صورت و قالب قضایا و گاهی در مواد آنها مطرح می شود. «چنان که می دانیم، بشر از دیرزمانی متوجه این نکته شده است که احیاناً در قضاوت های خود دچار خطا و اشتباه می شود و در

۱- . مجموعه آثار، ج ۲۲، ص۵۵۹.

فکر چاره برای جلوگیری از خطاهای خود افتاده است. گروهی اساساً این مشکل را چاره پذیر ندانسته اند و ازاین رو، پایه علم و عقل را از اساس، متزلزل و غیر قابل اعتماد دانسته اند. گروهی دیگر این مشکل را چاره پذیر دانسته و به فکر پیدا کردن خطاسنج افتاده[اند] و علم منطق را ابداع و اختراع کردند و باز چنان که می دانیم هر منطق _ به شرط مراقبت و رعایت کامل _ فقط جلوگیری از یک نوع خطاهاست؛ یعنی خطای در سازمان دادن به مواد و مصالح فکری و به عبارت دیگر، هنر منطق جلوگیری از خطای در صورت است، نه خطای در ماده و حال آنکه لااقل نیمی از خطاهای فکری بشر، خطاهایی است که در مواد و مصالح فکر و اندیشه بشر پیدا می شود، نه در کیفیت سازمان دادن به آنها. در این زمینه کوشش ها به عمل آمده است، راه های خطای در ماده تا حد زیادی نشان داده شده است. هرچند هنوز بشر نتوانسته خطاسنجی مربوط به صورت فکر را تحت ضابطه و قانون کلی درآورد. شاید هرگز این جهت میسور نباشد، ولی همین تذکرات و نشان دادن اینکه علت اینکه بشر ماده فکری غلط را به جای صحیح انتخاب می کند، چیست، بدون شک در محفوظ ماندن از آن خطاها بسیار مؤثر است و اگر هم روزی ضابطه های قطعی برای جمیع علوم در این زمینه ها کشف و اختراع شود، مدیون و مرهون تذکراتی است که در این زمینه داده شده است». (۱)

دو _ بمباران اطلاعاتی

اطلاعات زیاد، فرصت تجزیه و تحلیل را از مغز می گیرد و در اندیشیدن، رکود جدی ایجاد می کند. اطلاعات باید به اندازه ظرفیت اندیشه باشد. در غیر این صورت، انسان حکم ضبط صوتی را پیدا می کند که فقط

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج۸، صص۴۱۶و۴۱۷.

ذخیره کننـده اطلاعـات و منعکس کننـده همـان هاست، بـدون هیـچ گونه دخل و تصـرف. این رونـد برخلاف مفاهیمی چون تفکر، تـدبر و تعقل است. «مغز انسان درست حالت معـده انسان را دارد. معـده انسان بایـد غـذا را از بیرون به اندازه بگیرد و با ترشـحاتی که خودش روی غذا می کند، آن را بسازد و باید معده این قدر آزادی و جای خالی داشته باشد که به آسانی بتواند غذا را زیر و رو کند، اسیدها و شیره هایی را که باید ترشح نماید، بسازد، ولی معده ای که مرتب بر آن غذا تحمیل می کنند و تا آنجا که جا دارد، به آن غـذا می دهنـد، دیگر فراغت، فرصت و امکان برایش پیـدا نمی شود که این غـذا را درست حرکت بدهـد و بسازد. آن وقت می بینیـد اعمال گوارشـی اختلال پیدا می کند و عمل جذب هم در روده ها درست انجام نمی گیرد. مغز انسان هم قطعاً همین جور است. در تعلیم و تربیت باید مجال فکر کردن به دانش آموز داده شود و او به فکر کردن ترغیب گردد». (۱)

ب) موانع بیرونی

اشاره

آنچه در زمینه موانع بیرونی پرورش عقـل مشترک است، چیرگی عواطف و احساسـات بر عقـل و نـاتوانی عقـل از واقع نمـایی است. این احساسات می توانند متفاوت باشـند. گاهی احساس وابستگی به گذشته، بر روی تعقل و تفکر انسان سایه می اندازد و وی را به پیروی از سـنن گذشـته و تقلیـد از پیشـینیان وامی دارد و گاهی ترس از تنهایی سـبب گرایش به جمع و پذیرش بی چـون و چرای رسـوم آنهـا می شـود. همچنیـن، گـاه احساسـات، انسـان را بـه سـوی هم نـوایی بـا دیگران می کشانـد و سـبب فروگذاری جانب عقل و شعور می شود. عقل انسان فقط به دلیل خطای در ظاهر یا مواد

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، صص۵۲۷ و ۵۲۸.

قضایا منحرف نمی شود، بلکه بسیارند خطاها و انحراف هایی که از چیرگی خواسته های نفسانی بر عقل انسان و لغزش او در این موقعیت پدید آمده اند.

«قرآن مجید که دعوت به تفکر و نتیجه گیری فکری می کند و تفکر را عبادت می شمارد و اصول عقاید را جز با تفکر منطقی صحیح نمی داند، به یک مطلب اساسی توجه کرده است و آن اینکه لغزش های فکری بشر از کجا سرچشمه می گیرد و ریشه اصلی خطاها و گمراهی ها در کجاست؟ اگر انسان بخواهد درست بیندیشد که دچار خطا و انحراف نگردد، چه باید بکند؟

در قرآن مجید از بعضی امور به عنوان اسباب و دلایل خطاها و گمراهی ها یاد شده است که در ادامه آنها را بیان می کنیم.

یک ــ تکیه بر ظنّ و گمان

«قرآن کریم می گوید: «اکثر مردم چنینند که اگر بخواهی پیرو آنها باشی، تو را از راه حق گمراه می کنند، برای اینکه تکیه شان بر ظنّ و گمان است (نه بر یقین) و تنها با حدس و تخمین کار می کنند». (۱)

قرآن کریم در آیات زیادی به شدت با پیروی از ظن و گمان مخالفت می کند و می گوید: «مادامی که به چیزی علم و یقین حاصل نکرده ای، آن را دنبال مکن». (۲)و (۳)

«در قرآن کریم اصرار دارد که انسان نباید غفلت کند و مطلبی را که به حد یقین نرسیده و هنوز در سر حد گمان و تخمین است، صددرصد

۱- . نک: انعام: ۱۱۶.

۲- . نک: اسراء: ۳۶.

۳- . مجموعه آثار، ج ۲، ص۶۴.

قطعی و مسلّم انگارد و روی آن پافشاری کند». (۱)

دو _ هوای نفس

«انسان اگر بخواهد صحیح قضاوت کند، باید در مورد مطلبی که می اندیشد، کاملاً ـ بی طرفی خود را حفظ کند؛ یعنی کوشش کند که حقیقت خواه باشد و خویشتن را تسلیم دلیل ها و مدارک نماید. درست مانند یک قاضی که روی پرونده ای مطالعه می کند، باید نسبت به طرفین دعوا بی طرف باشد. قاضی اگر تمایل شخصی به یک طرف داشته باشد، به طور ناخودآگاه دلایلی که برای آن طرف است، نظرش را بیشتر جلب می کند و دلایلی که لَهِ طرف دیگر و علیه این طرف است، خود به خود از نظرش کنار می رود و همین موجب اشتباه قاضی می گردد». (۲)

بنابراین، چنانچه انسان در اندیشه های خود بی طرفی اش را نسبت به نفی یا اثبات مطلبی حفظ نکند و میل نفسانی اش به یک سوی خاص گرایش داشته باشد، خواه ناخواه و بدون آنکه خودش متوجه شود، عقربه فکرش به جانب میل و خواهش نفسانی اش متمایل می شود. این است که قرآن هوای نفس را نیز مانند تکیه بر ظنّ و گمان، یکی از عوامل لغزش می شمارد و خداوند در سوره نجم می فرماید: «إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ ـ الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَی الْأَنفُسُ؛ پیروی نمی کنند مگر از گمان و از آنچه نفس ها خواهش می کنند». (نجم: ۲۳)»

سه _ شتاب زدگی

«هر قضاوت و اظهار نظری مقداری معیّن مدارک لازم دارد و تا مدارک به قدر کافی در یک مسئله جمع نشود، هرگونه اظهار نظر، شتاب زدگی و موجب لغزش اندیشه است.» قرآن کریم پیوسته به اندک بودن سرمایه

۱- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۸، ص۴۱۸.

۲- . مجموعه آثار، ج۲، ص۶۵، نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۸، صص۲۲ و ۲۳.

علمی بشر و کافی نبودنش برای برخی قضاوت های بزرگ اشاره می کند و اظهار جرم را دور از احتیاط می خواند. برای مثال، می فرماید: «وَ مَآ أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً؛ آن مقدار علم و اطلاعی که به شما رسیده اندک است و برای قضاوت کافی نیست». (اسراء: ۵۸) (۱)

«شتاب زدگی در قضاوت به واسطه میل شدید به اظهار نظر است. لهذا در برخی موارد، نه به واسطه اینکه ظن و گمان را به جای یقین گرفته است، بلکه به واسطه اینکه شتاب دارد، هر چه زودتر نظر خود را ابراز دارد، لهذا با وجودی که هنوز دلیل کافی موجود نیست، اظهار نظر می کند و حال آنکه صبر و تأنی و آرام گام برداشتن، یکی از شرایط اولیه درست فکر کردن است». (۲)

چهار _ سنّت گرایی

«انسان به حکم طبع اولی خود هنگامی که می بیند یک فکر و عقیده خاص، مورد قبول نسل های گذشته بوده است، خود به خود بدون آنکه مجالی به اندیشه خود بدهد، آن را می پذیرد. قرآن یادآوری می کند که پذیرفته ها و باورهای گذشتگان را مادام که با معیار عقل نسنجیده اید، نپذیرید [و] در مقابل باورهای گذشتگان، استقلال فکری داشته باشید. در سوره بقره آیه ۱۷۰ می گوید: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَ لَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْأً وَ لاَ يَهْتَدُونَ؛ اگر به آنها گفته شود که از آنچه خدا به وسیله وحی فرود آورده، پیروی کنید، می گویند: خیر، ما همان روش ها و سنّت ها را پیروی می کنیم که پدران گذشته خود را در آن یافته ایم. آیا اگر پدرانشان هیچ

۱- . مجموعه آثار، ج ۲، ص ۶۶.

۲- . یادداشت های استاد مطهری، ج ۸ ، ص۴۲۱.

چیزی را فهم نمی کرده اند و راهی را نمی یافته اند، باز هم از آنها پیروی می کنند؟» (۱)

پنج _ شخصیت گرایی

«یکی دیگر از موجبات لغزش اندیشه، گرایش به شخصیت هاست. شخصیت های بزرگ تاریخی یا معاصر از نظر عظمتی که در نفوس دارند، برروی فکر و اندیشه و تصمیم و اراده دیگران اثر می گذارند و در حقیقت، هم فکر و هم اراده دیگران را تسخیر می کنند. دیگران چنان می اندیشند و آنچنان تصمیم می گیرند که آنها می گیرند؛ دیگران در مقابل آنها استقلال فکر و اراده خود را از دست می دهند. قرآن کریم ما را دعوت به استقلال فکری می کند و پیروی های کورکورانه از اکابر و شخصیت ها را موجب شقاوت ابدی می داند. لهذا از زبان مردمی که از این راه گمراه می شوند، نقل می کند که در قیامت می گویند: «رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاَ؛ پروردگارا! ما بزرگان و اکابر خویش را پیروی و اطاعت کردیم و در نتیجه ما را گمراه ساختند». (احزاب: ۶۷) (۲)

شش _ اکثریت گرایی

آزادی از حکومت عدد و اینکه اکثر و اکثریت نباید ملاک باشد و نباید انسان این جور باشد که ببیند اکثر مردم کدام راه را می روند، همان راه را برود و بگوید آن راهی که اکثر مردم می روند همان درست است. این مثال همان تقلید است. همان طور که انسان طبعاً به سوی تقلید از دیگران کشیده می شود، طبعاً به سوی اکثریت نیز کشیده می شود و قرآن مخصوصاً همان چیزی را که انسان طبعاً به سوی آن کشیده می شود، انتقاد می کند، می فرماید: «اگر اکثر مردم زمین را پیروی کنی، تو را از راه حق منحرف می کنند. دلیلش

۱- . مجموعه آثار، ج۲، ص۶۶؛ نک: یادداشت های استاد مطهری، ج ۸، ص۴۲۲.

۲- . مجموعه آثار، ج۲، صص۶۷ و ۶۸؛ یادداشت های استاد مطهری، ج ۸، ص۴۲۲.

این است که اکثر مردم پیرو گمان و تخمینند، نه پیرو عقل و حکم و یقین و به تارهای عنکبوتی گمان خودشان چسبیده اند». (۱)

«قرآن معیار قرار دادن کثرت را مذمّت می کند و می گوید کثرت، معیار نیست. امام علی(ع) می فرماید: قرآن کثرت را مذمت کرده است، آنجا که می فرماید: «وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.» (انعام: ۱۱۶) اگر اکثر مردم را پیروی کنی، تو را گمراه می کنند؛ چون اکثر مردم تابع عقل نیستند، تابع گمان و تخمینند، همین که چیزی در خیالشان پیدا می شود، دنبالش می روند. چون اکثر این جور هستند، پس به اکثر اعتماد نکن. این هم خودش نوعی دیگر استقلال بخشیدن به عقل است و دعوت به اینکه عقل باید معیار باشد». (۲)

هفت _ تلقین پذیری

عامل دیگر گمراهی، ملاک بودن قضاوت های مردم درباره انسان است. امام علی(ع) می فرماید: «هشام! به حرف مردم اعتنا نکن، به تشخیص مردم اعتنا نکن؛ تشخیص، تشخیص خودت باشد. ابن هشام! اگر در دست تو یک گردو بود و هر کس به تو رسید، گفت: به به! چه گوهر عالی! نباید گول آنها را بخوری و در مقابل، اگر در دست تو گوهری بود و هر کس رسید، گفت: این گردو را از کجا آورده ای؟ تو نباید اعتنا کنی! تو پیرو تشخیص و عقل و فکر خودت باش و عقل را راهنمای خود قرار ده!» (۳)

هشت _ تعصب ورزی

مهم ترین عامل برانگیزاننده حس حقیقت جویی و بارورسازی عقل و اندیشه، فراگیری دانش و گسترش حوزه آگاهی هاست. از سوی دیگر،

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۵۴۶.

۲- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۷۰۲.

۳- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، صص۵۴۷ و ۷۰۲.

مهم ترین مانع بر سر راه علم آموزی، تعصب و تکبر است که در حاکمیت حس خودبزرگ بینی بر انسان ریشه دارد.

عصبیت هـای جاهلانه و خواسـته های احمقانه، انسان را از نور عقل و دانش تهی و وی را به نادانی و دشـمنی بی پایان گرفتار می سازد. (۱)

۳. عادت

اگر عادتی که در نتیجه تربیت در انسان پدید آمده، بر وی حاکم گردد و او را اسیر خود سازد به گونه ای که حتی حکم عقل و خرد را نیز برخلاف خود برنتابـد، به یقین آسـیب زا خواهـد بود. یکی از فایده های تربیت دستیابی به عادت به معنای عادت هـای فعلی و نه افعالی است، عاداتی که انجام عمل را آسان خواهـد کرد، ولی هرگز سـبب فروگـذاری جانب عقل و درایت و هشیاری لازم برای انجام آن عمل نخواهد شد. چنین عادت هایی در صورتی که از وضعیت فعال و اثرگذار خود خارج نشوند و اراده و گزینش فرد بر آنها حاکم باشد، سودمند خواهند بود، ولی اگر از این وضـعیت به وضعیت اثرپذیری دچار شوند، فرد در برابر آنهـا محکوم می شود و دیگر قـادر به ایجاد دگرگونی در آنها نخواهـد بود. چنین عادت هایی زمام اختیار انسان را از کف عقل و خرد خارج و آثار روانی و عاطفی برخاسته از عادت را بر وی تحمیل می کنند که در این صورت، به یقین آسیب زا و مانع تعالی و رشد خواهند شد. (۲)

۴. تربیت ویژه

اشاره

۱- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص ۷۵۶.

۲- . نک: همین کتاب، بحث عادت؛ مجموعه آثار، ج۲۲، صص۵۶۵ _ ۵۷۳.

چنـان کـه در بخش ویژگی هـای تربیت مطرح شـد، یکی از ویژگی هـای تربیت در اسـلام جـامعیت آن است؛ به این معنـا که تربیت باید همه جنبه های فردی و اجتماعی انسان را دربرگیرد. توجه به بخشـی از استعدادهای وی و غفلت از دیگر بخش ها، آسـیب هـایی در مسـیر رشـد و تعالی انسان به بار می آورد. برخی مکتب ها جانب جسم را گرفته و از اسـتعدادهای عقلانی و معنوی غافل مانـده انـد و برخی با تأکیـد بر اسـتعدادهای معنوی و عرفانی، از توجه به عقل و دیگر قوای انسان بازمانده اند. در نتیجه هر یـک به گونه ای بـا پیشـرفت در یـک جنبه، فرصت و امکـان پیشـرفت در دیگر جنبه ها را از دست داده و از این نظر دچار رکود و کاستی شده اند. برخی از این آسیب ها عبارتند از:

الف) آسیب شناسی اخلاق فیلسوفانه

در تربیت فیلسوفـانه، عقـل و قوای ادراکی انسـان، محور است و تمـام تربیت، متوجه پرورش اسـتعداد عقلانـی می شود. از نظر فیلسوفـان، جـوهر انسـان همـان عقـل اوست و دیگر قوا و غریزه هـا و احساسـات به منزله وسایـل و ابزارهـا هسـتند. از این نظر، سعـادت واقعی انسـان، کمـال عقلانـی و بالاـترین لـذت هـای او همـان لـذت هـای عقلی است. از نظر حکیمان اسـلامی مانند ملاصدرا، ایمان در اسلام، ایمان به ذات حق، فرشتگان، کتاب های آسمانی و پیامبران و یوم الاخر، از مقوله علم است و همان حکمت نظری و شـناخت کلی عالم وجود است. پیامبران آمده اند تا عموم مردم را که نمی توانند با عقل و استدلال به سعادت عقلانـی و درک نظـام وجود علّی مـا هو علیه برسـند، کمک دهنـد و از راه خاص، آنها را مؤمن؛ یعنی حکیم سازنـد (مؤمن = حکیم).

در اسلام به کمال عقل توجه شده و حتی جزئی از نبوت معرفی شده است، چنان که هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر آنکه ابتدا عقل او به کمال رسید و از میان پیامبران، پیغمبر اکرم(ص) «عقل کل» خوانده می شود. بنابراین، حجیت عقل نیز به رسمیت شناخته شده است.

ولی تفاوت نظر اسلام با نظر فیلسوفان در این است که فیلسوفان فقط عقل را گوهر انسان دانسته اند و چیزهای دیگر را در انسان به منزله وسیله و ابزار و جامه و مرکب تلقی کرده اند. آنها معتقدند پس از مرگ، فقط عقل است که قائم بالذّات باقی می ماند و انسان نه تنها بدن، بلکه تمام خصلت ها و قوای روحی را رها می کند و می رود (البته حکمای اسلامی متأخّر این نظر را رد کرده اند).

بنابراین، انسان کامل در مکتب عقلیون، بسیار خشک و سرد است. در او نه حرارت و حرکت وجود دارد و نه جمال و زیبایی و نه قدرت و قوّت. این انسان کامل که خوب می داند و بسیار مؤدب و مسلط بر خود و حسابگر است، به یک ماشین کامپیوتر شبیه تر است تا به یک انسان کامل. در این انسان کامل، جذبه، حرارت، حرکت، خروش، محبت، فیّاضیّت، نوآوری و نیرومندی دیده نمی شود. یک کمال بیشتر ندارد و آن علم است و حکمت. علم به طور کلی روشنایی است، نور است. اسلام، جوهر انسان را عقل به معنای فکر کردن و اندیشه نمی داند. فکر و اندیشه و تصورات و تصدیقات راستین، شاخه ای از وجود انسان است، نه تمام وجود او. از سوی دیگر در ایمان اسلامی، عنصر معرفت و شناخت هست (برخلاف ایمان مسیحیت)، ولی ایمان، شناخت مهن نیست. ایمان، گرایش و تسلیم و محبت و علاقه است. ازاین رو، شیطان با آنکه از نظر شناخت کاستی

ندارد و حکیم و فیلسوف است، قرآن او را جاحد و کافر می داند. اسلام تسلیم است نه معرفت؛ البته تسلیم از روی معرفت.

بنابراین، انسان کامل در مکتب فیلسوفان که با محوریت عقل تربیت می شود، از نظر اسلام نمی تواند انسان کامل باشد. این نوع انسان یک انسان نیمه کامل است. انسان کامل فلاسفه، موجودی است که فقط می داند و نه چیز دیگر. (۱)

با توجه به آنچه بیان شد، تربیت فیلسوفانه دچار دو مشکل جدی است:

یک _ کاملاً یک جانبه نگر است و فقط به جنبه عقل و پرورش آن نظر دارد؛

دو _ به دلیل اینکه بیش از اندازه خشک و علمی است، از محیط دانشمندان و فیلسوفان تجاوز نکرده و به میان عموم مردم نرفته است. (۲)

ب) آسیب شناسی اخلاق عارفانه

«اخلاق عارفانه محورش مبارزه و مجاهده با نفس بوده است که این البته در اساس، تعلیم صحیحی است و با اخلاقی که در کتاب و سنت ذکر شده نیز وفق می دهد، ولی در آن نوعی افراط کاری شده است که منجر به یک سلسله تعلیمات که با کتاب و سنت سازگار نیست، گردیده و اخلاق اسلامی را یک مقدار از زندگی به مردگی کشانده است. اینها تحت عنوان مبارزه با نفس و خودخواهی و خودپرستی، آن چیزی را که در اسلام به معنی کرامت نفس و شرافت نفس آمده است و به حفظ آن توصیه شده،

۱- . نک: یادداشت های استاد مطهری، ج۱، صص۲۹۸ _ ۳۰۷.

۲- . نک: مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۴۶.

نادیـده می گیرنـد. اسـلام بـا نفس پرستی به معنی شـکم پرستی و زن پرستی و یـا پول پرستی و جاه پرستی مخالف است. طبع انسـان هم مایل به اینهاست و به این جهت با اینها مبارزه می شود که انسان طبعاً به سوی اینها مایل است، ولی چیزهایی هسـت که طبع، مایل به آنها نیست و با توصـیه باید آنها را تقویت کرد، از قبیل عزت خواهی، شـرافت خواهی و کرامت نفس خواهی و این معنـایش این است که انسان، توجهی برخلاف آن امور؛ یعنی به گوهر روح و نفس خود دارد و گوهر روح و نفس خود را برتر می داند از پاره ای کارها و خلقیات». (۱)

۱- . مجموعه آثار، ج۲۲، ص۶۴۷.

کتاب نامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱.ابن ابی جمهور الاحسایی، عوالی الئالی، قم، انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.

۲.اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، تهران، صدرا، [۱۳؟].

۳.آزادی معنوی (چاپ جدید «گفتارهای معنوی» با اضافات) تهران، صدرا، ۱۳۷۸.

۴.اسلام و مقتضیات زمان، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۸ _ ۱۳۷۰.

۵.اسلام و نیازهای زمان، تهران، صدرا، ۱۳۸۱.

۶.آشنایی با علوم اسلامی، قم، صدرا، [۱۳؟] .

۷.آشنایی با قرآن، قم، صدرا، ۱۳۶۷ _ ۱۳۷۲.

۸.امامت و رهبری، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۹.امدادهای غیبی در زندگی بشر، به ضمیمه چهار مقاله دیگر، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۱۰.انسان کامل، [ویرایش ۳] ، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۸.

۱۱.انسان و سرنوشت، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۱۲.بیست گفتار، قم، تهران، صدرا، ۱۳۵۸

۱۳.پانزده گفتار: دفاع از ۱۳ مسئله نفاق، روابط بین الملل اسلامی، لزوم تعظیم شعائر اسلامی، نهضت آزادی بخش اسلام...، تهران، صدرا، ۱۴۲۲، ۱۳۸۰.

۱۴.پیامبر امی، قم، صدرا، بی تا.

۱۵. تبلیغ و مبلغ در آثار شهید مطهری (قدس سره)، به کوشش: عبدالرحیم موگهی، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۷.

۱۶.تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۱۷.تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۸۲.

۱۸.تکامل اجتماعی انسان، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، انتشارات اسلامی، بی تا.

۱۹.تکامل اجتماعی انسان؛ به ضمیمه هدف زندگی، الهامی از شیخ الطائفه، مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۸.

۲۰.توحید، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.

۲۱.جاذبه و دافعه علی(ع)، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۲۲.حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، قم انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.

۲۳.حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی، قم، صدرا، ۱۳۶۷.

۲۴.حکایت ها و هدایت ها در آثار استاد شهید مرتضی مطهری، گردآورنده: محمدجواد صاحبی، قم، مؤسسه بوستان کتاب قم (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۶.

۲۵.حکمت ها و اندرزها، تهران، صدرا، ۱۳۷۲.

۲۶.حماسه حسینی، (تلخیصی آزاد از حماسه حسینی)، تهران، معاونت امور فرهنگی، حقوقی و مجلس وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۳۷۱.

۲۷.حماسه حسینی، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۲۸.خاتمیت، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۲۹.ختم نبوت، مشهد، وحی، ۱۳۵۴.

۳۰.خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۳۱.داستان راستان، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۶.

۳۲.داستان های استاد، به کوشش: علی رضا مرتضوی کرونی، تهران، کانون فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۶۲.

۳۳.ده گفتار، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۷.

۳۴.روحانیت، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.

۳۵.سیری در اندیشه های اجتماعی شهید مطهری، به کوشش: علی باقی نصرآبادی، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۷.

۳۶.سیری در سیره ائمه اطهار(ع)، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۷.

۳۷.سیری در سیره نبوی، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۳۸.سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، ۱۳۶۶.

۳۹.شش مقاله:ختم نبوت، پیامبر امی، ولاءها و ولایت ها...، [ویرایش ۲] ، قم، صدرا، ۱۳۸۲.

۴۰.عدل الهی، [ویرایش ۲] ، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۴۱.علل گرایش به مادی گری به ضمیمه ماتریالیسم در ایران، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۴۲.فطرت، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۹.

۴۳.فلسفه اخلاق، [ویرایش ۳] ، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۴۴.فلسفه تاریخ، تهران، صدرا، ۱۳۶۹ _ ۱۳۸۱.

۴۵.فیض کاشانی، ملامحسن، محجه البیضاء، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.

۴۶.قیام و انقلاب مهدی(عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، به ضمیمه شهید، تهران، صدرا، ۱۳۸۵.

۴۷.قیام و انقلاب مهدی(عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، به ضمیمه شهید، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۴۸.کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

۴۹.گفتارهای معنوی، [ویرایش ۲] ، قم، صدرا، ۱۳۶۷.

۵۰.مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۵۱.مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۷۱.

۵۲.مجموعه یادداشت ها، سخنرانی ها و مصاحبه های استاد شهید مرتضی مطهری پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۵۳.مسئله حجاب، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.

۵۴.مسئله شناخت، تهران، صدرا، ۱۳۶۷.

۵۵.معارف اسلامی در آثار شهید مطهری(ره)، گردآوری و تنظیم: علی شیروانی، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.

۵۶.مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، تهران، قم، صدرا، بی تا .

۵۷.مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.

۵۸.نبوت، تهران، صدرا، ۱۳۷۳.

۵۹.نظام حقوق زن در اسلام، تهران، قم، صدرا، ۱۳۶۷.

۶۰.نظرگاه اسلام پیرامون موضع گیری طبقاتی، بی جا ، انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی ساختمان، بی تا.

۶۱.نظری دیگر در نهج البلاغه از منظر استاد شهید مطهری، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۱.

۶۲.هدف زندگی، [ایران] : حزب جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۹.

۶۳.هدف زندگی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

۶۴.ولاءها و ولایت ها، مشهد، وحی، [۱۳؟] .

۶۵.ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

۶۶.یاددشت های استاد مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹